

# راه آزادی

۴۳

پیمانه ۱۳۷۴

نشریه سیاسی - اجتماعی - فرهنگی



## دو دآوری پیرامون تاریخ و خانواده پهلوی

نظرخواهی راه آزادی در باره مسئله سلطنت

فریدون احمدی - محمود مهران ادیب - مهرداد ارفع زاده - احمد بنی احمد  
- علی اصغر حاج سید جوادی - علی شاکری - هوشنگ کردستانی -  
داریوش همایون

بحث های مهم مذهبی در آستانه انتخابات مجلس پنجم



## در این شماره می خوانید:

- ۳ سرمقاله  
برخورد آزاد آراء و عقاید،  
به روایت رهبران جمهوری اسلامی!
- ۴  
۷ قتل رابین و آینده صلح
- ۸ آیینه
- ۱۴ صفحه اقتصادی
- ۱۷ نظر خواهی راه آزادی  
پیرامون مسئله سلطنت در ایران
- ۲۲ مفاهیم قدرت و قهر از دیدگاه هانا ارنت
- ۳۰ به مناسبت پنجاهمین سالگرد  
ماجرای آذربایجان
- ۳۹ رایشستاگ و زن ایرانی
- ۴۰ توضیحی کوتاه
- ۴۱ نقش ذهنیت مدرن در تکمیل  
جامعه مدنی در ایران
- ۴۴ جبهه جمهوریخواهان دمکرات

طرح روی جلد:  
اردشیر محمص - نقل از کتاب «دیباچه»

RAHE AZADI

Nº: 43

Janvar 1996

راه آزادی

نشریه حزب دمکراتیک مردم ایران

با ما به آدرس زیر مکاتبه کنید:

MAHMOUD

B.P. 23

F-92114 CLICHY CEDEX-FRANCE

پاریس ۶۶.۲۱۸۹۰

فاکس:

تذکر:

راه آزادی در چارچوب سیاست عمومی خود، مقالاتی را که خارج از کادر جمهوری به نشریه بوسند، باامضاء درج نمیکند. چاپ مطالب باامضاء ضرورتاً به معنای تأیید مواضع طرح شده در این مقالات و یا وابستگی سیاسی و سازمانی نویسندگان آنها به حزب دمکراتیک مردم ایران نیست.

برای تماس مستقیم با شورای مرکزی حزب  
دمکراتیک مردم ایران با آدرس زیر مکاتبه  
کنید:

RIVERO, B.P. 47

F- 92215 SAINT CLOUD CEDEX-FRANCE

آدرس بانکی ما در فرانسه:

نام بانک:

C.C.P.-LA SOURCE -CHEQUES 45900

ARA

نام دارنده حساب:

3932099 L

شماره حساب:

آدرس بانکی ما در سوئد:

نام بانک: SPAR BANKEN SWEDEN

نام دارنده حساب: ATABAK F

شماره حساب: 23254818-0

شماره بانک: 8327-9

شهر: STOCKHOLM

در حاشیه بحث های مذهبی در ایران

آب در خوابگاه مورچگان

برخورد های سیاسی رهبران جمهوری اسلامی شباهت اعجاب آوری با بازی های مارپیچ دارد که در آنها هدف اصلی خارج شدن از بن بست های بی پایانی است که بازیگران در چنبر آن گرفتار می آیند. اما تفاوت بزرگ مقامات اصلی حکومت اسلامی در این است که بسیاری از بن بست های تجربه شده را با لجاجت کم نظیری باز هم می آزمایند و هیچگاه نمی خواهند بپذیرند که بازی را باخته اند. نوع واکنش دولتمردان ایران در ماه های گذشته، تهدید و ارباب داشمی به میدان آوردن چوب و چماق حزب الله مثال زنده چنین درک و رفتاری است.

بدین ترتیب است که ما در دوره اخیر شاهد شدت یافتن فشار ها، برخی تصمیمات سیاسی و قانونی محدود کننده و گسترش کم سابقه فعالیت های حزب الله بوده ایم. این پدیده هر چند برای مردم ایران چندان تازگی ندارد، ولی جایگاه برجسته ای در فضای سیاسی کنونی ایران پیدا می کند. اهمیت رویداد های اخیر از یکسو به در پیش بودن انتخابات مجلس پنجم و از سوی دیگر به چند و چون درگیری ها و نیرو هایی که در برابر یکدیگر قرار گرفته اند مربوط می شود.

در حقیقت حوادث نگران کننده مربوط به پیشروی نیروهای محافظه کار و راست قشری و تدارک آنها برای کسب شمار فزونتری از کرسی های نمایندگی مجلس پنجم در شرایطی به وقوع می پیوندد که در میان نیرو های اسلامی بحث های بسیار جدی پیرامون جایگاه مذهب و روحانیت و رابطه آنها با سیاست و جامعه براف افزانه است. بحث هایی که هر رز بازتاب گسترده تری در میان گرایش های اسلامی از روحانیت تا گروه های دانشجویی و روشنفکران می یابند و در برابر خشم و آشفتگی وصف ناپذیر نیرو های محافظه کار و قشری افراطی را در پی آورده اند. نو بودن این بحث ها بیش از آنکه به مضمون موارد مورد ادعا باز گردد، به نیرو های در میان حاکمیت مربوط می شود که با ولایت فقیه به مخالفت برخاسته اند و تند و نقش روحانیت را به حوزه مذهبی محدود می کنند و باور خود به اینکه اسلام دارای برنامه جامع اداره یک کشور است را از دست داده اند.

نکته ای که چشم اسفندیار نظام اسلامی و در حقیقت آنگونه که روزنامه رسالت بدرستی اشاره می کند «ستون اصلی خیمه» ای است که جمهوری اسلامی با تکیه بر آن بنا شده است. بدون تردید نزدیک بودن انتخابات مجلس پنجم در گر گرفتن این بحث ها و واکنش های تلخ و خشم آلود بخش های سنتی و قشری حاکمیت نقش مهمی ایفا کرده است. اما اهمیت شکافی که ایجاد شده است از حد و مرز انتخابات مجلس به مراتب فراتر می رود.

در حقیقت این برای نخستین بار است که گرایش هایی از داخل خود نیرو های اسلامی در قدرت بطور همه جانبه و ریشه ای مسئله مربوط به رابطه سیاست و جامعه با اسلام و روحانیت را به میان آورده اند. تردیدی نیست که شکست آشکار تجربه برپایی جامعه اسلامی آرمانی و نا کامی اسلام برای اداره جامعه امروزی اصلی ترین عاملی بوده است که این نیرو ها را بسوی تجدید نظر جدی در اندیشه های حاکم هدایت کرده است. «ام القرائی» اسلامی در هیچ عرصه ای دستاورد دندانگیری برای ارائه به افکار عمومی ندارد.

در کنار این رویداد های مهم، نیرو های سیاسی مخالف و بسیاری از روشنفکران فضای کنونی را غنیمت شمرده اند و با بی پروایی خواست های دموکراتیک خود را میان می کشند.

مجموعه نیرو هایی که امروز دست بالا را در قدرت دارند خطر رشد گرایش های اقتصادی و تجدید نظر طلبانه و نیز گسترش مطالبات جامعه مدنی را بخوبی حس کرده اند و چون گذشته می خواهند با خشونت و ارباب صدای مخالفین را خاموش کنند. این خشونت و فضای تهدید و ارباب فقط در حرکات انصار حزب الله برهم زدن سخنرانی و آتش زدن کتابفروشی ها خلاصه نمی شوند. امروز در بیان مسئولین درجه اول، در تصمیمات سیاسی و حقوقی همه جا می تان رد پای این خشونت و عدم تحمل را مشاهده کرد. طی هفته های گذشته کلیه مسئولین مهم کشور علیه گرایش های جدید موضع گرفته اند و روزنامه های قشری دهها مطلب در نقد و بررسی نظرات «انحرافی» به چاپ رسانده اند.

حجت الاسلام خامنه ای آشکارا از «خیانت به اسلام» و «فتنه» سخن به میان می آورد و کسان دیگر خواستار برخورد جدی با آنها می شوند که به «ترویج افکار

لیبرالیستی» مشغولند و آقای چنتی بی پرده به حمایت از چماقداران حزب الهی برمی خیزد که در دانشگاه به انجمن اسلامی و در کوچه و خیابان به زنان و جوانان یورش می برند.

در ۶ سال گذشته جمهوری اسلامی فرصت بزرگی را که در پایان جنگ برای پیشبرد اصلاحات اقتصادی - اجتماعی بوجود آمده بود با بی تدبیری و ناتوانی از نست داد و با یورش نیرو های راست قشری و محافظه کار در ها یکی پس از دیگری بسته می شوند و حکومت بیشتر بدون خود می خزد. این تجربه ارزشمند بیش از هر چیز از قابلیت تغییر پذیری جمهوری اسلامی و ظرفیت اندک آن برای پذیرش اصلاحات پرده برمی دارند و از چند و چون کارکرد ساختار سیاسی حکومت ایران و ضعف های آن حکایت می کنند. بدین سان، گروه های جدیدی از درون خود حاکمیت از آن فاصله می گیرند و پایه های اجتماعی حکومت بیش از گذشته تضعیف می شوند.

نوع برخورد و رفتار مسئولین واقعیت های تلخی هستند که همه ما را نسبت به دورنمای تحولات کنونی بیش از هر زمان نگران می کنند. پیشروی نیرو های افراطی و قشری راه دستیابی به دموکراسی در ایران را پیچیده تر و دورنمای حل مشکلات اجتماعی - اقتصادی را تیره تر می سازد. در چنین اوضاع و احوالی مقابله با این گرایشها و هجوم قشری ها و راست سنتی به یکی از مهمترین عرصه های مبارزه در ایران تبدیل شده است. نیرو های مذهبی که بتدریج از گرایش های استبدادی جدا می شوند، روشنفکران و نیرو های زنده جامعه باید بتوانند راه های مناسب و مؤثر مقابله با یورش ویرانگر حساب شده را بیابند. برخورد های سررشته داران حکومت و نیز نوشته های رسانه هایی که سیاست های این نیرو های افراطی را بازتاب می دهند، همگی از روز های دشوار تر آینده حکایت می کنند، امری که دستاورد های جامعه مدنی ایران، هر چند ناچیز - را بطور مستقیم مورد تهدید قرار می دهد. در چنین فضایی باید بیشترین نیرو ها را برای دفاع از آزادی، مبارزه با اختناق و سانسور، مبارزه با چماق کشی و فشار و ارباب گرد آورد.

# برخورد آزاد آراء و عقاید، به روایت رهبران جمهوری اسلامی!

بیژن برهمندی

«میان تمدن اسلامی با زندگی امروز ما، پدیده های پر هیمنه و شکفت انگیز به نام «تمدن غرب» فاصله است.» و بلافاصله یادآوری کرده است که «دست آورد های مثبت این تمدن کم نیست» و محرومیت از درک درست و دقیق میانی اندیشه غربیان از جمله در حوزه سیاست، «غفلت تاریخی» نامیده و «پند گرفتن از راه و روش آنان» را توصیه کرده است.

خاتمی کسانی را که «غرب را مظهر شیطان و کانون پلیدی» می بینند و معرفی میکنند، مورد انتقاد قرار داده و معتقد است که «امروز ما نیم و آشفتگی در تفکر» و می افزاید که پیشرفت بزرگ ما زمانی است که به این آشفتگی «وقوف یابیم» و امکان رسیدن به «مرحله بلوغ انتخاب و اختیار» را فراهم کنیم.

او سپس تلاش برای شناخت فرهنگ و تمدن غرب را «ضرورت تاریخی» مینامد و معتقد است که «در حوزه سیاست» هیچ تلاش علمی و فکری به سامان نخواهد رسید مگر اینکه رای و راه غربی را به عنوان قومی که بیشترین تأمل را... به او و امور انسانی داشته است بشناسیم.»

خاتمی در فصول مختلف این کتاب به بررسی سیاسی غرب، ویژگی های مسیحیت و «بی اعتنائی شریعت عیسوی به روابط و امور اجتماعی» می پردازد و با مقام تطبیقی فلسفه کلیسا با فلسفه سیاسی اسلام، به این نتیجه می رسد که در دنیای مسیحیت «حوزه سیاست» به «اصل دنیا و زمامداران و سیاستمداران» واگذار شده و حوزه اعتقاد و ایمان و اندیشه، «قلمرو اقتدار مسیحیت و کلیساست» در حالیکه «توجهی که اسلام به «دنیا» دارد جدی تر از توجه مسیحیت است» و قرآن «کتابی است که مخاطبان و پیروان خود را به سوی تلاش برای تصاحب قدرت و ایجاد نظام اجتماعی و سیاسی فرا می خواند» به این ترتیب، مشاهده میشود که از این دیدگاه، يك تفاوت جدی میان بینش سروش و خاتمی درباره رابطه میان اسلام و حکومت وجود دارد. با اینحال، آنچه که این دو را بهم نزدیک میسازد، ارزیابی خاتمی از دستاوردهای تمدن غربی و ضرورت بکارگیری آنها در اداره امور اجتماعی است. وی با بر شماری آنچه که خود نکات مثبت فلسفه سیاسی لیبرالیسم می نامند و می نویسد: «در امری چون «آزادی»، «مهار قدرت و نظارت بر آن» و نیز مشروطیت حکومت به اراده و خواست مردمی که بر آنان حکومت میشود... همگی ارجمندهند و با بهای گزافی بدست آمده اند و این همه را اگر مهم ترین دستاوردهای تمدن امروز ندانیم، از مهم ترین آنها یافد و نه تنها برای کسانی که... منشاء قدرت سیاسی را «قرار داده» می دانند، يك غنیمت بزرگ است، بلکه حتی برای دینداران مؤمن که معتقد به امکان و لزوم تحقق «حکومت الهی» در غیبت معصوم هستند نیز سرمایه ای گران است. و به همین اعتبار و عنایت در این حاصل ارجمند اندیشه و تجربه بشری در سیاست تکریست مقتضای حکمت و خرد است.»

همانطور که دیده میشود، خاتمی با بر شمردن ویژگی هائی که برای حکومت قائل است، عملاً از طرفداران ولایت فقیه و حکومت اسلامی فاصله می گیرد، بی آنکه خود را وارد يك درگیری سیاسی با سردمداران رژیم کند. وی در سراسر کتاب مورد بحث، تا آنجا که امکان داشته باشد، از تحولات مثبت غرب در جهت دموکراتیزه کردن نظامات سیاسی و اجتماعی استقبال میکند و یا با سکوت خیرخواهانه به تبیین آنها می پردازد؛ با اینحال فراموش نمی کند که در لحظات حساسی با تمسک به فقدان «مجال» برای «طرح میسوط» مسائل و یا فقدان «اهلیت علمی و مطالعاتی» خویش، از رو در روش آشکار با صاحبمنصبان رژیم اجتناب ورزد!

## مقابله با لیبرالیسم و عملیات

### تدافعی اندیشه پردازان رژیم

تا آنجا که به يك بحث علمی و فلسفی مربوط میشود، طرح دیدگاههای جدید متفکرین تجدید نظر طلب، بی واکنش نماند و کسانی از نظریه پردازان رژیم، در این زمینه به نوشتن کتاب و

بدون شك، شكل گرفتن تحول نظری پراهمیتی که بوسیله برخی نظریه پردازان اسلامی مطرح شده و این روز ها در مطبوعات ایران، سر و صدای فراوانی ایجاد کرده است، موضوعی نیست که به امروز و دیروز مربوط باشد.

بنظر می رسد که لااقل یکی از علل اصلی پدیده آمدن نطفه های این بازاندیشی در اصول را بتوان، - در يك، منظر کمابیش طولانی چند ساله - در شکست های گام به گام و ناکامی های متعددی جستجو کرد، که رژیم اسلامی، در ادامه حاکمیتش، تقریباً همه زمینه های علمی و نظری بدان ها چهار شد.

میتوان درک کرد که خصلت ایدئولوژیک این بازاندیشی، و نیز تحولات تدریجی ارزیابی های نوین، و چه بسا مراعات اصول «پنهانکاری» در شرح و بسط این نظریات، موجب گردید، که مطرح شدن آنها در سالهای اخیر در محافل روشنفکری اسلامی، با چار و چنگال توأم نگردد و به واکنش های پرخاشجویانه نیانجامد. در این سالها، چه از جانب طراحان بازاندیشی و چه از طرف هواداران «تفکر رسمی» کتاب ها و مقالات متعددی نوشته شد و اینجا و آنجا، به نقد اندیشه مخالف پرداختند.

در میان نظریه پردازانی که به بازنگری ارزش های حاکم پرداخته اند، شاید معروفترین چهره هایشان عبد الکریم سروش، حجت الاسلام خاتمی و حجت الاسلام شبستری باشند. اما واضح است که سروش، اینکه به برجسته ترین چهره ها تبدیل شده است که صف آرائی مخالفین و موافقین بازاندیشی، از محور اندیشه های وی میگردد.

از نوشته های پر اهمیت سروش، چه بسا بتوان از «قیض و بسط تئوریک شریعت»، «حریت و روحانیت» و «معنا و مبنای سکولاریزم» نام برد. وی در این نوشته ها - و نیز مقالات متعددی که در نشریه گیهان منتشر میسازد - و بویژه این اواخر، از طریق، چند سخنرانی در خارج از کشور و يك مصاحبه مفصل با «لوس آنجلس تایمز» و نیز نشریه ترك زبان «ملیت»، به مقابله با روایت های مطلق گرایانه دینی رفت، و نقطه نظرات خویش را در این زمینه ها تشریح کرده است. وی نه تنها معتقد است که «فهم دینی»، امری «شخصی» و بخصوص «نسبی» است، بلکه اعتقاد دارد که تفسیر دین در طول زمان ثابت نمی ماند و بویژه «عصری» که در آن زندگی می کنیم، بر این تفسیر تأثیر می گذارد.

نامبرده جامعه فقهی و حکومت ولایت فقیه را، جامعه و حکومتی مبتنی بر نظریه «تکلیف» می داند که در آن انسانها «مکلفند» دین داشته باشند و بویژه بر تفسیر معینی از دین گردن نهند. در حالیکه، به اعتقاد سروش، در جهان امروز، انسان بیشتر خود را «محق» می بیند تا «مکلف» و ذهنیت بشر جدید و اکثر فلسفه های سیاسی جدید، حکومت را مبتنی بر حق و مسبور به حقوق آدمیان می دانند. وی نتیجه میگیرد که به این ترتیب، نخست باید آزاد بود تا بتوان مؤمن حقیقی شد. وی همچنین درباره حکومت اسلامی، اعتقاد دارد، که اساساً چنین ادعائی نادرست است و در عمل، چنین حکومتی نمی تواند وجود داشته باشد. چرا که حکومت، علم اداره امور روزمره يك جامعه است و دین اسلام نمی تواند رهنمودی بر این علم باشد. بنابراین می توان از حکومت دینداران صحبت کرد، اما حکومت دینی وجود ندارد.

این بازاندیشی در رابطه میان اسلام و حکومت، تنها به جریان نظری سروش محدود نیست. بنظر می رسد کسان دیگری نیز، گر چه نه از همین زاویه نگرش، به ارزیابی مجدد تجارب سالهای حکومت اسلامی دست زده اند. از معروف ترین شخصیت های اسلامی در این زمینه می توان از حجت الاسلام سید محمد خاتمی - وزیر سابق ارشاد - نام برد، که در یکی دو سال گذشته، با کناره گیری - و نیز کنار گذاشته شدن - از فعالیت های سیاسی، به فعالیت های تحقیقی روی آورده و در این زمینه کتابی نیز منتشر کرده است. این کتاب (از دنیای «شهر» تا شهر «دنیا») نام دارد، در واقع «سیری در اندیشه سیاسی غرب» بشمار می رود. نامبرده در مقدمه کتاب متذکر شده است که به اعتقاد وی



مقاله دست زدند. از جمله می توان به کتاب دکتر حسین غفاری بنام «نقد نظریه شریعت صامت» و یا کتاب آیت الله جوادی آملی به نام «شریعت در آئینه ی معرفت» و نیز نوشته حجت الاسلام صادق لاریجانی بنام «معرفت دینی: نقدی بر نظریه قبض و بسط تئوریک شریعت» اشاره کرد. همچنین مقالاتی در این زمینه در نشریات مختلف منعکس شده اند که برای مثال میتوان از «حکومت از دیدگاه دین کامل» بقلم حجت الاسلام هادی و نیز «لیبرالیسم نقابدار» نوشته حجت الاسلام سید عباس قائم مقامی نام برد. در این نوشته ها، با رد تعاریفی که «طرفداران لیبرالیسم اسلامی» از دین می کنند، تاکید شده که «دین بمعنای معارف مرتبط به عالم غیب است» و بویژه «دین کامل» - که اسلام مدعی آنست - نمی تواند کامل باشد و در عین حال نسبت به مسئله حکومت و مسائل اجتماعی بشر ساکت بماند. «یا باید بگوئیم که اسلام به حکومت نظر ندارد و یا اگر اصرار داریم و لجاجت می ورزیم که اسلام نظری به حکومت ندارد باید بپذیریم که دین کاملی نیست و هنوز راه برای ادیان دیگر باز است.» (حکومت از دیدگاه دین کامل - هادی) همچنین درباره مشروعیت سیاسی یک رژیم، با «لیبرالها» به مجادله پرداخته و معتقدند که فرمول آنها مبتنی بر اینکه مشروعیت سیاسی یعنی «توجیه عقلانی اعمال قدرت از ناحیه حکومت» یک تعریف اومانیتیستی و لیبرالیستی است و در فرهنگ الهی اعتبار ندارد. چرا که کلمه «عقل» و «عقلانی» در این عبارات، مفهوم «عقل منفعت جو» و «منفعت پرست» و «عقل سرمایه داری» است. در حالیکه عقل در نظام فکری ما «آن قوای ادراکی بشر است که توانایی فهم کلیات را داراست» و به اتکاء چنین عقلی، تنها «حکومتی را که خداوند امضا کند عقلانی است» (همانجا) و به این ترتیب، نظریه پردازان اسلامی طرفدار رژیم از طریق تعریف عقل از دیدگاه فلسفه الهی، به این نیت می رسند که ولایت فقیه، نه تنها مشروعیت فقهی دارد، بلکه چون با «عقل» نیز می توان پیشنهادات شارح دین را برای امور اجتماعی موجه و مطلوب دانست، مشروعیت سیاسی ولی فقیه هم مسجل میشود.

نکته دیگری که در این مباحث مطرح میشوند، طرح این سؤال است که مسئله ولایت فقیه یک «مسئله کلامی» است یا یک «مسئله فقهی». چرا که «مسئله کلامی» چون به اعتقادات ما مربوط است، می توان به ادله عقلی تمسک کرد، در حالیکه اگر مسئله فقهی باشد، نمی شود چنین کرد.

در اینجا نیز طرفداران ولایت فقیه، معتقدند که «یکی از منابع فقه ما عقل است» و این چنین نیست که در فقه راه استدلال عقلی مسدود باشد. به همین دلیل فقه، مسئله ولایت فقیه را در لای مباحث فقهی مطرح کرده اند.

در این میان حمله به اندیشمندان رنسانس و دوران «خود محوری» در مقابل «خدا محوری» نیز رواج بسیار دارد. پوزیتیویست ها، اومانیتست ها و طرفداران لیبرالیسم و بویژه اندیشه های «کارل ور» از همه جهات شدیداً مورد انتقاد قرار گرفته اند.

## بحران سیاسی، مبارزه نظری را به خشونت می کشاند

واقعیت این است که اکثر قریب به اتفاق نظامات ایدئولوژیک، در طول زمان ناگزیرند از طریق بازنگری اصول خود، تحولات زمانه را مورد توجه قرار داده، خویش را با آن منطبق سازند. چنین اقدامی، نه فقط قدرت مانور آنها را در مقابله با نظریه های متاخر بیشتر می کند، بلکه بویژه از این نظر قابل اهمیت است که آنان را با دستاورد های تمدن بشری غنی سازد و به نظریه هائی منطبق با پیشرفت فرهنگ بشر مبدل میسازد. پذیرش قواعد دموکراتیک و نیز مفهوم بردباری، دو دستاورد پر اهمیتی هستند که می توانند ثمره این نوع بازاندیشی ها باشند.

آغاز شدن و یا احیاء چنین روندی در نظام تفکر اسلامی، صرفنظر از پیامد های سیاسی آن، بویژه از این جهت حائز اهمیت است که بشارتی از نو زایش دینی در آن نهفته و شکل گیری این حرکت، می تواند به امر انطباق اسلام سنتی با تجدید و تمدن بشری یاری رساند.

متأسفانه این حرکت، در دورانی فرصت ظهور یافته است، که یک روایت بنیادگرایانه، عقب افتاده و متحجر از اسلام، در ایران امروز قدرت سیاسی را بهنگام آورده و با پرداخت قیمت گزافی از سرمایه های کشور، به انطباق خشونت آمیز خود بر جامعه مشغول است.

چه بسا، اگر همین حکومت اسلامی، بر متن یک ثبات سیاسی به کشور داری مشغول می بود و آینده سیاسی اش را در مخاطره جدی نمی دید، بحث های نظری درباره روایت های مختلف از اسلام، می توانستند با آرامش بیشتری در محافل علمی و روشنفکری مذهبی، به مجادله قلمی خود ادامه دهند.

اما، از آنجا که بحران هم «منطق» خود را همراه می آورد، یک بحث نظری نیز، با توجه به پیامد های سیاسی آن مورد توجه قرار میگیرد و رژیمی که به ورشکستگی آشکار سیاسی دچار شده باشد، هیچ چاره ای جز توسل به تهدید و ارباب و نیز منطق چماق، ندارد. درست به همین دلیل هم، مبارزه کما پیش آرام ایدئولوژیک، میان صاحب نظران اسلامی، دیری نپائید و به سرعت، کار به مجادله پرخاشجویانه هواداران رژیم و دسته های چماقداران آن، با نظریه پردازان مخالف رسید.

## کار فرهنگی یا کار سرهنگی؟

برای فهم میزان خشم و پرخاشجویی سرکردگان رژیم در مقابل بحثی که بظاهر کاملاً نظری و فلسفی می آید و منطقاً نادرستی احتمالی آنرا باید با ادله و برهان و در محافل علمی و حوزه های فقهی نشان داد، باید به دو نکته اشاره کرد. اول اینکه، در فاصله چند سال گذشته، علمای اسلامی بسیاری، بدلائل مختلف از رژیم فاصله گرفته و از جهت پشتوانه معنوی پشتش را بکلی خالی کرده اند. گفته میشود زندان مخصوص دادگاههای ویژه روحانیت - معروف به زندان ساحلی قم - پر از روحانیونی است که با رژیم به مخالفت برخاسته اند. در نامه سرگشاده ای که اخیراً (بیتاریخ ۱۴ نوامبر ۱۹۹۵) دکتر مهدی حائری به کمیسیون عالی حقوق بشر سازمان ملل متحد نوشته است، صحبت از دستگیری بیش از ۵۰۰ نفر از روحانیون در پنج ماهه اخیر رفته است. نامبرده تاکید کرده است که از میان نزدیک به هفت مرجع تقلید شیعیان جهان، حتی «یک نفر با این حکومت سر سازش و همکاری ندارند.» مخالفت کردن با مرجعیت آیت الله سید محمد روحانی و شیخ حسین وحید خراسانی، ممنوع الخروج کردن دهها روحانی مخالف، تحت آزار و انیتت قرار دادن آیات عظام حسنعلی منتظری، طباطبائی قمی، سید محمد روحانی، سید صادق روحانی و سید محمد شیرازی، حمله به مدرسه جلالیه اصفهان و ناسزا گفتن به آیت الله حسین امامی و دستگیری چند نفر از طلاب و سرانجام ذکر اسامی ۱۴ نفر از روحانیونی که اخیراً دستگیر شده اند، از نکات مهمی هستند که در این اطلاعیه، بدانها اشاره شده است.

نکته دوم، موضوع پر اهمیت دانش جویان و روشنفکران مذهبی است که در سالهای اولیه انقلاب، نقش مهمی در مشروعیت بخشیدن به رژیم ایفا کرده اند. در مورد گروه اخیر به روشنی نمی توان گفت که کدام بخش آنها از طرفداران نظریه «جدائی دین از حکومت» هستند. واقعیت اینست که بسیاری از دانشجویان «رادیکال» و طرفدار «خط امام» نیز، که در سالهای گذشته منتقد دولت رنسنجانی بوده اند و از «اسلام ناب محمدی» حمایت میکردند، اینک قاطعانه از حق آزادی بیان برای سرورش و همفکران وی حمایت می کنند و در مقابل چماق بدستان «رسالتی» مقاومت می ورزند.

در واقع حمایت این ترکیب وسیع از دانشجویان و روشنفکران مذهبی، همراه با سکوت خیرخواهانه «روحانیون مخالف نسبت به دیدگاههای نوین نقش مهمی در پوختش انداختن سران رژیم داشته و آنها را سراسیمه به میدان کشیده است.

پس از بهم خوردن سخنرانی سرورش در دانشکده فنی و تظاهرات بسیار وسیع دانشجویی علیه رژیم و بنفع آزادی بیان، معلوم شد که بحث نظری فایده ندارد و باید به همان تاکتیک قدیمی متوسل شد و جوانان حزب الهی را بمیدان آورد و آنها را واداشت تا در حالیکه مشت گره کرده خود را به همه نشان میدهند، با شعار «جهان را، سراسر، با «منطق» مسلمان می کنیم» (!) به راهپیمائی بپردازند.

اولین تاکتیک سیاست بازان رژیم این بود که سعی کنند دانشجویان معروف به «رادیکال» را از دانشجویان هوادار سرورش جدا سازند. آنها که به خوبی از منطق سابق دانشجویان «خط امام» اطلاع دارند، در مقاله ای خطاب به آنان می نویسند «برادران دفتر تحکیم را به این چالش فرا می خوانیم که چرا در مورد لیبرالیسم فرهنگی که چندی است در عرصه مطبوعات و دانشگاه فعال شده است قد علم نمی کنید؟

مقاله یاد شده از آنها می پرسد که وقتی شما از «آزادی بیان» صحبت می کنید، چه درکی از آن دارید؟

«لابد قبول دارید که آزادی در یک جامعه دینی بر خلاف جوامع غربی مترادف با بی بند و باری نیست و نباید محل به مبنای اسلام باشد.

لابد قبول دارید که به بهانه آزادی بیان، نمی توان اعتقادات و مقدسات مردم را زیر سؤال برد. لابد می دانید طرح مسئله ی وکالت در مقابل ولایت چرا شروع شده است و مطرح کنندگان آن چه سودائی در سر دارند. لابد پیاد دارید که حضرت امام (ره) اسلام منهای روحانیت را در تقابل با اسلام ناب محمدی (ص) خواندند. مقاله آنگاه ضمن یادآوری مراتب خلوص و ارادت

دانشجویان خط امام به اسلام ناب محمدی، از آنها می خواهد که «صف خود را از منافیان لیبرالیسم - به صراحت - جدا سازید. تا هیچ کس چهار هیچ شبهه ای نشود». (رسالت ۲۰ آبان)

این مقاله همراه با دهها و دهها مقاله و سخنرانی دیگر، دانشجویان خط امامی را تحت فشار گذاشت تا از سرش فاصله بگیرند. اما بنظر می رسد که فایده ای نکرد.

آنها سپس يك مراسم «مشترك» میان انصار حزب الله و دانشجویان انجمن اسلامی برپا کردند و کوشیدند به «مواضع مشترك» دست یابند! در این جلسه «حسین الله کرم» به نمایندگی از «انصار حزب الله» سخنرانی مفصلی کرد و ضمن محکوم کردن «تشنج» در جلسه سخنرانی دکتر سروش، انصار حزب الله را بکلی بیگناه قلمداد کرد و تقصیر آنها بگردن خود سروش انداخت! وی سپس کوشید جمع دانشجویان انجمن اسلامی را به خود نزدیک کند. برای اینکار ضمن حمله به مواضع سروش مبنی بر اینکه وی «شعارهای استراتژیک انقلاب را عوامانه میدانند» و «اسلام را به غیر عقلانی بودن و ناتوانی در اداره حکومت متهم میکند» و «برای غیر سیاسی کردن دین و لیبرالیزه کردن اسلام تلاش میکند» و «در صدد نشر افکار سکولاریستی در میان دانشجویان است» یادآور شد که «ما بخوبی می دانیم اعضای انجمن های اسلامی مخالف غرب و سرمایه داری هستند» و در پایان نتیجه گرفت که ما و انجمن های اسلامی در مقابل تفکرات سروش «مواضع مشترك داریم».

گر چه در این اجتماع، کسی این اعلام مواضع الله کرم را تکذیب نکرد، اما وقتی «فاتح» بعنوان یکی از اعضای شورای انجمن های اسلامی متقابلاً به سخنرانی پرداخت، بطور ضمنی به مخالفت با نظرات مطرح شده از طرف الله کرم مبادرت کرد. وی تذکر داد که «اگر در قانون اساسی ما بحث اجتماعات آزاد، ممنوعیت تفتیش عقاید، بحث آزادی مطبوعات و بیان در مترقی ترین شکل بیان میشود» به این دلیل است که «انقلاب ظرفیت خود را در تحمل آرای مختلف نشان دهد».

وی سپس اذعان کرد که در سالهای اخیر قانون اساسی مورد بی مهری واقع شده است و «چریانات غوغا سالار و تحمیلی، که برای مردم حق انتخاب قائل نیستند» بر امور مسلط شده اند! «فاتح» آنگاه لب به شکایت گشود و به جلوه های اختناق و سرکوب اشاره کرد:

«برخی روزنامه ها تعطیل شد و هیچ کس پاسخگو نبود. هیچ کس به ما برای دانشگاه تربیت معلم پاسخ نداد. آنچه در دانشکده فنی رخ داد، کسی به آن توجهی نکرد».

وی سپس خطاب به مسئولین نشریات گفت: «حق دانشگاه را حفظ کنید. شما اگر به حفظ آزادی خود تان اعتنای درستی نداشته باشید، دود آن به چشم خود تان خواهد رفت. چه بسا نشریاتی که در این جامعه تعطیل شدند و شما سخن نگفتید. فردا نوبت خود شما خواهد بود!»

همانطور که ملاحظه میشود، کوشش برای ایجاد «مواضع مشترك» میان فاتح و مغلوب به جایی نمی رسد و انصار حزب الله و گردانندگان پشت پرده آنها، در همین «اجتماع» دانشجویی مورد انتقاد شدید قرار گرفتند.

به این ترتیب نا امید از تفرقه میان مخالفین حمله از جای دیگر آغاز شد و همه سرمداران رژیم برای مقابله با «خطری» که اسلامشان را تهدید می کند، به میدان آمدند. درست به همین واکنش های عربده جویانه است که سروش در مقاله «سقف معیشت بر ستون شریعت» جواب می گوید و مخالفینش را متهم میکند که بجای کار فرهنگی، کار سرهنگی کرده اند!

## شلاق و شیرینی، سیاست دوگانه ای که اینک دستور روز است!

فهرست وار به این حوادث توجه کنید:

- در یکی دو ماه گذشته، دهها «شخصیت» مختلف «دانشگاهی» در نشریات مختلف، ضمن استقبال از «برخورده آراء و عقاید» خواهان مناظره با عبد الکریم سروش شده اند.

- انصار حزب الله، که از یکسو با چماق و هیاهو سخنرانی ها را بهم می زنند و حرف های سروش را توهین به مقدسات امت حزب الله قلمداد کرده اند، از سوی دیگر مصاحبه مطبوعاتی تشکیل میدهند و از «تبادل آراء و عقاید» دم می زنند و خواهان «بحث سازنده» و «مناظره» میگردند!

- کنگره ای بنام «دانشجویان و مسئولیت های دوران سازندگی» در دانشگاه برگزار میشود، که عملاً هیچ هدفی از آن جز قانع کردن دانشجویان نسبت به خطر «لیبرالیسم» ندارد. در این کنگره دکتر حسن روحانی، حبیب الله عسگر اولادی، اسد الله بادامچیان، مهندس حسین محمدی و... غیره مفصلاً به موضوع لیبرالیسم اسلامی می پردازند و آنها برای اسلام «مهلك» قلمداد

می کنند.

- بمناسبت ۱۲ آبان، خامنه ای برای سومین بار به میدان می آید و اینبار با خشونت بیسابقه به «لیبرال ها» حمله میکند و مخالفت با روحانیت را «خدمت» به آمریکا و اسرائیل مینامد و «نصیحت» میکند که به این «فتنه» پایان داده شود، زیرا جمهوری اسلامی چنین «اقدامات تحریک آمیزی» را تحمل نخواهد کرد».

- رفسنجانی در نطق خود (۴ آبان) مذهب و حکومت را «غیرقابل تفکیک» مینامد و میگوید: «درست نیست» روحانیت از اداره امور کشور کنار گذاشته شود. با اینحال از روحانیون می خواهد که برای جلب جوانان «از منطق استفاده کنند».

- «جامعه اسلامی دانشجویان» وابسته به «رسالت» در دفاع از سخنان رهبر انقلاب و در حمله به «مزمه های شوم غریزدگان و شرق باربران» بطور مرتب اطلاعیه و قطعنامه صادر می کنند.

- نشریات حزب الهی، از جمله نشریه ای بنام «کلمه دانشجو» به سبک دادگاههای قرون وسطی، اعلام جرم کرده و از گناهان سروش فهرست تهیه می کنند:

«... ایشان در مطالب خود صریحاً به اثبات جدائی دین از سیاست، نفی حکومت دینی و ولایت فقیه، رد اصالت و حقانیت فتوای حضرت امام خمینی (ره) در مورد سلمان رشدی، نفی سازمان روحانیت، زیر سؤال بردن دفاع مقدس، زیر سؤال بردن استراتژی جمهوری اسلامی در بعد سیاست خارجی و... پرداخته اند.» و نتیجه میگیرد که «ایشان با نفی غیر مستدل و غیر منطقی اصول اصیل قانون اساسی، همچون ولایت فقیه، «میثاق ملی» را نفی و «حاکمیت ملی» را مخدوش کرده است.» (کلمه دانشجو شماره ۱۲)

- نویسنده دیگری، خشمگین از اینکه سروش تقاضا کرده است تا با علمای اسلام مناظره داشته باشد، می نویسد: «يك نفر متخصص دارو سازی که مدرک او هم در حد فوق لیسانس این رشته است، چقدر صلاحیت علمی برای رو در روی علمی با برجستگان حوزه علمیه قم را دارد!»

- روز ۲۲ آبان، بمناسبت میلاد حضرت فاطمه، تظاهراتی بنام «بیعت با کوش ولایت» انجام میگیرد که با عربده چوئی های فراوان توأم است. و در قطعنامه پایانی آن، «افراد خود باخته و غرب زده» را که «نغمه شوم جدائی دین از سیاست» سر داده اند به باد حمله میگیرد و آنان را به مشت محکمی حوالت می دهد که از طرف ملت شجاع ایران «با قدرت بر دهان هر متجاوززی» کوفته خواهد شد!

- و سرانجام، روز جمعه ۲۶ آبان، حجت الاسلام فاکر - عضو جامعه مدرسین حوزه علمیه قم - را به صحنه می آورند، تا سروش را «يك روشنفکر نمای متفرعن» و يك «دست نشانده بیگانه» بنامد که گویا قصد دارد در کشور «بلوا» ایجاد کند.

نامبرده، بدون اینکه نامی از دکتر شریعتی ببرد، وی را «سلف قبلی» سروش نامید که «در حسینیه ارشاد به روحانیت توهین میکرد» و وی خاطر نشان کرد که گویا کسانی بعضی از صفحات پرونده دکتر شریعتی را از بین برده اند و گفت که شخصاً «آنچه را که موجود است تکثیر کرد» و در چهار نقطه ایران مخفی کرده ام تا کسی نتواند آنها را بین ببرد! وی یادآور شد که این پرونده آنقدر حرف برای گفتن دارد که «در هر زمانی روشنفکر نما ها را رسوا می کند».

وی فریاد زد که «ما اجازه نخواهیم داد در حالی که ناوگان آمریکا در خلیج فارس مستقر است و انتخابات مجلس شورای اسلامی را در پیش رو داریم، يك دست نشانده بیگانه در کشور بلوا درست کند».

باری، چنانکه دیده میشود، سیاست مشت محکم بر دهان یاره گو و نیز «برخورد آراء و عقاید» و «مناظره» علمی برای روشن کردن حقایق، دو روی سکه ای هستند که این روز ها در جمهوری اسلامی رواج فراوان دارد. بدون شك، حضور يك نیروی وسیع روشنفکران اسلامی ناراضی در پیرامون حکومت، که با تلاش فراوان حضور خود را در صحنه حفظ کرده اند، به سرگردگان رژیم اجازه نخواهد داد که تنها با اتکالی به حربه چماق و خشونت، به حل معضلات اینولولویک! بپردازند، آنها، منطقاً همین سیاست کجدار و مریز را ادامه خواهند داد. و باید در انتظار بود که «امداد های غیبی»، کجا و چگونه بداد رهبران بخت برگشته جمهوری اسلامی خواهند رسید!

آیا اینبار نیز، سربازان گمنام امام زمان نخواهند بود که به حل مشکلات اقدام کنند و برای این «دست نشانندگان بیگانه» پرونده بسازند؟

آیا طرفداران جدائی دین از حکومت، به مصاحبه تلویزیونی کشیده خواهند شد تا «توبه» کنند، یا «شایعات» را تکذیب نمایند؟

یا بر عکس، انزوای بیسابقه ی رهبران رژیم و گسترده گی طیف نا خشنودان آنان را به عقب نشینی وادار خواهد کرد؟!



درخت دوستی بنشان که کام دل ببار آرد  
نهال دشمنی برکن که رنج بیشمار آرد

نوشته منصور تارچی (دکتر در تاریخ)  
سردبیر سابق روزنامه اطلاعات

## قتل رابین و آینده صلح

\* - در اسرائیل نیز تند رو ها طالب حکومت مذهبی هستند  
\* - جنگ یا صلح کدام به نفع ملل خاورمیانه است؟

«اسحاق اگر برایت بگویم که چگونه دهها هزار نفر در میدانی که «شاهان - اسرائیل» نام داشت و از امروز آنرا میدان «رابین» نام گذاری کرده اند در قتل تو اشک میریزند و زاری میکنند هرگز باور نخواهی کرد... اسحاق! یک هفته پس از آنکه سه گلوله به قلب تو شلیک شد صد ها هزار نفر بر تابوت تو نماز گذاردند، شمع روشن کردند و انبوهی از رهبران جهان در تائید راه صلحی که تو برگزیده بودی به بیت المقدس آمدند حتی کسانی که تا دیروز از دشمنان تو بودند»

لی رابین، همسر ۶۸ ساله و نحیف نخست وزیر سابق اسرائیل با پوشش سیاه در برابر ۳۵۰ هزار نفر که تاریخ اسرائیل چنین اجتماعی بخود ندیده بود به زمزمه خود چنین ادامه داد: «دهها هزار جوان برای تو نامه هایی از عشق به صلح نوشتند که آنها را در تابوت تو قرار دادیم. از چهار گوشه جهان، یهودیان، مسلمانان، مسیحیان، در غم از بست دادن تو به دور من حلقه زده اند، اسحاق باور کن این یک حقیقت است. «شیمون پرز» یار و همزمون تو امروز تنها باید راه صلح را بپیماید ولی نگران نباش اکثریت خاموش امروز بصدا درآمده اند، به

بروند و همه ما، شیمون اهمیت صلح پی پرز را در ادامه راه تو یاری میدهیم.»  
یک هفته قبل ساعت ۹ شب چهارم نوامبر ۱۹۹۵ در یک میتینگ صد هزار نفری که به ابتکار ژان فریدمن برپا شده بود اسحاق رابین که میدید برای نخستین بار دهها هزار نفر از اکثریت خاموش برای صلح بپا خاسته اند در حالیکه هیجان سراپای وجود او را گرفته بود گفت: دشمنان صلح تلاش میکنند ما را با اژدر هدف گیرند تا صلح میدل به جنگ شود. ولی من به آنها میگویم بین فلسطینی ها شریکی برای رسیدن به صلح یافتم و آن سازمان آزادیبخش فلسطین است. آنها روزی دشمنان ما بودند ولی به تروریسم پایان دادند. اجتماع امشب شما پیامی است برای اسرائیلی ها، یهودیان

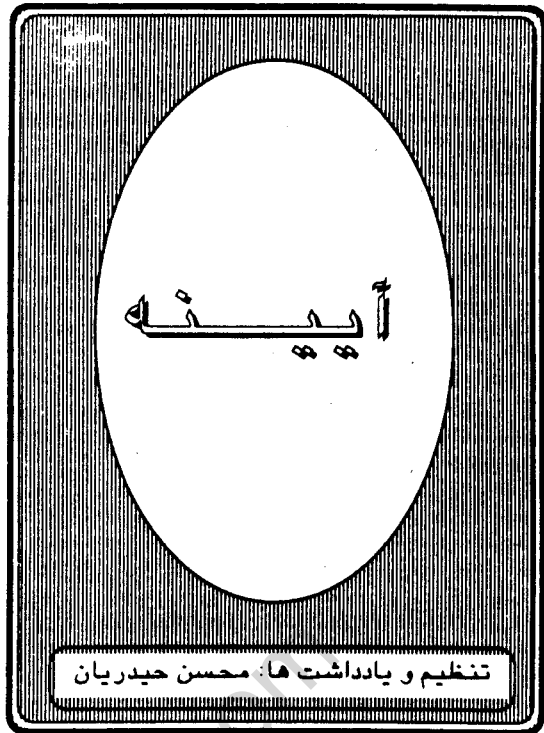
سراسر جهان که ما صلح میخواهیم. اسحاق رابین ادامه داد: «من بیست و هفت سال سرباز بودم و تا زمانی که امید صلح وجود نداشت میجنگیدم ولی امروز شانس صلح وجود دارد. دولتی که من افتخار دارم با دوستم شیمون پرز هدایت کنم برای حل مسائل خاورمیانه امید به صلح بسته است» لحظه ای پس از پایان سخنان اسحاق رابین جمعیت در حالیکه سرود صلح میخواند به رقص و پایکوبی پرداخت ناگهان سه گلوله «ایکال امیر» جوان ۲۷ ساله رشته حقوق و از فعالان صیهونیسیم جهانی قلب فاتح جنگ شش روزه ژوئن ۱۹۶۷ را هدف گرفت به این امید که آرزو های او و یارانش در آنچه موسی در تورات از اسرائیل بزرگ سخن گفته است جامه عمل پوشد.

اشتباه متمصبان مذهبی در اینست که تصور میکنند قادرند تاریخ را از حرکت باز دارند و به گذشته بسیار دور بازگرداند. «بنیامین نتانیاور» رهبر حزب راستی «لیکود» بطور ضمنی اعتراف کرد که روش افراطی آنها کسانی چون «امیر» را بسوی این جنایت سوق داده است. در فردای قتل اسحاق رابین سردبیر روزنامه «الوطن» و سخنگوی حمص گفت: «ما نمیتوانیم مذاکرات با عرفات و یاران او را قطع کنیم زیرا محکوم به آن هستیم که با یکدیگر زندگی کنیم.»  
دکتر «احمد نیریح» نماینده فلسطینی ها در مذاکرات صلح مادرید (۱۹۹۱) گفت من: «اعتقاد دارم که حمص به فعالیتهای نظامی پایان میدهد و برای نجات مردم فلسطین از رنج و مشکلات اقتصادی ما را یاری خواهد داد.» در اسرائیل صد ها هزار نفر برای محکوم کردن افراطیون مذهبی بپا خاستند و چپه حامیان صلح را تقویت کردن. شلیک سه گلوله «امیر» به قلب «اسحاق» چراغ صلح را خاموش نکرد بل میلیونها وجدان خفته در جهان عرب و یهود را بیدار کرد که دریابند آن روز که برای نخستین بار عرفات و رابین دست یکدیگر را در وا شنگت فشردند آمیدی را در دلهای هواداران صلح بوجود آوردند که امروز با هیچ نیرویی نمیتوان آنرا از بین

برد. سیزدهم سپتامبر ۱۹۹۳ که عرفات و رابین منشور صلح را امضاء کردند اعتراف آنها به این بود که دو ملت یهود و عرب قادر نیستند تا ابد به جنگ ادامه دهند و نیم قرن دشمنی و پنج جنگ بزرگ (۱۹۴۸، ۱۹۵۶، ۱۹۶۷، ۱۹۷۳ و ۱۹۸۲ پیروزی نهایی برای هیچکدام به ارمغان نیاورد. طی پنجاه سال صد ها هزار نفر عرب بدست فرماندهان ارتش اسرائیل از جمله اسحاق رابین کشته شدند ولی ملت فلسطین همچنان استوار بر جای ماند تا به آرزوی دیرین خود که یافتن سرزمینی برای زندگی کردن در صلح و آرامش است برسد. صد ها هزار فلسطینی از خانه و کاشانه شان رانده شدند و خفت و خواری بسیاری از رهبران مرتجع جهان عرب را تحمل کردند در حالیکه ملت فلسطین در سواد و دانش و فرهنگ سرآمد همه اقوام عرب است. بهترین جوانان فلسطینی از سال ۱۹۸۷ تا امضای قرارداد صلح در انتفاضیه جان خود را از دست دادند.

هفته ای پس از قتل «رابین» سازمان امنیت اسرائیل شبکه خطرناکی را که اعضای آن از تندرو ها و متمصبان یهود بود کشف کرد که زمانی دراز طرح قتل رابین را تهیه کرده بودند. همین متمصبان بودند که طی دو سال شبانه روز در برابر خانه اسحق رابین شعار میدادند و فریاد میزدند «رابین خائن قوم اسرائیل را به امراب فروخت.»  
اگر گذرتان به دیوار «ندبه» کنار معبد سلیمان و داود بیفتد می بینید که صد ها نفر شاپو های بزرگ سیاه و پالتو های بلند و سیاه تر از آن به تن دارند و ساعتها خم و راست میشوند و این چملات را زمزمه میکنند: «و دشمنان خود را تعاقب خواهید کرد و ایشان پیش روی شما از شمشیر خواهند افتاد.» و پنج نفر از شما صد ها تعاقب خواهند کرد و صد از شما ده هزار نفر را خواهند راند و دشمنان شما پیش روی شما از شمشیر خواهند افتاد.»

بقیه در صفحه ۱۶



## شب شعر سیاوش کسرای

شب شعر سیاوش کسرای سراینده «آرش کمانگیر» بدعوت انجمن فرهنگی ایرانیان مقیم اطریش در وین برگزار گردید و با حضور حدود ۴۰۰ نفر شرکت کننده، موفقیت چشمگیری داشت. در این شب شعر کسرای اشعار منتشر شده و آشنا و همچنین اشعار جدید حاصل داشت و برداشت های دیگری از دگرگونی های اخیر و دستاوردهای سالهای قبل از مهاجرتش را برای حاضرین خواند و با استقبال روپرو شد. همزمان با این شب شعر آخرین اثر کسرای بنام «منظومه مهره سرخ» چاپ و منتشر گردید که فرست مناسب دیگری را برای مشتاقان شعر فراهم آورد و گفتگوها و اظهار نظر های تازه ای را برانگیخت. کسرای خود در درامدی به «مهره سرخ» می نویسد: «آرش کمانگیر میوه جوانی گوینده و با فرسنگها فاصله مهره سرخ میراث سالخوردگی من است....»

«مهره سرخ» بر اساس تراژدی رستم و سهراب سروده شده و دیدی نو با مسائل نو را به شاهنامه فردوسی مطرح نموده... کسرای می گوید: «آرش و سهراب (گردانندگان دو منظومه وی) اگر از يك خون بوده باشند، اما هر يك را وظیفه ای دیگر است... آرش با برجا نهادن گرد تن از سد مرگ می جهد و نه جان خود، که جانهای بی شمار دیگری را می رهاوند که جز این را بر نمی تابد و راهی دیگر نیز نمی نماید. اما سهراب نو خاسته، خیرخواهی است خطر کرده و خطا رفته با خنجر بی پهلوی که داندخواهانه نگران سرانجام داوری بر کار خویش است و اگر شب هنگام با تبسمی چشم فرو می بندد، سمرگاهان به تشویشی دیده می کشاید. آرش سپاس زندگی گویان، چنانکه خود اراده کرده می میرد، ولی سهراب: تماشاگر ساده دلفریبی های حیات، هنوز زندگی را نزیسته است، که فرجامی شگرف را بر خود فراهم می کند... در مهره سرخ سخن از خطا های خطیر نیک خواهانی است که شیفتگی را به جای شناخت در کار می گیرند. و شتابزده و با دانشی اندک تا مرز های تباهی می رانند... و اینک تاوان های سنگینی که می باید شان پرداخت... سیاوش کسرای می افزاید: «در این هنگامه پر شوب که میهن بلاخیز ما نیز در کشاکش بود و نبود و نام و تاریخ و فرهنگ خویش است من مهره سرخ را به دست شما آگاهان می سپارم، همچنانکه يك بار در سی و هفت سال پیش آرش را به شما واگذاردم و شما او را در دست و دامان و گهواره دلپایان به برومندی رساندید...»

## از آزادی احزاب نترسیم

مسعود بهنود در ۱۰۴ مین شماره نشریه آدینه در مقاله ای با

عنوان از آزادی احزاب نترسیم، پس از بررسی زمینه های تاریخی مسئله تشکیل تشکل و حزب سیاسی در ایران و توضیح اینکه چرا در ایران حزب و تشکیلات سیاسی باعث فخر کسی نیست می نویسد که: در برابر آن عواملی که تاریخ احزاب سیاسی این ملک را چنین بی افتخار کرده است (مگر يك مورد) ۲ دلیل تازه می توان آورد. نخست آنکه کعبه آمال چپ - که اگر در همسایگی ایران نبود، چنین عامل مخربی در تاریخ فعالیت سیاسی این ملک به حساب نمی آمد - دیگر جولانگاه چین و مک دونالد و ما دوناست و چنان محشری در آن برپاست که نه زرادخانه اتمی فرسوده اش به کار بازسازی چیزی می خورد و نه حتی احتمال تأسیس حکومتی مانند کانادا را در آن می رود. با فرو ریختن کعبه آمال چپ، اتحاد جماهیر شوروی، طرف متقابل نیز در میدان نمی آید و اصولاً کارزار چپ و راست نیست و اگر هست دیگر صرفاً مفهومی اقتصادی و اعتقادی دارد و جز نام شباهتی به گذشته نمی برد. حتی اگر حزبی با آن آرمان پا گیرد دیگر «علی اف» نخواهد بود که در زمان بنیاد گزاریش، برای صدور مجوز گوشه ای بنشیند. عامل دوم نفت است. این ماده همچون هر تک ماده دیگری که اقتصاد هایی بر آن بنیاد دارد، دیگر موضوع نیاز بالضروره تحول صنعتی نیست تا برایش لشکر بیاورند، کودتا بریزند و دست نشاندہ بنشانند و همه آن کنند که در ایران، شیلی، لیبی و دیگر نقاط جهان کردند. در آن روزگاران خوف از آن داشتند که صاحبان نفت (مانند روزگار ملی کردن نفت ایران) خود اختیار را در دست گیرند و کارخانه ها و خودرو ها و تانک و هواپیما یشان بدون سوخت بماند و ناچار کشتی تمدنشان به گل بنشینند... پس اگر بگوییم دیگر نفت هم برای ما نه حزب خواهد ساخت و نه ضد حزب، ساده لوحی نکرده ایم و اما عامل سوم که احتمال ساختن فرقه از حزب و پرستیدن فرد باشد، اگر چه احتمالی است که به صفر نرسیده و بالقوه وجود دارد، اما در این روزگار با این سیستم های گسترده اطلاعات گردان و داده پرداز و سیستم های عاملی که چون یکی از آنها وارد خانه و دفتری می شود انگار چیزی در فضا می پیچد که در هر لحظه آدم دیگری می سازد و گویی در گوش او همان جمله خدایی را تکرار می کند که هر که، جز خدا، کسی را ولی خود بگیرد، خانه در تار عنکبوت ساخته است که سست بنیاد ترین خانه هاست. به درست نوشته اند که اگر هیتر کمی دیر تر ظهور کرده بود یا تلویزیون اندکی زود تر اختراع شده بود، ممکن نبود چنان دلفکی را مردم سرزمین گوته و نیچه و صد ها متفکر فلسفه ساز به پیشواشی برگزینند... بدینگونه است که باور دارم آن ۲ عاملی که تاریخ حزب و سیاسی کاری در این ملک را چنین بی افتخار و با درد و حسرت انباشته، هر کدام به دلیلی اثر ندارند و دیگر نباید ما را بترسانند و تازه هنوز نگفته ایم که آزار سهمگین و بیدار کننده انقلابی که هنوز چیزی از آن نگذشته، خود سنگ شمار و راهنمای چاده ای است که در هر جایش شماطه ای به کار است که صدایش را بیداران مار گزیده زود و خوب می شنوند. انتخاباتی دیگر در راه است و چشم جهانی دوخته به ما، احزاب سیاسی را مجال دهیم که در جلوه و جلال امروزی، با کسوت این زمانی به میدان آیند. از تکرار گذشت ها نهراسیم که چراغ آینده می توانند بود. ایران نه لبنان است و نه افغانستان... ره گشودن به احزاب سیاسی و بوجود آوردن زمینه رشد شعور سیاسی و ارتقای فرهنگ مدیریت جامعه، کاری است که بشوار می نماید. اما چنان جامعه ای شاداب و پر طراوت و مسئول و با طمانینه، قانونمند و مصلحت شناس را نوید می دهد که بشواری راه را زیر پا های جسورانی که نام در تاریخ می نهند، پرنیان خواهد کرد. و این در گذرگاه نسیم، سرودی دیگر گونه آغاز کردن است.

## بیانیه مشترک در رد

### «جبهه فراگیر»

### و «تحریم انتخابات»

جبهه ملی ایران، سازمان سوسیالیستهای ایران و فراکسیون متحد جبهه ملی ایران طی يك بیانیه مشترک دیدگاههای خود درباره مسائل گوناگون و از جمله شیوه مبارزه، دمکراسی، انتخابات مجلس پنجم و غیره را اعلام کردند. در این بیانیه از جمله قید گردیده است که یکصد سال مبارزه ملت ایران در دوره های گوناگون در کلیت و عمومیت خود مبارزاتی غیر مسلحانه بوده اند. جریانهای مسلحانه چریکهای فدایی خلق، مجاهدین و دگر گروهها که بخش کوچک از جوانان ایرانی را در بر می گرفته اند، بدون آنکه از پشتیبانی عظیم مردم برخوردار باشند، نمی توان قیام مسلحانه نامید. در شرایط کنونی هیچ ایرانی آزادیخواه و دمکرات را نمی توان یافت که برای تحقق آزادی و دمکراسی و مردم سالاری و رعایت حقوق بشر، توسل به اسلحه را کارساز



داند. اکنون نیز شیوه مبارزه ملی بایستی مسالمت آمیز باشد.... شورش کور توده های عاصی و پرخاشگر ملت بدون سازماندهی و رهبری منسجم سیاسی اگر در بهترین حالت به سرنگونی نظام حاکم بیانجامد، نمی تواند جامعه ای آزاد و دموکراسی را تحقق بخشد و نتیجه ای جز هرج و مرج و کشتار و بی قانونی و انحراف نخواهد داشت.

بسیج توده های وسیع ملت زیر شعار های مشخص و هدفهای روشن با رهبری سازمانهای سیاسی و سندیکایی آگاه و کارآمد که در تمام مراحل توده های مردم را گام به گام رهبری کرده و با توسل به قانون اساسی جمهوری اسلامی و خواست تحقق و تحمیل همه اصول آن و از جمله اصول مربوط به حقوق ملت می تواند نه فقط مقابله با نظام حاکم را سازمان دهد، بلکه با خواست و هدفهای مشخص و برنامه ریزی شده در جهت تحقق آزادی و حاکمیت مردم در دراز مدت گام بردارد.

در بخش دیگری از بیانیه آمده است: «فرهنگ دموکراسی که بر اساس پلورالیسم سیاسی و تعهد به رعایت حق دگراندیشی استوار است دشمن نمی شناسد، بلکه فرهنگ رقابت و درگیری افکار و عقاید و آرای گوناگون شخصیتها و احزابی که آنها را نمایندگی می کنند با یکدیگر می باشد، مگر آنجا که دشمنان دموکراسی درگیری خصمانه را تحمیل نمایند که آنجا هم با آنان بر اساس قانون برخورد خواهد شد.» در بیانیه پیش شرطهای آگاه نمودن مردم، آزادی بیان، قلم، اجتماعات، احزاب سیاسی و سندیکایی قید شده است که تحقق آنها در شرایط کنونی در اولویت قرار دارد. «بیانیه درباره ائتلاف سیاسی می نویسد: «ائتلاف بزرگ و یک کاسه کردن نیرو های همگون با یکدیگر و «همه باهم» اتحادی سطحی و دروغین خواهد بود که انشعاب بزرگ را در درون خود می پروراند.» بیانیه در جای دیگری چنین ادامه می یابد: «ما میلیون مصدقی بر این باور هستیم که هر نیرویی که مخالف حاکمیت و نظام جمهوری اسلامی می باشد الزاماً مدافع آزادی و دموکراسی و غیر وابستگی و استقلال نیست و بنابراین نمی توانیم با کوششهایی که در پی یک کاسه کردن همه نیرو های چور و ناجور مخالف جمهوری اسلامی و بر محور «همه با هم» هستند همصدا شویم و نه نیازی به تشکل در جبهه ای فراگیر با نیرو های وابسته و غیردموکرات بر محور تحریم انتخابات داریم، بلکه هدف ما نهایی کردن حاکمیت قانون و تحقق انتخابات آزاد و دموکراتیک و استقرار آزادی و حاکمیت ملت و دفاع از استقلال و تمامیت ارضی ایران می باشد، که گسترش شبکه های سازمانی «جبهه ملی ایران» را در داخل و خارج از کشور در دراز مدت بهترین راه رسیدن به این هدف میدانیم.» بیانیه درباره موضوع تحریم انتخابات می نویسد: «اصولاً تحریم انتخابات در عرف دموکراسی معنایی ندارد و واژه «پایکوت» مساری با تحریم نیست. در حقیقت تحریم انتخابات خلع ید کردن خود و بست برداشتن از یکی از حقوق اولیه انسانی است و چه شگفت انگیز است که جریان سیاسی مدعی آزادی و دموکراسی بجای آنکه این حقوق را مطالبه کند و در جهت آنها مبارزه نماید، مردم را دعوت به پیوستن به جبهه امتناع کند و از آنها بخواهد از این حق طبیعی و دموکراتیک خود بجای مطالبه و مبارزه برای بدست آوردن آن صرف نظر نمایند. ما به عوض پیوستن به «جبهه تحریم انتخابات» از فعالیتهای تا کنونی بخشی از نیرو های ملی - مصدقی که در «تلاشگران تأمین آزادی انتخابات» در ایران متشکل شده اند و هدف آنها در این مرحله اجرای قانون اساسی و برگزاری انتخابات آزاد و دموکراتیک می باشد پشتیبانی می کنیم.» در پایان بیانیه مشترک آمده است: «کار سیاسی - ملی جدا از هرگونه وابستگی می باشد که با عامل بودن و در خدمت بیگانه قرار گرفتن سازگار نمی باشد. مکتب پر افتخار مصدق به ما آموخته است که مبارزه برای کسب آزادی و دموکراسی نمی تواند با کمک نیرو های استعماری و پایمال شدن استقلال تحقق یابد.»

## مصاحبه های انتخاباتی مجلس پنجم

با نزدیک شدن موعد انتخابات مجلس پنجم، بخشی از مطبوعات داخل کشور به انجام مصاحبه های مطبوعاتی با نمایندگان کنونی و کاندیدا های مجلس آینده و اظهار نظر درباره ویژگیهای مجلس آینده اختصاص یافته است. محسن یحیی نماینده تهران در یک مصاحبه مطبوعاتی گفت: اگر تکنوکراتها در انتخابات مجلس پنجم دیدگاهها و بینش خود را بطور صریح و روشن با مردم و افکار عمومی در میان بگذارند، قطعاً به لحاظ متفاوت بودن نظرات و افکار آنان با اعتقادات مردم، جایگاهی در مجلس پنجم نخواهند یافت. وی گفت: این گروه خواهان جدایی دین از سیاست است. تکنوکراتها بر این باورند که دین و احکام اسلامی توانمندی کافی برای اداره نظام ندارد، بلکه بایستی اداره مملکت را بدست کسانی سپرد که دارای دانش جدید هستند.

این گروه برای ولایت فقیه نیز جایگاهی قائل نیست و ولی فقیه را به عنوان یک مقام عالی غیر مداخله گر در امور جاری کشور و در سیاست گذاریها قبول دارند. آنها در زمینه سیاست خارجی معتقد به برقراری رابطه با آمریکا به منظور حل مشکلات موجود در کشور است. وی تقسیم بندی جناحهای سیاسی در مجلس را چنین توصیف کرد: هم اکنون دو جناح عمده همفکران جامعه روحانیت مبارز تهران (اکثریت) و همفکران مجمع روحانیون مبارز (اقلیت) و نیز گروه سوم به تکنوکراتها در مجلس هستند که گروه اخیر خود را بنوعی جزو مستقلین می نامند.»

از سوی دیگر قاسم شعله سعیدی نماینده شیراز در مصاحبه ای با روزنامه اخبار چاپ تهران گفت که: «مردم در طول ۱۶ سال گذشته در امر کشور داری هم جناح چپ را آزموده اند و هم جناح راست. بنابراین پیش بینی می شود این بار افکار عمومی به سمت یک جناح مستقل گرایش داشته باشد. وی «جناح مستقل» را «فراکسیون» نامید و گفت که: «فراکسیون مستقل، نظام اسلامی، ولایت فقیه مطلقه، قانون اساسی و حاکمیت اسلام را پذیرفته، منتفی در مکانیزم ها و شیوه های عمل ممکن است برداشتی متفاوت با برداشت سنتی داشته باشد.» وی همچنین گفت که: این فراکسیون بطور مثال به رعایت حقوق بشر علاقمند است در کشور احزاب فعال باشند و رقابت و مبارزه کنند و از اینکه در کشور هیچ حزب رسمی غیر دولتی وجود ندارد نیز گله مند هستند. اینها علاقمند هستند که زنان در حیات سیاسی و اداری کشور نقش فعالتری داشته باشند و در دانشگاهها سیاست زدایی موجود به نحوی که حتی مورد اعتراض رهبر انقلاب اسلامی نیز واقع شود باید اصلاح شود و دانشجویان از حیات و حرکت برخوردار باشند و تمامی دانشگاهها به صورت علنی برگزار شود. وی پیش بینی کرد که در دوره پنجم، جناح راست بخشی از کرسیهای خود را از دست دهد و جناح چپ تا حدودی رشد داشته باشد.

## انتخابات آزاد با ضرورتها و موانع

### ساختاری

سرمقاله بیست و یکمین شماره نشریه ایران فردا به طرح موضوع انتخابات آزاد و اهمیت آن در شرایط کنونی کشور اختصاص یافته است. ایران فردا می نویسد: به لحاظ زمان، فضا و ارضاع تاریخی نیز در دوره انتخابات که اکنون پیش روی ملت ایران قرار داد، حائز اهمیت اساسی تاریخی هستند. عملکرد حاکمان در قوای مقننه و مجریه و قضائیه هر چه بوده نتیجه و حاصل عینی آن این شده است که ما امروز در تنگترین و بحرانی ترین شرایط در حیات ملی و وطنی و اخلاقی و مذهبی قرار گرفته ایم. در چنین اوضاعی، بیش از هر زمان و لحظه های دیگر، حضور همه مردم پایبند و وفادار به استقلال و توسعه واقعی کشور و ملت در صحنه قانونگذاری، نظارت بر اجرای امور مختلف کشور احساس می شود. بنابراین آزادی در انتخابات نمایندگان و مقامات، امروزه واجد اهمیت خاص و حیاتی و تاریخی است. کسی نمی تواند دگراندیشان ملت و وطنخواه کشور را سرزنش کند که چرا امسال بیش از سالهای گذشته به جنب و جوش افتاده اند. به رغم اظهار و اعلام دولت و مقامات رسمی کشور به برگزاری انتخابات آزاد با وجود تصریح ها و توضیحات مشروح در بالا، واقعیات و روند هایی در کشور موجودند یا جریان دارند که جهت گیریهای خلاف اظهارات رسمی از آن استنباط می شود.... انواع نهاد ها و گروهها و تحریکات به پاسداری از قدرت انحصاری حاکم می پردازند و اجازه کمترین تحرکی از جانب فرد یا نیروی وفادار به نظام و اسلام و مملکت، ولی با دیدگاهی متفاوت را نمیدهد. این مجموعه بطور کلی سیستمی سازمان یافته و هدفدار است که از توان و قدرت اقتصادی - اجتماعی بدون رقیبی برخوردار است.... این توجیه ها به مصلحت عمومی و بقای ملک و ملت و از جمله خود نظام اسلامی عنایت دارد. برای این است که در این دنیای طوفانی، نارضایی های مردم و ابراز و اظهار آن چون احساسهای سرکوب شده در اعماق ضمیر ها واپس مانده نشود و آن گاه چون اسلام شهر ها سرباز ننمایند و همه چیز را با خود نسوزانند و نابود نکنند.

## توسعه، اخلاق و علم و مدرنیسم

عبد الکریم سروش در سرمقاله بیست و پنجمین نشریه کیان بحث مفصل و پر دامنه ای را درباره توسعه، اخلاق و رابطه آن با علم، سکولاریسم و ارزشهای فرهنگی و اجتماعی به میان کشیده است. وی از جمله می نویسد «شاید مهمترین تحولی که در اخلاق و ارزشهای سابق بر توسعه رخ داد و زنجیر از پای مدرنیسم و

زنجیرند و هم تکیه گاه، هم به آنها باید پناه برد و هم از آنها باید رهایی جست. اخلاق علم و اخلاق توانگری، دو دسته سنت کار سازند که اینک بیش از هر وقت دیگر، بدانها نیازمندیم.

## راز ناپایداری دموکراسی

کازم علمداری موضوع پیدایش و نمادی کردن دموکراسی در ایران را در شماره ۱۰۴ نشریه آدینه بیان کشیده و پس از بررسی این مقوله در کشور های توسعه نیافته و اشاراتی به وضعیت دموکراسی در کشور های ترکیه و پاکستان در خصوص رابطه نهاد دموکراسی و اندیشه دموکراسی در ایران می نویسد: نهادهای کردن دموکراسی با نهاد دموکراسی متفاوت است. نبود نهاد اندیشه آزاد به معنای فقدان آزادی اندیشه است. نهاد دموکراسی، نظم و قانون، پارلمان، انتخابات آزاد و روحیه دموکراتیک می طلبد و چنین ویژگیهای های در نهادهای کردن دموکراسی، یعنی دموکراتیزه کردن بنیان جامعه، عمومیت می یابد. شکل مطلوب نهادهای کردن دموکراسی، تغییر ساختاری جامعه در راستای دموکراسی است. جایگاهی ساختاری نهاد های غیر دموکراتیک و ضد دموکراتیک با نهاد های مدرن و دموکراتیک معمولاً از راه تحولات ناگهانی و از جمله انقلاب اجتماعی امکان پذیر است. اما این تحول خود تابعی از شرایط ویژه است که در جهان توسعه نیافته کمیاب است. در شکل آرام و تدریجی تنها راه، بازسازی تدریجی نهاد های فرهنگی جامعه از طریق توسعه ساختار نهادهای اقتصاد صنعتی مدرن و نتایج اجتماعی حاصل از این دگرگونی است. نهادهای شدن دموکراسی تابعی است از نهادهای شدن تفکر عقلانی و صنعتی شدن جامعه، توسعه طبیعی فرایند شهر نشینی، تقسیم کار اجتماعی، تخصصی شدن جامعه، همه گیر شدن آموزش و امکانات حرفه ای، رشد اقتصادی هماهنگ و شکل گیری اقشار مدرن میانی جامعه به عنوان عامل و پشتوانه ارزش های نوین و قانون و بالاخره تحول درونی خانواده... طبقه متوسط آینده بین تر از طبقات دیگر اجتماعی است. طبقات پایین به دلیل وضعیت عینی زندگی خود بیشتر به حال توجه دارد و طبقه بالا گذشته گراست. اقشار متوسط شهری حامل ابعاد فرهنگی نوینی اند که مناسبات کهنه را نمی پسندند و آنرا به هم می ریزد. نسلی که از این فرهنگ سر برآورد ضرورتهاى شهرنشینی را به ارمان می آورد و این قشر، نوگرانی را در زندگی درونی خود نهادهای خواهد کرد. لایه های طبقه متوسط، ارزش های نوینی را در زندگی اجتماعی و مناسبات خانوادگی خود می پذیرند و رابطه سنتی بین زن و مرد و والدین و کودکان را رد می کنند و بجای آن خواهان روابط انسانی تر و دموکراتیک تری می شوند. سهم زنان در رشد و توسعه جامعه عینی تر، بارز تر و رسمی تر می شود. مرد سالاری به عنوان یک شیوه سنتی غالب کهنه و دست و پا گیر در جامعه تضعیف می شود. زنان در این موقعیت توانایی های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بهتری بدست می آورند. این روند را می توان دموکراسی از طریق دموکراتیزه کردن نهاد های جامعه نام برد. شیوه ای که بطور همزمان فرهنگ دموکراسی را در تمام نهاد ها و ارگانهای وابسته بدان ضروری و اجتناب ناپذیر می سازد.

## مریم رجوی تسخیر کننده قلب ها!

نشریه ایران زمین ارگان شورای مقاومت بخش مهمی از هر شماره هفتگی خود را به توصیف پیروزیها و دستاوردهای این شورا و جایگاه ما فوق انسانی مسعود و مریم در مبارزه این سازمان اختصاص میدهد. در شماره ۷۳ این نشریه نیز مانند شماره های پیش مقالاتی در این خصوص درج گردیده است. آقای مهدی ابریشمی در سخنرانی خود در لوس آنجلس از جمله تاکید می کند که: آنچه که طی دو سال اخیر در آمریکا گذشت، جزئی از پیروزیهایی بود که بعد از آمدن رئیس جمهور برگزیده مقاومت به خارج از کشور بدست آمده. به قول مسئول شورا در این دو سال رگباری از پیروزیهای مقاومت بر سر و روی آخوند ها بارید. این پیروزیهای پی در پی که البته همه آنها در مراسم دورتموند به هم گره خورد، واقعیتهایی را در رابطه با این مقاومت برملا کرد و نشان داد که این مقاومت چگونه در برابر رژیم خمینی در کله تامل قوا بالا رفته است... علاوه بر جایگاه سیاسی مقاومت، نکته بعدی، محبوبیت و پایگاه مردمی این آلترناتیو و رئیس جمهور آن بود... همچنانکه مسئول شورا در پی تظاهرات دورتموند اعلام کرد یک چنین اجتماع و استقبال بی سابقه... بخوبی نشان میدهد که اگر مردم ایران در کشور شان از آزادی عمل و انتخاب برخوردار بودند، چگونه و در چه ابعادی به حمایت از این رئیس جمهور برمی خاستند. نکته مهم دیگر، این بود که مردم با سردادن پی در پی شعار «مریم مهر تابان، می بریمش به تهران و همان شعاری را که

بورژوازی گشود و بسط انرا میسر ساخت، دنیوی شدن اخلاق بود. این دنیوی شدن دو جنبه مهم و متمایز داشت که هر دو بتدریج و به تناسب با رشد مدرنیسم تولد و تحقق یافتند: یکی ناظر شدن اخلاق به سعادت و آبادانی و دنیوی بود و دیگری به رسمیت شناخته شدن جوانب و ابعاد پست و مذموم و مطعون وجود آدمی و بکار گرفته شدن آنها در بنا کردن جهان جدید... اگر سینات فردی حذف شوند و همگان راه زهد و قناعت را در پیش گیرند، نظام زندگی مختل خواهد شد و رشته معیشت جمعی گسیخته خواهد شد. سود جویان و زیاده طلبان و آزمندان هستند که بازار تجارت را پر رونق می دارند و جاه طلبان و قدرت جویانند که بدنیال ریاست و سیاست می روند و لاف زنان و خود نمایان نام جویانند که مدرسه و کتابخانه را رونق میدهند و دانش خود را به رخ دیگران می کشند و دنیا دوستانند که دنیا را آباد می کنند و اگر روزی جهان از این اغراض و امیال پست و مذموم تهی شود، مرگ و خفتگی، معیشت جمعی را در کام سرد خواهد کشید. بزرگانی چون غزالی و مولوی و توماس اکونیا، این معنا را به درستی استشمام کرده بودند که گناهکاران و نا پارسایان، نیمی از وزن معیشت جمعی را بر دوش می کشند و در همکاری صمیمی ولی اعلام نا شده ای با پارسایان و شرافتمندان، تعادل و دوام حیات جمعی را میسر می سازند. اما چنین تشخیصی هیچ گاه به آنان جرئت نداده بود که از آن دستگاهی اخلاقی بسازند و آدمیان نا پارسا را از سهمی که در تأمین تعادل اجتماعی و تضمین بقای معیشت دارند، خشنود سازند و از شرمندگی برهاند... انسان مدرن همین بود. انسانی که نیمی از وجود خود را دیگر مخفی نمی کرد و شرمندگی نبود از اینکه فی المثل بر سر نخست وزیر شدن، مدیر شدن، نماینده شدن چانه بزند و رقابت بوزد و آشکارا و بی پروا، طالب جاه و ریاست باشد. و همین بود که اخلاق متکی بر تقوای درونی را به رفتار کنترل شده توسط ساختار های سیاسی، اقتصادی بیرونی بدل کرد و جامعه و قانون به مفهوم امروزی را متولد ساخت... حتی خدا هم نزد آدمیانی که گرفتار چنبره معیشتند، خدای مستضعفان است نه خدای مافران، خدای است گشاینده گره های معیشتی و فرو کوبنده ستمگران و آدا کننده وام ها و روا کننده حاجت ها. و همین که حجاب حاجات اولیه درید، افتاب جمال حق در آینه نیاز های والا تر و لطیف تر عرفانی تجلی خواهد کرد و دین و پرستش به موضوع راستین خود راجع خواهند شد و خدا چهره یک منجی را فرو خواهد نهاد و در چهره یک معشوق ظاهر خواهد شد... ارزشهای مسبقی که توسعه در جهان جدید پسمارند: تسامح و مدارا، آزادی بیان، هنر های زیبا، نظم و ثبات بیشتر زندگی، معنای حیات، وحدت کوهی ادیان، نفی سلطه تکنیک، حفظ اکوسیستم، رونق علم و مدرسه و تحقیق، حقوق زنان، تفریحات دلپذیر و کمال آفرین، مشارکت بیشتر در سیاست و حکومت و در این میان آنکه از همه برجسته تر است و معنا و مضمون تازه ای می یابد دموکراسی است. دموکراسی تعاریف و مقومات بسیار دارد، که همه متعلق به مقام ثبوت و نفس الامر است، اما آنکه شرط تحقق عینی دموکراسی است، فراغت آدمیان از حاجات و ضروریات نخستینی است... آزادی بیان را کسی به جد خواستار است که چیزی برای بیان کردن داشته باشد و کسی چیزی برای بیان کردن دارد که وقت و فراغت و امنیت برای فکر کردن، آموختن، خواندن و پژوهیدن داشته باشد و اینها همه وقتی میسر و مقدور می شود که همه وقت آدمی مصروف حل مشکلات و معضلات اولیه نشود و بذل فکرش در خاک مستعد محیط اجتماع، امکان روییدن و سبز شدن و سربرآوردن پیدا کند، لذا آزادی بیان نه فقط برای فریاد زدن بر سر پیدانگر است و نه فقط برای رهییدن از تکفیر تکفیرگران است، بلکه مهمتر از آنها برای دانستن دانسته های دیگران و در میان نهادن دانسته های خود با دیگران است. و این سومی است که ارزشی است هم مسبقی به توسعه هم سابق بر آن - دموکراسی شیوه ای است برای اداره جامعه ای واجد ارزشهای نوین و اطلاعات جدید... نفی علم همان تارک اندیشی جدید است که به شکلهای مختلف در جامعه ما روان است. گاه بنام پوزیتیویسم، گاه ماتریالیسم، گاه دستاورد غرب بودن. اینها همه یک سرچشمه دارد و آن اضطراب رأی در باب حقیقت و حقانیت علم جدید و بی اعتنایی به حق است. کسانی که در باب توسعه سخنان پریشان می گویند، برای آن است که در باب علم، نظری روشن ندارند و نمی توانند حساب معرفت را از دیگر اجزای تمدن غربی جدا کنند. از سویی بدلیل مبانی غرب ستیزانه شان نمی توانند با آن نستیزند و از سویی دیگر به دلیل غرب شناسی جبر باورانه شان نمی توانند از آن بگریزند. این است که می گویند چون توسعه ما را رها نمی کند ما هم نمی توانیم آنرا رها کنیم... جامعه توانا و توانگر و دانش ورز و توسعه یافته نه فقط از اخلاق و ارزشهای مخدوم، مستغنی نیست که به آنها محتاجتر است. چرا که رعایت اخلاق قدرت بسی پیچیده تر و ضروری تر از اخلاق عجز و فقر است... در راه توسعه از سنن هم باید بهره جست اما سنن هم



اولین بار توسط رزمندگان ارتش آزادی داده شد، به طور يك پارچه و متحد تکرار می کردند که به نظر من خیلی پر معنی است.... بعد دیگر پیروزی ما در درتپوند، پخش ماهواره ای مراسم و سازمان یافتگی مان بود.... بعد دیگر، استقبال گسترده مردم ایران در داخل کشور از این برنامه بود.... مجموعه این مسائل نشان دهنده جایگاه مقاومت است. به لحاظ سیاسی دستاوردهای دو سال اخیر، بعد از آمدن رئیس جمهور به خارج از کشور، بیش از آن چیزی است که در ده سال گذشته بدست آورده ایم و اگر شما هم کمی دقت کنید دقیقاً همین طور است.

در مقاله دیگری با عنوان «صدای پای حقیقت» مهدی خدایی صفت می نویسد: در اسلو، نروژها سقف بالابندی زدند، از سیاستمداران تا روشنفکران، از رئیس پارلمان تا رئیس حزب، از محافظه کار تا سوسیالیست، از خبرنگار تا هنرپیشه، از اسقف تا لائیک و از کارمند موزه تا راننده تاکسی، مثل این که همه نست به نست هم داده بودند. آنها حتی صحبت از کار سیما می کردند. این کاملاً درست و گویاست.... دنبال چیزی می گردم که برای همه معنی واحدی دارد، شاید نقطه تلاقی عاطفه ها و زبان مشترک تمامی انسانهای روی زمین است. از هر رنگ، نژاد و مذهب.... در سرزمین و وایکینگهای مهربان، همه جا صحبت از رهبری است که بر قلبها اثر می گذارد. «يك زن ساکت با اشته فوق العاده قوی که زندگی خود را وقف مبارزه با دیکتاتوری کرده است».... به این فکر می کنم که اگر مقاومت روح و اصل واحدی دارد، حتماً کسی که آنرا سمبلیزه می کند باید در قلب انسانها ریشه داشته باشد. ریشه ها را باید در جنبش مقاومت جستجو کرد. تسخیر قلبها از مجاهدین آغاز شده است و روزی دیگر او رئیس جمهور محبوب سیمرغ پرفروغ ارتش آزادی بخش شد. يك ارتش نمونه که در آن زنان نقش اول را کسب کردند.... راستی معلوم می شود که مجاهدین معنای حرفهای خود را خوب می فهمیدند، وقتی او را حماسه حماسه ها و مظهر تمامی قهرمانیهای مجاهدین خلق نامیدند. اما مسعود چندی پیش گفت: «کلام خود را دریابید که زینبده ترین است».

## فعالین سابق سازمان مجاهدین خلق چه می گویند؟

فعالین سابق سازمان مجاهدین خلق در کشور های مختلف که بخش مهمی از فعالیتهای خود را صرف انتقاد و افشاگری از سازمان مجاهدین خلق و روابط و رفتار درونی آن می کنند، از هواداران مجاهدین خلق ایران در سوئد اخیراً با انتشار کتابی تحت عنوان چه باید کرد؟ به تجزیه و تحلیل ریشه های «انحرافات راست حاکم بر سازمان» پرداخته و «بازسازی سازمان با همه جریانهای مجاهد خلق که با اسامی مختلف فعالیت می کنند را برای وحدت سازمانی» هدف خود قرار داده اند. در این کتاب ۱۸۸ صفحه ای مراحل گوناگون زندگی سازمان مجاهدین مورد بررسی قرار گرفته و «اعمال ضد انقلابی رجوی» محکوم شده است.

این کتاب که توسط ۲ تن از هواداران سابق سازمان مجاهدین خلق که سابقه ۱۰ ساله در رابطه با این سازمان داشته اند، تنظیم شده، مسئولیت اشتباهات و انحرافات سازمان را به عهده رجوی و مریم عضدانلو گذاشته و اعتقاد به توحید، اسلام انقلابی، آزادی و رهایی انسان را انگیزه اصلی خود در نگارش این کتاب برشمرده اند. از سوی دیگر جمعی از هواداران سابق سازمان مجاهدین در نروژ با انتشار نامه سرگشاده ای به مسئولین کمیته دفاع از حقوق بشر در ایران نوشته اند که: شما از رهبر سازمانی برای شرکت در جلسه حقوق بشر دعوت نموده اید که طی سالیان متمادی، خود اقدام به نقض گسترده حقوق بشر در درون سازمان خویش و حقوق دمکراتیک مردم ایران در خارج از سازمان کرده است. رهبران این سازمان طی سالیان متمادی ضمن اعمال رهبری فردی بر سازمان و ترویج شخصیت پرستی، خود را نماینده مردم ایران و تنها آلترناتیو رژیم معرفی نموده و بدون هیچگونه احترامی به نظرات گوناگون در اپوزیسیون رژیم حاکم بر ایران اقدام به انتصاب رئیس جمهور برای آینده ایران نموده است و هرگونه انتقادی را نسبت به اعمال ضد دمکراتیک خویش در درون سازمان با زندان و اعمال شکنجه و در بیرون سازمان با تهمت و ضرب و شتم و تهدید و دشنام پاسخ گفته و می گویند، در پایان تاکید شده که: «ما که خود قربانی و شاهد اعمال ضد انسانی این سازمان بوده ایم آمادگی خود را جهت حضور و ادای شهادت و ارائه مدارک مکفی، اعلام میداریم».

یکی دیگر از کادر های سابق مجاهدین، علی فراستی که دوره ای نیز عضو شورای مرکزی سازمان بوده در شماره ۲۴ نشریه پویا در مقاله ای با عنوان «بخاطر تاریخ نه بخاطر رجوی، چهار

سال بعد» اینک چهار سال پس از نگارش کتاب فوق به شرح تحول فکری خود و نیز نحوه نگرش به خود این کتاب می پردازد. وی پس از تایید افشاگریهای مربوط به زندگی درونی سازمان مجاهدین یادآور می شود که: من با دیدن، تجربه کردن و مبارزه نمودن تحت لوای اسلام های مختلف با پسوند ها و پیشوند های متفاوت، منجمله اسلام بازرگان، اسلام آخوند های سنتی، اسلام خمینی، اسلام شریعتی و نهایتاً اسلام مجاهدین به این نتیجه رسیدم که علیرغم اختلافات بر شکل، ریشه و هستی اصلی تمامی اندیشه های اسلامی یکی بوده و علی العموم معتقد به آزادی انتخاب در انسانها نیستند و نوعی فرهنگ پیروی بی چون و چرا و شخصیت گرایی کاذب را ترویج می کنند که با واقعیات پایان قرن بیستم مطابقت نمی کند. به همین دلیل علیرغم حمل اندیشه مذهبی از دوران جوانی تا کنون و علیرغم فعالیت مستمر سیاسی یا جریانهای مختلف سیاسی - مذهبی تا سال ۱۳۷۰ دیگر خود را معتقد به فلسفه الهی نمیدانم.»

## در مفهوم سوسیال دمکراسی

نشریه پویا در شماره ۲۳ - ۲۴ خود جهت روشن شدن مفهوم و نظریات سوسیال دمکراتیک و ایجاد فضایی برای تعمیق اینگونه بحثها، اقدام به طرح ۴ سؤال اساسی در این زمینه کرده و از صاحب نظران و علاقمندان تقاضای شرکت در این مباحثات را کرده است.

در مقدمه آمده است که میزان همگرایی بین نیرو های مختلف اجتماعی حول اهداف سوسیال دمکراتیک در سالهای اخیر بسیار بالا رفته است و زمان آنکه بحثی همگانی، باز و علمی در مورد ضرورتها، اهداف و روشهای سوسیال دمکراسی که مناسب شرایط ایران باشد، فراهم آمده است. علی اصغر حاج سید جوادی با شرکت در این بحث از جمله می نویسد که: در نگاهی عمومی، چه سوسیالیست را می توان در سه مشخصه ممیزی کرد: الف - مارکسیسم به ماتریالیسم تاریخی معتقد است و از این طریق ایجاد تحول سیاسی را در چهارچوب سرمایه داری بسیار محدود میداند. ب - سوسیالیستهای دمکرات نیز نظیر مارکسیستها اعتقاد دارند که مالکیت عمومی ابزار تولید از محور های اصلی اعتقاد جامعه است، اما بر خلاف مارکسیستها اعتقاد دارند که انتقال مالکیت وسایل تولید از خصوصی به عمومی را می توان به شیوه های دمکراتیک به سرانجام رساند. ج - سوسیال دمکراتها در زمینه دمکراسی با سوسیالیستهای دمکرات هم عقیده هستند اما در زمینه ضرورت اساسی تبدیل مالکیت خصوصی وسایل تولید به مالکیت عمومی، چه بوسیله انقلاب و چه بوسیله دمکراتیک، هم با مارکسیستها و هم با سوسیالیستهای دمکرات مخالف هستند. تلقی سوسیال دمکراتها از سوسیالیسم عبارت است از تقسیم و توزیع مجدد امکانات و فرصتها و درآمد های ملی در حد مطلوب گستردگی عادلانه و مساوات، در چهارچوب يك اقتصاد مختلط. مسأله قابل تأمل این است که از این سه مشخصه چه سوسیالیست، الگوی مارکس با تحول به صورت مدل و الگوی لنینی و استالینی به قول عوام تو زرد از آب در آمد.... اما الگوی سوسیالیسم دمکراتیک نیز تا امروز هرگز به مرحله تجربه و عمل درنیامده است، یعنی در جایی از دنیای ما تا امروز شاهد ظهور الگویی که انتقال مالکیت خصوصی ابزار تولید به مالکیت عمومی در آن به صورت دمکراتیک انجام گرفته باشد، نبوده ایم. سرانجام این الگوی سوسیال دمکراسی است که ما نمونه ای از آنرا در اشکال مختلف در کشور های پیشرفته صنعتی در اروپا مشاهده می کنیم.... عملکرد سوسیال دمکراسی بر اساس مالکیت خصوصی ابزار تولید یا بعبارت دیگر حکومت يك حزب سوسیال دمکرات بر يك نظام سرمایه داری که به چیزی جز رای مردم نمی تواند متکی باشد، جز این نیست و همه اختلافات و تضاد ها و رقابتهای و بسته بندیها برای جلب آرای مردم باید در همین چهارچوب و محدوده انجام پذیرد.

## نامه اتحاد سراسری ایرانیان سوئد

### به احزاب پارلمان سوئد

اتحادیه ایرانیان سوئد در نامه ای به احزاب پارلمان سوئد یادآور شده بود که تعداد زیادی از ایرانیان سوئد خود را در موضع گیری نمایندگان پارلمان در محکوم کردن نقض حقوق بشر در ایران، شریک دانسته و از آن پشتیبانی می کنند. اما در بخشی از این فراخوان نمایندگان امضا کننده بصورتی درک می شود که از بخشی از اپوزیسیون ایران یعنی شورای ملی مقاومت و خانم مریم رجوی پشتیبانی نموده اند. اتحادیه سراسری ایرانیان در

سوئد بدین وسیله تمجب خود را از موضع گیری امضاء کنندگان در این مورد اعلام میدارد و معتقد است که هر ملت خود می بایست سیاست و شکل حکومت آینده خود را تعیین کند. ما همچنین معتقدیم که مردم ایران می بایست از طریق انتخابات در شرایط آزاد و دمکراتیک راه و سیاست آینده خود را انتخاب کنند. امضاء کنندگان فراخوان رعایت این اصل مهم را نکرده اند. ما تقاضا داریم که بطور رسمی این موضع گیری خود را توضیح دهند و این اشتباه آشکار را تصحیح نمایند.

سمید تقوی - اصغر نصرتی  
در پاسخ به این نامه احزاب سوئد هر یک بنوبه خود یادآور شده اند که هدف آنها از محکومیت رژیم جمهوری اسلامی در نقض حقوق بشر «دفاع از سازمان مجاهدین و یا شورای ملی مقاومت نبوده است. حزب چپ سوئد در پاسخ قید کرده است که: بدیهی است که نمایندگان ما در صورت آشنایی واقعی با سیاستها و روشهای مجاهدین هرگز به امضای این بیانیه مبادرت نمی ورزیدند» حزب چپ از امضای بیانیه عمیقاً ابراز تأسف می کند و قاطعانه از شیوه عمل سوء استفاده جویانه و زیرپا گذاردن اصول دمکراسی توسط جنبش ملی مقاومت فاصله می گیرد. نماینده حزب سوسیال دمکرات سوئد نیز در نامه ای به اتحادیه یادآور شده است که: ما با هیچ یک از گروهها و سببها سیاسی مخالف جمهوری اسلامی همکاری خاصی نداشته ایم و هیچ پشتیبانی و حمایت ویژه ای از هیچ شخصیت و هیچ حزب نخواهیم داشت. زیرا معتقدیم این امور مربوط به خود ایرانیان است. هر گاه ما از گروه مخالفین جمهوری اسلامی بعنوان سمبلیک گفتگو کرده ایم هیچ دلیل و قرینه ای نیست که ما نظر به گروه خاصی داشته ایم. در نامه تاکید شده که ما از تجاوز و نقض آشکار حقوق بشر سخن گفته ایم و خواستار دمکراسی و حفظ آزادیهای مطرح در منشور سازمان ملل در ایران شدیم. دیگر گروههای پارلمانی سوئد نیز کمابیش در نامه های ارسال شده همین مواضع را اتخاذ کرده اند.

ظاهر و باطن و مدبر امور عالم بدانیم؟ مشروطه يك تاريخ، يك پيش زمينه در بطن و متن اين جامعه داشت و نمودگاری از آزاديخواهی و احساس نیاز به حریت، کرامت و قانون و عدالت، در این جامعه بود.

مرحوم آل احمد در تحلیل تحولات اجتماعی، همه تضادها و تعارضات و شکافهای اقتصادی و اجتماعی، معنوی و فرهنگی و تمامی آزادیخواهان، ایده ها و اندیشه ها را نادیده گرفته به دنبال سببهای اجنبی می گردد.

## سال جهانی مدارا و بردباری

بمناسبت پنجاهمین سالگرد بنیانگذاری یونسکو که یکی از معتبرترین مراکز فرهنگی و علمی جهان است، سال ۱۹۹۰ بعنوان سال تولد (مدارا و بردباری) اعلام شد و از این پس روز ۱۶ نوامبر هر سال بعنوان روز «تولرانس» از سوی یونسکو و همه کسانیکه برای همزیستی های قومی و فرهنگی و مذهبی و اعتقادی تلاش می ورزند، گرامی داشته خواهد شد. به این مناسبت محمود ارسنی در شماره ۵۸۳ نشریه کیهان لندن از جمله نوشته است که: می گویند تضاد واقعی دنیای امروز تضاد میان کارگر و سرمایه دار و یا اختلاف میان شمال و جنوب و یا کشور های صنعتی پیشرفته و ممالک عقب مانده نیست... تضاد واقعی میان خشونت و مدارا، میان جنگ و صلح، میان همزیستی و ناسازگاری است. مشکل. مشکل خشونت است که از انواع انحرافات ذهنی و روانی و مشکلات مادی و اجتماعی بشری از غرور و خودخواهی های کور ملی و نژادی، از اختلافات طبقاتی و گروهی، از فقر و جهل و پیشداوری های سیاسی و ناپ گرای های مذهبی و ایدئولوژیکی و اقسام کینه های تاریخی سود می جوید و زندگی آرام مردم را با درد و محنت و بدبختی به پایان می برد. ما ایرانیان که خود قربانی وحشتناکترین نوع تروریسم مذهبی و دولتی هستیم و حضور یکی از خشن ترین نظام های پسمانده تاریخی را در سرزمین خود شاهدیم، در این راهی که بزرگترین مجمع فرهنگی جهانی پیشاروی بشریت قرار داده است وظیفه ای بس مهم به عهده داریم زیرا نیاز ما به تولرانس و مدارا نیازی چند برابر است. يك طرف قضیه، ضرورت سازگاری و گسترش همکاری و مدارای میان قربانیان ستم رژیم مذهبی و همه سسته هایی است که در اندیشه آزادی ملی اند و از سوی دیگر ضرورت پیکار با حکومتی است که یکی از مراکز جهانی ناسازگاری و مجری بدترین نوع خشونت مذهبی و عقیدتی و سیاسی است. تلاش در راه همزیستی و مدارا بدون پیکار با خشونت و دیکتاتوری فاشیسم فقهاتی معنایی در بر ندارد.

## تغییر خط فارسی؟

موضوع تغییر خط فارسی پس از چندین سال، مجدداً به موضوع بحث برخی از محافل و نشریات فرهنگی خارج از کشور تبدیل شده است. نشریه روزگار نو از چند شماره پیش بحثی را در این خصوص شروع کرده است. در شماره ۱۶۳ این نشریه دو مقاله از اسماعیل پوروالی و غ. هادی در جواب مقاله دکتر متینی که در شماره قبل زیر عنوان «تغییر خط فارسی یعنی چشم پوشی از میراث گرانبهای فرهنگی و ادبی مان» آمده بود، پوروالی از جمله یادآور می شود که: اینکه روزگار نو در ۱۲ سال پیش، بار دیگر مساله تغییر خط را پیش کشیدند فقط محملش این بود که مهاجرت قریب به سه چهار میلیون ایرانی درس خوانده به خارج از کشور فرصت مغفتمی پیش آورده تا این مساله بار دیگر به کنکاش گذاشته بشود، بلکه از این اندیشه نیز غافل نبود که اگر این مهاجرت به درازا بکشد، مساله خط برای نسل جوان این مهاجرین نیز، به صورت يك امر واجب و ضروری درمی آید... چنانکه درآمد است و دهها هزار دختر و پسر که در خارج از کشور، با زبان خانواده شان که فارسی بوده بزرگ شده اند و به آن تکلم می کنند، نمی توانند زبان مادری خود را بخوانند و بنویسند. آیا این مساله را ما باید ندیده می گرفتیم؟ و از کنار آن می گذشتیم؟ یا باید به آن حساسیت نشان می دادیم؟ و بر فرض که پرداختن به این امر، در تخصص ما نیست آیا در تخصص مجلات دانشگاهی نظیر «ایران شناسی» هم نیست.

از سوی دیگر در شماره تابستان فصل نامه ایران شناسی دکتر جلال متینی درباره این موضوع از جمله می نویسد: نمی دانم چرا در کشور ما هر چند سال یکبار تغییر خط مورد بحث قرار می گیرد و پس از مدتی ناگهان به سست فراموشی سپرده می شود. دقیقاً به مانند برخی از بیماریها که پس از مدتی عود می کنند. تا آنجا که بیاد دارم سی سال پیش موضوع تغییر خط فارسی به صورت جدی در مجله های روشنفکر و تهران مصور و

## انشعاب در سازمان راه کارگر

نشریه شماره ۱۲۹ راه کارگر که گزارش برگزاری کنگره دوم این سازمان را درج کرده است، خبر داد که میان اقلیت و اکثریت این سازمان انشعاب صورت گرفته است. بنا به این گزارش اختلافات بین این دو گرایش درباره میانی برنامه و اساسنامه مصوب کنگره اول که بنا به تاکید کنگره «پذیرش و اجرای آنها شرط عضویت بوده است و همچنین اختلاف در مورد طرح «اتحاد چپ کارگری» دلایل انشعاب بوده اند. در گزارش کنگره اعلام شده است که راه کارگر در برابر جمهوری اسلامی جز برای حاکمیت کارگران و زحمتکشان و جز برای آلترناتیو سوسیالیستی مبارزه نمی کند. در قطعنامه مصوب درباره چپیه آمده است: ایجاد جبهه انقلابی و دمکراتیک را مضر و گسست از این فکر را ضروری میدانند. تلاش برای ایجاد جبهه ضد دیکتاتوری در شرایط مشخص ایران امروز اولاً به لحاظ عملی به نتایج درخور توجهی نمی رسد، ثانیاً خلاف يك قطب سیاسی نیرومند مدافع دمکراسی و سوسیالیسم را مزمّن تر می کند، ثالثاً به قاطعیت سیاسی و استدلال برنامه های چپ کارگری آسیب میرساند و حتی می تواند موجب انحلال فکری و سیاسی آن بشود.

## نقد و نظری در «غربزدگی»

مقصود فرستخواه در شماره ۲۱ نشریه ایران فردا چاپ تهران به نقد و بررسی اندیشه و شیوه نگرش جلال آل احمد که تأثیرات فکری زیادی در جامعه روشنفکری ایران نهاد، پرداخته است. نویسنده یادآور می شود که مرحوم آل احمد یکی از کسانی است که واقعیتهای تاریخ و جامعه را بیش از اینکه با ریشه ها و زمینه ها و علل درونی و شرایط و موجبات پیچیده و چند جانبه آن ببیند، به سبب و سبب خارجی - غرب - منسوب ساخته است. و ما چه لطمه ها که از این نوع نگرش ساده سازانه و سیاه و سفید به امور و مسائل ندیده ایم... از سبب های غرب که آل احمد به آن اشاره نموده است، جریانات مشروطه و فتح تهران توسط مشروطه خواهان و سقوط استبداد بود... با احترام بی شائبه به روح نویسنده همیمی این ملت، اگر بخوایم از خود او یاد بگیریم این نوع نگرش به مسائل تاریخی را می توان مصداقی از غربزدگی دانست. تو گوئی در خود این جامعه هیچ زمینه ای و دردی و نیازی و انگیزه و حرکتی و حماسه ای نیست. ما عروسکهای خیمه شب بازی هستیم و غرب دارد آنها را حرکت میدهد. ما مهره های شطرنج هستیم و کمپانیها با آن بازی می کنند. آیا این خود نوعی غربزدگی نیست که غرب را اول و آخر و

شاید چند روزنامه و مجله دیگر مطرح شد.... بار دیگر تا آنجا که نویسندگان این سطور آگاه است در سالهای ۱۳۶۱ و ۱۳۶۲ دو تن به طرح مجدد آن پرداختند. باز حدود ۱۰ سال به سکوت برگزار شد و بار دیگر چند تن برای تغییر یا اصلاح خط فارسی به میدان آمده اند.... گویی تمام مشکلات ایران و هموطنان گرفتار ما در آن سرزمین حل شده است و تنها کاری که برای سعادت و ترقی ایران و ایرانیان باقی مانده همین تغییر خط است که این بار می خواهیم آنرا در خارج از کشور و از راه دور - لابد با تکنولوژی پیشرفته - به مرحله اجرا در آوریم

## طرح تحقیقاتی زن، اسلام و

### مدرنیسم

بدینوسیله آغاز اجرای يك طرح تحقیق جامعه شناسی از زندگی اجتماعی زن ایرانی تحت عنوان «زن، اسلام و مدرنیسم از ۱۹۲۰ تا به امروز در تهران» را به اطلاع می رساند. صرفنظر از نتایج علمی و آکادمیک پیش بینی شده، انتظار می رود که حاصل این تحقیق بتواند بخشی از جای خالی تاریخ اجتماعی زن ایرانی در قرن اخیر را پر کند. بر این باور از شما انتظار می رود تا برای نیل به این هدف مهم در امور مشروحه زیر یاری فرمائید:

۱ - ممکن ساختن مرور نسخه های قدیمی از (۱۹۲۰ تا به امروز) روزنامه ها و مجلات ایرانی از هر نوع و برای هر دوره که در اختیار دارید؛

۲ - در دسترس قرار دادن هر گونه فیلم، اسلاید، عکس و آلبوم خانوادگی و هر مدرک دیگر در مورد زندگی اجتماعی زنان در گذشته و حال در تهران؛

۳ - نقل خاطرات مستقیمتان از وضع اشتغال و زندگی اجتماعی زنان در تهران و همچنین از سازماندهی و شرکت زنان در سازمان های زنان، انجمن ها، گروه ها، کمیته ها، نسیجات و جلسات اسلامی و غیر اسلامی در خانه و محله، محل های کار، ادارات، مساجد، مدارس و دانشگاه ها، ورزشگاه ها، زندان ها و غیره در گذشته و حال؛

۴ - معرفی کتاب ها، مقالات، مراکز اسناد و منابع تحقیق مربوط به این امور؛

۵ - قرار دادن این اطلاعات در اختیار سایر علاقمندان منجمله شاهدان عینی و فعالان گذشته و حال جنبش زنان در تهران، محققین و صاحب نظران مربوطه و همچنین مؤسسات و کسانی که نسخه های قدیمی و جدید روزنامه ها و مجلات ایرانی را در اختیار دارند.

محققین در انستیتیوی جامعه شناسی دانشگاه گوتنبرگ -

سوئد  
دکتر رضا ایرملو و پروفیسور تربورن

## فراخوان تداوم کنفرانس ملی

از سوی «هیئت هماهنگ کننده تدارکات و ارتباطات کنفرانس ملی» اخیراً اطلاعاتی منتشر شده است که در آن ضمن یادآوری نتایج مثبت و دستاورد های اولین نشست این کنفرانس در مرداد ماه ۷۴ در آلمان، و تذکر اینکه ۸۰ تن از فعالین سیاسی در آن شرکت کرده و نیز ۱۲۰ تن پیام همبستگی برای کنفرانس فرستاده اند، از «هموطنان آزادی خواه» دعوت کرده است که همچنان به کنفرانس ملی بپیوندند.

در این اطلاعاتی یادآوری شده است که در بیان نامه ای که در نشست قبلی صادر شد «دیدگاههای مشترک تمامی آزادیخواهان و ملیون ایران بازتاب یافته است». بیانیه اضافه میکند که در کنفرانس اشتوتگارت «همه شرکت کنندگان بر این اصل تاکید کردند که نظام سیاسی آینده ایران باید با مشارکت و رأی آزادانه مردم تعیین گردد.»

## فراخوان برای مبارزه در راه تدارک

### یک انتخابات آزاد

با امضای حدود ۱۲۰ نفر از افراد اپوزیسیون تبعیدی رژیم جمهوری اسلامی، فراخوانی بتاریخ آبان ماه ۷۴ منتشر شده است. در این فراخوان امضاء کنندگان به سه بیانیه ای که از سوی «تلاشگران تأمین آزادی انتخابات» در ایران انتشار یافته، اشاره کرده اند و حمایت خود را از مواضع مطرح شده در اعلامیه

های مذکور تصریح کرده اند. این فراخوان یادآوری کرده است که حاکمیت عملاً به تنگ تر کردن دایره اختناق دست زده است. فراخوان، با برشمردن موارد سرکوب و ارباب و کتابسوزان و بازداشت برخی از فعالان سیاسی سابق، نشان داده است که رژیم در تدارک یک انتخابات نمایشی است.

فراخوان همچنین با ذکر شرایط یک انتخابات آزاد در ۶ ماده، از جمله آزادی کامل احزاب، اجتماعات و مطبوعات، تعهد به حفظ امنیت احزاب و اتحادیه ها، تغییر قانون انتخابات، آزادی زندانیان سیاسی و تعطیل دادگاههای انقلاب و غیره.... یادآور شده است که بدون این پیش شرط ها هیچ انتخابات واقعی نمی تواند وجود داشته باشد. فراخوان آنگاه به مسئولان حکومت هشدار داده است که «آخرین راه های مبارزه منطقی مردم را برای اعمال اراده ملی، سد نکنند.»

آزاد فراخوان در پایان از «تلاش هائی که برای حاکمیت و رأی مردم در کشور جریان دارد» حمایت کرده است.

## پنج هنر پیشه سینما از بازی در

### فیلم ممنوع شدند!

بنا به اطلاع کارگاه هنر و فرهنگ پویا، از سوی معاونت امور سینمایی و سمعی و بصری وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، پنج هنرپیشه سینمای ایران از بازی در فیلم ممنوع شدند. «اتهامات» این افراد از جمله برای «اکبر عبدی»، اعتراض به سانسور در یک جلسه عمومی بوده است. بقیه «اتهامات» مثلاً کشیدن سیگار و خنده های بلند برای یک خانم هنرپیشه و برای چند هنرمند جوانی که در سریال «ساعت خوش» بازی میکرده اند، محبوبيت بین دختران دبیرستانی، اعلام شده است!

## ابوالقاسم گلباف،

### مدیر مجله گزارش

### به سه ماه زندان محکوم گردید .

به گزارش آقای منصور تاراچی، ابوالقاسم گلباف بدون آگاهی قبلی، بدادگاه احضار می شود و ناگهان متوجه می گردد که در مقابل پنج وکیل زبردست وزارتخانه های مختلف و گروهی هوچی قرار گرفته است. مدیر مجله گزارش که احساس می کند توطئه ای در کار است به علت بیماری تقاضا می کند جلسه دادگاه به تعویق بیفتد. اما گروه های فشار با چنجال مانع آن میشوند و هیات منصفه را در فشار قرار می دهند که محاکمه باید فوراً شروع شود. مهدی نصیری مدیر سابق روزنامه کیهان که سرپرستی گروه فشار را برعهده داشت سرانجام موفق می شود که به کمک پنج وکیل وزارتخانه ها هیات منصفه را وادارد ابوالقاسم گلباف را به سه ماه زندان محکوم کند.

ماهنامه گزارش که جنبه اقتصادی دارد، به اتهام گزارش مفصلی که درباره کودهای شیمیایی فاسد که وزارت کشاورزی در اختیار کشاورزان قرار داده و میلیون ها تومان در وزارت خانه حیف و میل شده است، محکوم گردیده است.

محافل مطبوعاتی معتقدند که تنها در اثر روش منصفانه آقای سعیدی رئیس دادگاه، از صدور حکم شدیدتر و توطئه توقیف ماهنامه گزارش جلوگیری شده است. اما احتمال می دهند که در آینده توطئه علیه ماهنامه گزارش و مسؤولان آن از سر گرفته شود.

## حزب دمکراتیک مردم ایران

### محکوم می کند!

بر اساس اعلامیه صادره از سوی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) ، آقای توسلی عضو سابق کمیته مرکزی آن سازمان، توسط عوامل رژیم جمهوری اسلامی در شهر باکو ربوده و به ایران برده شده است.

حزب دمکراتیک مردم ایران این عمل غیر انسانی را شدیداً محکوم کرده، از همه محافل و سازمان های طرفدار حقوق بشر می خواهد که ضمن محکوم کردن این عمل برای رهائی آقای توسلی سریعاً اقدام نمایند.

# صفحه اقتصادی

## توضیح:

وضع اقتصادی جمهوری اسلامی هر روز وخیم تر می شود و بن بست اقتصادی نمایان تر می گردد. برای آشنا کردن و در جریان قرار دادن خوانندگان راه آزادی با معضلات و وضع اقتصادی کشور، هیأت تحریریه تصمیم گرفت صفحه ویژه ای را به این موضوع اختصاص دهد.

آنچه در زیر می خوانید، پیاده شده سلسله گفتارهای هفتگی اقتصادی آقای فریدون خاوند در بخش فارسی رادیو بین المللی فرانسه است که با جلب موافقت ایشان صورت گرفته و قدمی در راه تأمین مقصود بالاست. امیدواریم اقدام ما مورد پسند خوانندگان قرار بگیرد و اگر نظر و پیشنهادی در جهت بهبود و گسترش صفحه اقتصادی دارند، از طرح آن مضایقه نکنند.

## هیئت تحریریه

## چهارمین گردهمایی بین المللی درباره انرژی

برای پی بردن به اهمیت گردهمایی سه روزه وزیران نفت در «پورتو لا کروز» باید این رویداد را در بافتار روابط میان تولید کنندگان و مصرف کنندگان «طلای سیاه» طی سی سال اخیر بررسی کرد.

تا پایان دهه ۱۹۶۰ میلادی، بازار جهانی نفت نسبتاً آرام بود و شرکت کنندگان بزرگ بین المللی، این ماده حیاتی را بر بهایی بسیار ارزان در اختیار مصرف کنندگان کشور های غربی قرار می دادند. در طول دهه ۱۹۷۰، کشور های صادر کننده نفت به ابتکار «اوپک» برای دفاع از منافع خود بسیج شده و به پیروزی های بسیار مهمی دست یافتند. افزایش قابل ملاحظه بهای نفت، به ویژه بعد از جنگ اکتبر ۱۹۷۳ میان اعراب و اسرائیل و پیروزی انقلاب اسلامی ایران در ۱۹۷۹، اقتصاد کشور های صنعتی را که با انرژی ارزان خو گرفته بودند، دچار تکان های شدید کرد. البته کشور های صنعتی غرب بیکار نشستند و برای دفاع از امنیت خویش در زمینه تأمین مواد سوختی، «اژانس بین المللی انرژی» را به وجود آوردند.

اما از نیمه دهه ۱۹۸۰، یعنی از حدود دهسال پیش به این طرف، ورق برگشت و بهای نفت به سرعتهای سقوط افتاد و بازار این کالا، جز در چند دوره استثنا، همپنان به زیان تولید کنندگان بر مدار رکود قرار گرفت.

ولی تجربه سی سال اخیر نشان میدهد که هیچکس از خربه نوسانات سریع قیمت نفت، در راستای صعود یا سقوط، در امان نیست و شاید بهتر باشد که کشور های تولید کننده و مصرف کننده از درگیری دست بردارند و راههای تازه ای را برای همکاری بین المللی جستجو کنند. تلاش برای سازمان دادن این همکاری از اوائل دهه اخیر میلادی آغاز شد، آنهم در ایران. در ماه مه ۱۹۹۱، جمع زیادی از مسئولان، کارشناسان و

برای تأمین اینهمه سرمایه، چاره ای نیست جز فراهم آوردن فضای مساعد برای جذب سرمایه های خارجی. در عوض، کشور های تولید کننده مایلند در عملیات مربوط به تصفیه و توزیع فرآورده های نفتی، سهیم شوند. ناگفته نماند که امروز از فروش فرآورده های حاصل از یک بشکه نفت اوپک در اروپا، ۵۵ دلار به کشور های مصرف کننده میرسد و تنها ۱۲ دلار به تولید کننده، یک مصرف کننده آمریکایی برای خرید یک بشکه فرآورده نفتی ۴۲ دلار خرج میکند، حال آن برای همان مقدار کوکاکولا ۷۰ دلار و برای همان مقدار آن مصرفی ۱۹۰ دلار میپردازد. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

## آیا اقتصاد ایران رو به رشد است یا رکود؟

در اجلاس مشترک سالانه بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، که در ماه اکتبر با حضور وزرای اقتصاد و دارائی و مقامات پولی کشور های مختلف جهان در واشنگتن برگزار شد، مرتضی محمد خان وزیر اقتصاد و دارائی جمهوری اسلامی، سیاست اقتصادی ایران را تشریح کرد.

سخنرانی مرتضی محمد خان در اجلاس سالانه بانک جهانی و صندوق بین المللی پول در واشنگتن در بردارنده سه پیام عمده برای جامعه مالی بازرگانی بین المللی است.

پیام اول: ایران از رشد اقتصادی مناسبی برخوردار است.

پیام دوم: دولت جمهوری اسلامی به پیشبرد سیاست اصلاحات اقتصادی پایبند است.

پیام سوم: ایران مصمم است در زمینه مناسبات اقتصادی خارجی و مرادوات مالی بین المللی، تعهدات خود را محترم بشمارد.

در مورد رشد اقتصادی ایران، وزیر اقتصاد و دارائی جمهوری اسلامی میگوید که کشورش در طول برنامه پنجساله عمرانی اول، یعنی در فاصله سالهای ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۲، از رشد متوسط سالانه ۷/۳ درصد برخوردار بوده است. این معدل سالانه، اگر به صورت انتزاعی در نظر گرفته شود، مسلماً می تواند خوشبینی آقای محمد خان را توجیه کند. ولی در پس آمار مجرّد، پای تفسیر به میان میآید و خوشبینی تا حد زیادی رنگ می یازد.

بر اساس ارقام انتشار یافته از سوی بانک مرکزی، رشد اقتصادی ایران در طول برنامه اول از چهار درصد در سال ۱۳۶۸ به ۱۲ درصد در سال ۱۳۶۹ افزایش می یابد و سپس به سرعتهای می افتد زیرا به ده درصد در سال ۱۳۷۰، ۶/۵ درصد در سال ۱۳۷۱ و ۴/۵ درصد در سال ۱۳۷۲ و ۱۳۷۰، یعنی ۱۲ درصد در صد، حاصل سه عامل استثنائی است که تکرار همزمان آنها بعید به نظر میرسد. نخست به کار افتادن ظرفیت خالی واحد های تولیدی که در طول هشت سال جنگ ایران و عراق، به دلایل مختلف، توانائی بهره برداری از تمامی امکانات خود را نداشتند. عامل دوم افزایش قابل ملاحظه ولی موقتی بهای نفت در پی اشغال کویت توسط عراق است. و بالاخره عامل سوم ورود حجم عظیمی کالا به کشور بود که هر چند ایران را گرفتار یک بدهی سنگین

پژوهشگران صنعت نفت، اعم از ایرانی و خارجی در اصفهان جمع شدند. نام گردهمایی اصفهان از هر نظر گویا بود: «کنفرانس نفت و گاز در دهه ۱۹۹۰: چشم انداز همکاری».

در ژوئیه همان سال، به ابتکار فرانسه و ونزویلا، یک گردهمایی بزرگ با شرکت بیست کشور تولید کننده و مصرف کننده نفت و تعدادی از سازمانهای بین المللی در پاریس برگزار شد و شرکت کنندگان تصمیم گرفتند این دیدار ها را تا دستیابی به تفاهم ادامه دهند. گردهمایی هفته گذشته در پورتو لا کارو (ونزویلا) ادامه ابتکار فرانسه و ونزویلا و با دقتی تر بگوئیم، دور چهارم گفتگو میان تولید کنندگان و مصرف کنندگان نفت بود. آیا از این دیدار ها نتیجه ای هم به دست آمده است؟ اگر منظور نتایج مشخص و قابل اجرا باشد، پاسخ بدون تردید منفی است. گردهمایی هفته گذشته نشان داد که شرکت کنندگان اصولاً مسأله تفاهم بر سر قیمت نفت را رها کرده اند و آنهم به دو دلیل: نخست آن که معلوم نیست چگونه می توان قیمت نفت را در سطحی تثبیت کرد که هم

برای کشور های تولید کننده «عادلان» باشد و هم برای کشور های مصرف کننده، «قابل قبول». دلیل دوم آن که ایالات متحده آمریکا هر گونه گفتگوی چند جانبه بین المللی بر سر قیمت نفت را رد میکند و میگوید که بهای این ماده تنها باید بر اساس عرضه و تقاضا در بازار جهانی تعیین شود.

ولی گفتگو های بین المللی، اگر هم نتیجه فوری به بار نیآورند، لا اقل به روشن شدن اوضاع و پی بردن به مواضع مختلف، کمک میکند. در گردهمایی ونزویلا یک نکته برجسته تر از هر زمان دیگر به چشم میآید، آن این که بسیاری از کشورهای عضو «اوپک»، از جمله ونزویلا، الجزایر و ایران، خواستار مشارکت فعالانه شرکت های بین المللی در کار اکتشاف و بهره برداری از منابع نفتی شان هستند و دلیل آنهم روشن است. کارشناسان غربی میگویند که تا سال ۲۰۱۰ مصرف نفت ۲۰ درصد در صد و مصرف گاز ۵۰ افزایش می یابد و برای پاسخگویی به این تقاضای اضافی، کشور های تولید کننده باید سالانه ۸۰ میلیارد دلار سرمایه گذاری کنند.



کرد، ولی در کوتاه مدت شاخص رشد اقتصادی آن را بالا کشید. با زوال این سه عامل، رشد اقتصادی ایران از نفس افتاده، تا جایی که در سال ۱۳۷۳ به سه در صد تنزل یافت و در سال جاری خورشیدی نیز به احتمال زیاد پیرامون دو در صد نوسان خواهد کرد. چنین سطحی از رشد، برای یک کشور در حال توسعه مانند ایران که باید با دشواری های بزرگ جمعیتی دست و پنجه نرم کند، معادل رکود است، چیزی که بسیاری از کارشناسان اقتصادی ایرانی و خارجی بر سر آن توافق دارند.

پیام دوم وزیر اقتصاد و دارائی جمهوری اسلامی در اجلاس واشنگتن، تاکید بر تداوم برنامه اصلاحات اقتصادی است. در این زمینه نیز سخنان آقای محمد خان پیش از حد خوشبینانه به نظر میرسد. تردیدی نیست که در پی اختلاف نظر میان جناح های مختلف قدرت و فراهم نبودن شرایط لازم، اجرای سیاست اصلاحات با پیچیدگی های فراوان روبرو شد و چندی است که ایران عملاً بدون استراتژی مشخص اقتصادی روزگار می گذراند. روزنامه سلام، چاپ تهران، در یادداشت اقتصادی دوم اکتبر خود، ضمن اشاره به تحول اخیر می نویسد: «واقعه ای که در سال جاری و در پایان بهار رخ داد، به لحاظ سیاست های اقتصادی بسیار با اهمیت بود. اگر بخواهیم این واقعه را در یک جمله خلاصه کنیم چنین است: اعلان رسمی به بن بست رسیدن های تعدیل در ایران.» سلام می افزاید: «اکنون قطار ایستاده است و نه راه پیش دارد و نه قصد بازگشت و نه اقدامی هم برای باز کردن راه انجام میگیرد.» «این سکون و آرامش به معنای سازندگی و حرکت رو به جلو نیست و حتی در حقیقت سکون و آرامش هم نیست، بلکه بیشتر خیال و تصور آن است»

و اما پیام سوم وزیر اقتصاد و دارائی جمهوری اسلامی، یعنی اصرار ایران بر انجام تعهدات خارجی خود، از استواری بیشتری برخوردار است، زیرا تردیدی نیست که این کشور، به رغم همه دشواری ها، تصمیم دارد به ویژه از راه بازپس دادن بدهی های خارجی خود، پیوند هایش را با جامعه پول و بازرگانی بین المللی حفظ کند.

## علت سقوط صادرات غیرنفتی ایران چیست؟

به گفته سخنگویان اتاق بازرگانی و صنایع و معادن ایران، حجم صادرات غیر نفتی این کشور در چهار ماه گذشته، نسبت به مدت مشابه سال قبل، ۲۵ در صد کاهش یافته است. این کاهش، به گفته همان منابع، پس آمد آئین نامه تنظیم بازار ارز صادراتی است که در اردیبهشت ماه گذشته به تصویب هیئت وزیران جمهوری اسلامی رسید. خاطر نشان میکنیم که این آئین نامه صادر کنندگان را مجبور میکند صد در صد ارز حاصل از صادرات کالا های خود را، با نرخ هر دلار سیصد تومان، به بانکهای دولتی بفروشند.

مقام های رسمی ایران همان موقع در توجیه تصمیم های خود گفتند که هدف آنها جدا کردن صف صادر کنندگان واقعی از فرست طلبانی است که کالا به خارج می فرستند، ولی ارز حاصل از آن را به کشور باز نمیگردانند. در واقع صادرات غیرنفتی ایران از حدود یک میلیارد دلار در سال ۱۳۶۸

به سه میلیارد دلار در ۱۳۷۱ و ۴/۵ میلیارد در سال ۱۳۷۳ رسید، ولی هشاد در صد مابه ازای ارزی این صادرات به شبکه بانکی کشور باز نمی گشت و در واقع چیز زیادی به درآمد ارزی جمهوری اسلامی اضافه نمیشد، آنهم در شرایطی که این کشور برای مقابله با تعهدات مالی خارجی خود به صرفه جویی ارزی فراوان نیاز دارد.

پی آمد تصمیم های ارزی اردیبهشت ماه از دید صاحب نظران اقتصادی ایران پنهان نماند و کم نبودند کسانی که سقوط صادرات و افت فعالیت های اقتصادی را پیش بینی میکردند. یکی از روزنامه های مهم صبح تهران همان موقع نوشت که در طول دهه های اخیر هرگز چنین شوکی بر صادرات وارد نشده بود. گفته های اخیر سخنگویان اتاق بازرگانی و صنایع و معادن ایران تائیدی است بر این پیش بینی و نشان میدهد که آئین نامه اردیبهشت ماه بیشتر با هدف های سیاسی - اقتصادی دولت منطبق بود تا با منافع بازاریان. هدف اصلی دولت، در حال حاضر، جلوگیری از ادامه سقوط ریال و تامین ارز برای بازپس دادن بدهی های خارجی ایران است، حال آن که بازاریان حاضر نیستند دلار حاصل از صادرات را به قیمت سیصد تومان به دولت بفروشند و سردمداران آنها نرخ فعلی ارز را سدی در راه صادرات کشور میدانند و علناً از کاهش باز هم بیشتر ریال در برابر پول های معتبر بین المللی جانبداری میکنند. حاصل آن که صادرات غیرنفتی ایران با یک رکود روبرو شده و به ویژه صادرات فرش، که جدی در سال خورشیدی گذشته به یک میلیارد و ششصد میلیون دلار رسید، سخت سقوط کرده است.

بر اساس پیش بینی برخی از منابع ایرانی، حجم صادرات غیرنفتی ایران که در سال ۱۳۷۳، ۴/۵ میلیارد دلار بود، در پایان سال جاری از دو میلیارد دلار بیشتر نخواهد شد.

خاطر نشان میکنیم که صادرات غیرنفتی یکی از شاخص های عمده اوضاع اقتصادی ایران است و کاهش یا افزایش آن بر سرنوشت این کشور تاثیر فراوان خواهد داشت. یحیی آل اسحاق، وزیر بازرگانی جمهوری اسلامی، اخیراً در سمینار شناخت استعداد های اقتصادی و بازرگانی آذربایجان گفت که درآمد هر ایرانی از محل صادرات نفت از ۵۸۷ دلار در سال ۵۲ به ۱۲۰ دلار در سال ۱۳۶۸ رسید و اگر وضع فعلی ادامه یابد، تا ۲۵ سال دیگر به ۱۶ دلار تنزل خواهد یافت. در این شرایط تردیدی نیست که صادرات غیرنفتی، باید جای صادرات رو به زوال نفتی را بگیرد و ایران، همانند بسیاری از کشورهای پویای در حال توسعه، باید بتواند از راه بسیج استعداد های انسانی، فنی و مالی، جایگاه تازه خود را در شبکه های رو به گسترش بازرگانی بین المللی پیدا کند. ولی در حال حاضر ایران، به سبب نبود شرایط لازم، نه فقط از کشورهای چابک سوار اقیانوس آرام، بلکه حتی از برخی کشورهای حوزه جغرافیایی خود عقب مانده است. کافی است اشاره کنیم که صادرات ترکیه، در سال ۱۹۹۵، حدود ۲۰ میلیارد دلار خواهد بود.

## در اطراف گزارش

### بانک جهانی

منابع بانک جهانی اعلام کردند که گزارش کارشناسان این نهاد بین المللی درباره اوضاع

اقتصادی ایران اواخر ماه نوامبر انتشار خواهد یافت.

گزارش بانک جهانی ظاهراً محصول سفر اخیر یک هیئت کارشناس به تهران است و اظهار نظر دقیق درباره آن طبعاً بدون بررسی جامع محتویاتش امکان پذیر نیست، ولی با توجه به اطلاعات مطبوعاتی که ۲۷ اکتبر از سوی منابع این سازمان بین المللی در اختیار رسانه های همگانی قرار گرفته، به نظر می رسد گزارش نامبرده در مجموع به روند توسعه اقتصادی و اجتماعی ایران در سالهای اخیر نظر موافق داشته و آن را بر اساس ملاک های مربوط به پیشبرد اصلاحات ساختاری و دستیابی به هدف های مورد نظر در زمینه تثبیت اقتصاد کلان، رویم رفته، مثبت ارزیابی میکند. گزارش بانک جهانی، که نظر صندوق بین المللی را نیز منعکس میسازد، تاکید میورزد که در نوره زمانی ۱۹۸۸ تا ۱۹۹۴، میانگین رشد تولید ناخالص داخلی ایران به سالانه حدود ۷ در صد رسید. این گزارش می افزاید که در دهسال گذشته، رشد و تنوع اقتصادی با بهبود چشمگیر شاخص های اجتماعی همراه بوده و دولت با افزودن بر هزینه های مربوط به توسعه منابع انسانی تلاش های فراوانی برای تامین برخورداری مردم از رشد درآمد ایفا کرده است. همان گزارش میگوید که نرخ مرگ و میر کودکان در ایران کاهش یافته و بر طول عمر متوسط افزوده شده است.

نکات مندرج در اطلاعیه بانک جهانی برای کارشناسان مسائل ایران از آن لحاظ تازگی دارد که دیدگاههای نسبتاً خوشبینانه این سازمان مقتدر درباره اقتصاد جمهوری اسلامی با ارزیابی های بدبینانه بسیاری از محافل ایرانی و خارجی در تضاد قرار دارد. شگفت آن که بر اساس خبر رسانه های بین المللی آقای کوش و سر معاون بانک جهانی در امور خاورمیانه و آفریقای شمالی روز ۲۸ اکتبر، ضمن تاکید بر موقعیت دشوار اقتصادی ایران، از متوقف شدن اصلاحات در این کشور ابراز تأسف کرده بود. اگر این خبر درست باشد، درک مواضع واقعی بانک جهانی درباره ایران چندان آسان نخواهد بود.

بانک جهانی در فاصله سالهای ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۳ شش فقره اعتبار به میزان ۸۵۰ میلیون دلار برای اجرای طرحهای مشخص در اختیار جمهوری اسلامی قرار داد. ولی از دو سال پیش به این سو تقاضا های تازه تهران را در زمینه دریافت چند فقره اعتبار به مبلغ ۷۰۰ میلیون دلار بی جواب گذاشت. کمال خرازی، نماینده دائم ایران در سازمان ملل متحد چند روز پیش آمریکا را به کارشکنی در پرداخت وام بانک جهانی به جمهوری اسلامی متهم ساخت و این اقدام را نمونه بارز «تروریسم اقتصادی» توصیف کرد. کمال خرازی گفت: «اگر چه اعتبارات بین المللی که قرار بود از طریق بانک جهانی در اختیار ایران قرار گیرد بخش کوچکی از برنامه توسعه این کشور به شمار میرود، ولی اقدام آمریکا باید توسط جامعه بین المللی به ویژه کشور های در حال توسعه محکوم شود. یادآوری میکنیم که بانک جهانی در سال ۱۹۹۰ پس از ۱۲ سال وقفه، همکاری مالی خود با ایران را در قالب چند طرح عمرانی از سرگرفت. ولی روابط ایران با این تحول مالی بین المللی تنها برخورداری از تسهیلات اعتباری محدود نمی شود. در واقع دولت هاشمی رفسنجانی شش سال پیش خطوط عمده سیاست تعدیل اقتصادی خود را از رهنمود های بانک جهانی و صندوق بین المللی پول اقتباس کرد. بانک جهانی در

گزارش های ۱۹۹۱ و ۱۹۹۲ خود بر تلاش های دولت ایران در زمینه گرایش هرچه بیشتر به اهرم های اقتصاد آزاد، کاهش کسر بودجه و بازسازی تاسیسات زیربنائی تاکید کرد. در چند سال گذشته، مخالفان هاشمی رئیسنجانی در نظام اسلامی تهران، به ویژه در جناح اکثریت مجلس، بارها تکنوکرات های سازمان پرتامه و بانک مرکزی را متهم کردند که در مقابل کارشناسان بانک جهانی و صندوق بین المللی پول زانو زد و گوش به توصیه های آنها سپرده اند. اکنون همان جناح، با در دست گرفتن بسیاری از اهرم های فرماندهی اقتصادی، به سازمان های مالی بین المللی اطمینان میدهد که به رغم برخی عقب گرد ها، سیاست «تعدیل اقتصادی» در راستای سستیابی به هدف های گذشته، البته با انعطاف بیشتر، همچنان ادامه خواهد یافت.

## اختلافات بر سر

### اداره دریای خزر

الکسی پولشاکوف، معاون نخست وزیر روسیه در امور کشور های مستقل مشترک المنافع، که یکشنبه گذشته برای یک دیدار سه روزه وارد تهران شد، طرح تازه ای را درباره نظام حقوقی دریای خزر به مقامات ایرانی تسلیم کرد.

سفر الکسی پولشاکوف به تهران ادامه یک سلسله فعالیت های فشرده دیپلماتیک و حقوقی است که طی چند ماه اخیر پیرامون مسائل دریای خزر جریان داشته است. در نیمه ماه گذشته، نمایندگان پنج کشور ساحلی دریای خزر، یعنی ایران، روسیه ترکمنستان، قزاقستان و آذربایجان در آلماتی پایتخت قزاقستان گرد آمده و درباره مسائل مربوط به

توزیع ثروت های نفتی این دریا گفتگو کردند. در ژوئیه ۱۹۹۰ علی اکبر ولایتی، وزیر خارجه جمهوری اسلامی، در مجمع «کپران مونتنائی» سوئیس خواستار تشکیل یک سازمان منطقه ای برای اداره دریای خزر شد. ۲۱ اکتبر گذشته، نخستین اجلاس نمایندگان پارلمان های کشورهای حوزه دریای خزر با صدور بیانیه مشترکی در بندر نجاج قلعه، مرکز جمهوری داغستان روسیه به کار خود پایان داد. یادآوری میکنیم که اواخر ماه نوامبر نیز کنفرانس نفت و گاز دریای خزر با همکاری مرکز مطالعات بین المللی انرژی وابسته به وزارت نفت ایران و دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت خارجه در تهران برگزار خواهد شد.

هدف همه این ابتکار ها، تبیین قواعد تازه همزیستی میان ساحل نشینان بزرگ ترین دریای بسته جهان است که گویا شش تا هفت بیلیارد تن نفت در مخازن خود نهان دارد.

تا پیش از فروپاشی شوروی، رژیم حقوقی ناظر بر روابط دو کشور ساحلی دریای خزر، یعنی ایران و شوروی بر پایه عهد نامه های ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ میلادی استوار بود. با افزایش تعداد کشورهای ساحلی از دو به پنج، پایه ریزی یک نظام حقوقی تازه به یکی از ضرورت های اصلی منطقه بدل شد. قرارداد بزرگ هفت میلیارد دلاری که در سپتامبر ۱۹۹۴ بین جمهوری آذربایجان و یک کنسرسیوم بین المللی به امضا رسید و حقوق ایران را نادیده گرفت، نشان داد که ابتکار های یکجانبه در بهره برداری از منابع دریای خزر نمی تواند تنش های خطرناک و دراز مدتی را در منطقه به وجود آورد.

تردید بی شکست که خزر نیز همانند سایر دریا های بسته، که در قلمروی چند کشور قرار دارند، نیازمند نظام حقوقی ویژه ای است که باید با توافق همه دولت های ساحلی تدوین شود. ظاهراً الکسی پولشاکوف، معاون نخست وزیر روسیه، با طرح جامع یک

قرارداد تازه بین المللی درباره دریای خزر به یک شیرینی دایره ای شکل شباهت دارد که در وسط آن خالی باشد. هر کشور ساحلی، در نواری به عرض ۱۸/۸ کیلومتر، از صلاحیت سرزمینی برخوردار خواهد بود و اجازه خواهد داشت از منابع آبی و زیر بستر دریا به صورت انحصاری بهره برداری کند. از لحاظ ماهیگیری، حق انحصاری کشور ساحلی در نواری به عرض ۲۷/۲ کیلومتر اعمال خواهد شد. در عوض همه آبهای خارج از نوار ساحلی انحصاری، از لحاظ بهره برداری از منابع نفتی و غذایی و رفت و آمد کشتی ها، زیر نظر یک دستگاه مدیریت مشترک اداره خواهد شد.

درباره نقش روسیه در دریای خزر و سرزمین های پیرامون آن، محافل وزارت خارجه ایران ظاهراً به دو گروه خوشبین ها و بدبین ها تقسیم میشوند. خوشبین ها معتقدند که جمهوری اسلامی می تواند برای سستیابی به یک سلسله هدف های سیاسی و اقتصادی در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز، به نوعی اتحاد تاکتیکی با روس ها بست یابد، حتی اگر قرار باشد از حساسیت های خود در قبال مسائلی چون چچنی، تاجیکستان یا آذربایجان چشم پوشی کند. در عوض بد بین ها دیپلماسی ایران در قبال روسیه را «دکترین قاقالی لی» توصیف میکنند و معتقدند مسکو حوزه دریای خزر را حیاط خلوت خود تلقی کرده و حضور جمهوری اسلامی را تا جایی تحمل میکند که بتواند از این کشور برای مقابله با نفوذ غرب استفاده کند. بد بین ها با اشاره به رفتار دو پهلو روس ها در قضیه نفت آذربایجان می افزایند که مسکو ایران را در خدمت منافع خویش به کار میگیرد، ولی چیزی به این کشور نمیدهد.

## قتل رابین و آینده صلح ... بقیه از صفحه ۷

(تورات سفره ویان باب بیست و ششم)

و بعد نفسی که تازه کردند چنین جملاتی را بلند میگویند: «موسی بنده من وفات یافته است پس الان برخیز و از این اردن عبور کن تو و تمامی این قوم بزمینی که من به ایشان یعنی بنی اسرائیل میدهم. هر چنانکه کف پای شما گذارده شود بشما داده ام چنانکه به موسی گفتم از صحرا و این لبنان تا نهر بزرگ یعنی نهر فرات تمامی زمین حثیان و تا دریای بزرگ بطرف مغرب آفتاب حدود شما خواهد بود. هیچ کس را در تمامی عمرت یاری مقاومت با تو نخواهد نمود.

(تورات صحیفه یوشع باب اول)

سهپونیسیم متعصب تندرو افراطی طالب حکومت مذهبی یهود است. همچنانکه در بعضی کشورهای مسلمان نبرد بین حکومت مدنی و مذهبی است در اسرائیل نیز چنین است. حزب کارگر برهبری شیمون پرز و رابین سالهاست که با حزب «لوگد» و تندرو ها در کشمکش هستند. زنان باید پوشش مذهبی داشته باشند، مردان باید موی و بدن خود را کاملاً بپوشند. شنبه ها هیچ فعالیتی در جامعه روی ندهد. زمان درازی است که بعضی خطوط اتوبوس وجود دارد که جای زنان و مردان جدا از هم است

سهپونیسیم برای اسرائیل بزرگ تلاش میکند و تندرو های فلسطین برای بدست آوردن همه سرزمینهای از دست داده در سال ۱۹۴۸. تقویت نیروی صلح ضربه ای است بر تندرو ها و متعصبان مذهبی در اردوگاه یهود و اعراب.

بعضی به غلط تصور میکنند که اسرائیل زیر فشار امریکا با سازمان آزادیبخش فلسطین صلح کرد در حالیکه مذاکرات نمایندگان دولت کارگری اسرائیل و فلسطین در اسلو مدتها از دید همه حتی امریکا پنهان ماند تا به نتیجه رسید. این رهبران واقع بین دو ملت اند که دریافتند راهی جز صلح ندارند و صلح شجاعان.

از ژانویه سال جاری مسیحیان تا کنون نزدیک به ۴۰ میلیارد دلار اسلحه سرانیز خاورمیانه شده است تردید نیست با استقرار صلح در خاورمیانه، ویرانی جای خود را به آبادانی و توسعه اقتصادی میدهد و بنیاد بسیاری از حکومتهای دیکتاتوری و خودکامه را میلرزاند. رجال بولتی واقع بین که نفع ملت را بر نفع شخصی ترجیح میدهند از هر گامی در راه صلح باید بهره گیرند زیرا پنجاه سال جنگ و کشمکش مدام لااقل برای اعراب حاصلی نداشت جز از دست دادن زمین های بیشتر.

کشف اخیر پلیس اسرائیل که «ایکال امیر» قاتل رابین سالها عضو «شیسن بت» (پلیس ویژه اسرائیل) و از تیراندازان ماهر بوده است حقایق تازه ای را روشن ساخت. او با در دست داشتن کارت «شیسن بت» که از اعتبار افتاده بود بدون آنکه محافظان ویژه رابین متوجه بی اعتبار بودن آن شوند به رابین نزدیک شد و او را بقتل رساند. اگر شیمون پرز زود تر رابین را ترک نکرده بود وزیر امور خارجه اسرائیل نیز بقتل میرسید و در آنصورت بمعنی واقعی صلح به خطر میافتاد. شیمون پرز که فوراً جانشین رابین شد اعلام کرد که قرارداد ۴۲۰ صفحه ای اسرائیل و فلسطین جزء به جزء اجرا خواهد شد. واقع امر اینست که این شیمون پرز بود که رابین را بسوی صلح با فلسطینی ها جلو راند و قتل نخست وزیر اسرائیل نمیتواند صلحی را که میلیونها عرب و یهود طالب آنند بخطر اندازد.

رفت یاسر عرفات به خانه رابین در تل آویو قلب اسرائیل و تسلیت او به بیوه نخست وزیر مقتول آن کشور آیا یک رویداد بزرگ تاریخی نیست؟ چه کسی تصور میکرد کسانی که سالها دشمن قسم خورده هم بودند امروز چنین در راه تفاهم و دوستی و صلح تلاش کنند.

## نظرخواهی راه آزادی پیرامون مسئله سلطنت در ایران

### دو داور پیرامون تاریخ و خانواده پهلوی

راه آزادی در ادامه بحث های خود پیرامون مسائل مختلف جامعه ما در شماره خود را به طرح دیدگاه های مختلف پیرامون مسئله سلطنت و خانواده پهلوی در ایران اختصاص داده است. هدف از پرداختن به موضوع فوق طرح مسائل، سئوالات و برخوردها و تحلیل های نیرو های جمهوری خواه و در برابر پاسخ کسانی است که باور خود به بازگشت سلطنت و خانواده پهلوی در ایران را از دست نداده اند.

مساله نوع برخورد به نیرو های هوادار سلطنت در میان اپوزیسیون جمهوری خواه در سال های اخیر بسیار طرح است این بحث ها از یکسو ریشه در تغییراتی دارند که در برخی نیرو های سلطنت طلب و خود رضا پهلوی در جهت پذیرش شماری از اصول جامعه دموکراتیک صورت گرفته است. از سوی دیگر شماری از نیرو ها و شخصیت ها با پیش کشیدن مساله از اولویت اتحاد بر سر دموکراسی و موکول کردن شکل نظام آینده به رای مردم، از اتحاد عمل با جناح هایی از مشروطه خواهان جانبداری می کنند.

راه آزادی با توجه به مسائل فوق بسراغ طیف وسیعی از مسئولین گروه های سیاسی و شخصیت های مستقل رفته است و نظر آنها را درباره مسائل مربوط به تغییرات در نیرو های سلطنت طلب، پایگاه اجتماعی آنها در ایران و پیشنهاد کسانی که مایلند میان جمهوری خواهان و سلطنت طلب اتحاد عمل بوجود آید را چویا شده است. آنچه در این دو شماره می خوانید انعکاس کامل پاسخ هایی است که به موقع بدست مارسیده است. لازم به یادآوری است که مقاله اول این مجموعه را یکی از اعضای تحریریه راه آزادی برشته تحریر درآورده است.

## نگرانی های جمهوری خواهان در برخورد با هواداران خانواده پهلوی

س. نورسته

گذشته به قدرت آمده بودند و بطور مشخص رضا پهلوی را پادشاه خود می دانند و مشروطه خواهی آنها به نوع حکومتی مربوط می شود که برای آینده ایران در نظر گرفته اند.

درست همین بحث ها در سال های اخیر به شکل گیری نو گرایش بزرگ را در میان طرفداران رضا پهلوی منجر شده است. گرایشی که بازگشت خانواده پهلوی را بدون برخورد انتقادی به گذشته طرح می کند و بنوعی خواب بازگشت «دوران طلایی» گذشته را می بینند. این جناح بدون آنکه قادر به درک علل و عواملی باشد که در سال ۵۷ مردم ایران را بطور گسترده به خیابانها آورد و موجبات سقوط حکومت پهلوی را فراهم کرد، به چیزی جز نستیابی مجدد به قدرت فکر نمی کند. این ناتوانی در درک حوادث گذشته سبب شده است که روند های کنونی جامعه ایران نیز برای آنها ناشناخته و مبهم باشند.

گرایش دوم که بخش کوچکی از هواداران سلطنت را دربرمی گیرد کوشش می کند بدون دست زدن به یک برخورد انتقادی همه جانبه به سال های حکومت محمد رضا پهلوی، به اشاره به اشتباهاتی چند بسنده کند تا از یکسو نیرو های خوبی را دچار آشفتنگی فراروان نکند، از سوی دیگر در میان سایر نیرو های اپوزیسیون و نیز در میان افکار عمومی بین المللی از خود سیمای مقبول تر ارائه دهد. برخورد ها و تحلیل های



تاریخی مردم ایران و سنت حضور فردی که به نماد اتحاد ملی تبدیل شود از یکسو و موقعیت خود وی به عنوان نخست وزیری که در روز های طوفانی انقلاب برای عمل کردن آرزوی دیرین خود، یعنی استقرار یک حکومت واقعی مشروطه همانگونه که در زمان انقلاب مشروطیت تصور می شد همه اعتبار سیاسی خود را به میدان آورد، نقش اساسی ایفا کردند.

اشاره کوتاه به این واقعیت از آنجا اهمیت دارد که مشروطه خواهی بختیار به ارزش هایی بازمی گشت که وی در زندگی سیاسی خود از آنها دفاع کرده بود. در حالیکه امروز ما بطور عمده با نیرو های مشروطه خواهی سر و کار داریم که در

موضوع سلطنت در ایران و یا بهتر بگوئیم نیرو های سلطنت طلب و مشروطه خواهی که برای بازگرداندن خانواده پهلوی فعالیت می کنند را می توان از سه بعد تاریخی، حقوقی و سیاسی مورد بررسی قرار داد. اما شاید پیش از هر بحثی لازم باشد اندکی بروی دو مفهوم سلطنت طلب و مشروطه خواه تامل کرد. واقعیت اینست که امروز در بحث های سیاسی دو مفهوم فوق پیش از سالهای گذشته به میان کشیده می شوند. اگر نخواهیم به گذشته های دور تر برویم طرح موضوع مشروطه خواهی بطور عمده به دوران مرحوم بختیار و نگاه او به مسئله بازگشت سلطنت در ایران باز می گردد. اما در چند سال اخیر با تحولاتی که در برخی نیرو های طرفدار سلطنت در ایران رخ داده است، مشروطه خواهی هواداران جدیدی پیدا کرده است. تشکیل سازمان مشروطه خواهان یکی از این تلاش هاست.

البته با درکی که شاپور بختیار از مشروطه خواهی خود طرح می کرد، برقراری مشروطه در ایران بطور خودبخودی با بازگشت خانواده پهلوی مترادف نبود و او حتی ترجیح می داد در برابر گرایش های استبدادی در این خانواده بدنیال «کریم خان زنده» می گشت که به این رویای بواقعیت نپیوسته تاریخ معاصر ایران جامه عمل پوشانید. به نظر می رسد در روانشناسی بختیار و در انتخاب سیاسی او دو عامل ذهنیت

رضا پهلوی و نزدیکان او سرشار از جعلیات نارسا و دو پهلو در برخورد و ارزیابی گذشته است. مجموعه انتقادات نیروهای جمهوری خواه و کسانی که از بازگشت سلطنت دل خوشی ندارند، جنبه های مختلف گذشته و حال خانواده سلطنتی و عملکرد آنها دربرمی گیرند. بخش مهمی از این انتقادات هیچگاه در ادبیات سیاسی نیروهای طرفدار خانواده پهلوی راه نیافته اند.

جنبه حقوقی مسئله را از بعد قانونی مورد بحث قرار می دهد و مشروعیت ادعای امروزی رضا پهلوی را در نظر دارد. در جریان حوادث سال های ۵۶ و ۵۷ میلیون ها نفر از مردم ایران از طریق شرکت در تظاهرات عظیم میلیونی به خانواده پهلوی نه گفتند و همه به یاد داریم که حتی محمد رضا پهلوی نیز در روزهای آخر سلطنت خود اعتراف کرد که «صدای انقلاب مردم» را شنیده است. در روز ۱۲ فروردین ۱۳۵۸، اکثریت بسیار بزرگ مردم ایران رای خود علیه خانواده پهلوی را به ثبت رساندند. اگر در جنبه های اثباتی این نظرخواهی (انتخاب محدود به جمهوری اسلامی) جای بحث وجود داشته باشد، جنبه سلبی آن یعنی نفی رژیم سلطنت را نمی توان زیر علامت سؤال قرار داد. توجه کنیم که این نخستین بار در تاریخ ایران بود که یک خانواده پادشاهی نه از طریق جنگ، کودتا و یا دخالت خارجی که با رای و اراده مردم از کار برکنار شد. خود پهلوی ها از طریق کودتا سلسله قاجار را کنار زدند و از طریق کودتا حکومت استبدادی خود را به بهای برچیدن حکومت قانونی دکتر مصدق استحکام بخشیدند. حال اگر قرار به ادعای تاج و تخت باشد، دست کم قاجارها از «مشروعیت» بیشتری برخوردارند.

با اینهمه این حق دمکراتیک بخشی از مردم ایران است که بخواهند مسئله بازگشت به رژیم سلطنتی را به نظرخواهی عمومی بگذارند. اما پیش از آن از نظر حقوقی کسی از خانواده پهلوی نمی تواند خود را پادشاه ایران و وارث تخت و تاج بداند. خانواده پهلوی از نظر حقوقی خانواده ای است مانند هر خانواده دیگر ایران و نه بیش تر. اگر مشروطه خواهان هوادار رضا پهلوی و خود وی از رای مردم و حاکمیت مردم سخن به میان می آورند، چگونه امروز می توانند برای خود پادشاه تعیین کنند و با چنین عنوانی به سراغ افکار عمومی ایران بروند.

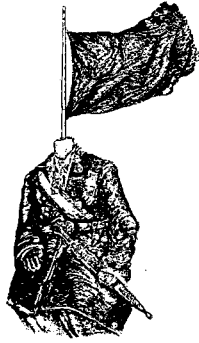
البته بحث حقوقی در حوزه سیاست همواره کشدار و قابل تفسیرند، همانگونه که بسیاری از خانواده های سلطنتی که در قرن حاضر در کشور های مختلف جای خود را به حکومت های جمهوری داده اند، هنوز هم بر مشروعیت خود پا می نهند و خود را پادشاه این یا آن سرزمین قلمداد می کنند. در فراتسه دو قرن پس از انقلاب بازگشت به رژیم سلطنتی هنوز هم از بسوی گروه کوچکی طرح می شود.

از جنبه حقوقی قضیه که بگذریم بحث تاریخی مربوط به گذشته خاندان پهلوی و کارنامه آنها در طول دهه حکومت بر ایران جای مهمی در میان بحث هایی را بخود اختصاص می دهد که مخالفین به میان می کشند. بر سر این نکته همگان توافق دارند که در جریان

نیم قرن سلطنت رضا و محمد رضا پهلوی دمکراسی، حقوق بشر، حکومت پارلمانی و دولت قانونی در ایران به طرز خشنی زیر پا گذاشته می شد. این شیوه اداره کشور ضربه اساسی را بر روند شکل گیری جامعه مدنی در ایران، جا افتادن و نهادی شدن دمکراسی و نهاد های دموکراتیک وارد آورد که پیشتر با انقلاب مشروطیت آغاز شده بود. آنچه در ایران سال های پس از ۱۳۵۷ گذشت فقط پی آمد های تکامل نامتعارف و ناهمگون جامعه ای بود که در عرصه مدنی و سیاسی از رشد کافی برخوردار نبود و گناه تاخر فرهنگی و سیاسی در کشور ما، فقط متوجه خاندان پهلوی است که با حمایت بیگانه دهه متوالی با لجاجت کم نظیری شیوه خودکامه دولتمداری را ادامه داد و هرگز نخواست به اراده و خواست مردم تن دردهد. اگر مردم اینگونه بسراغ مذهب و رهبران مذهبی رفتند، اگر نیرو های سیاسی ما اینگونه خام و بی تجربه عمل کردند، اگر اندیشه دمکراسی و تمدن در جریان چنین مرامی بر گرایش واپسگرا و خودکامه چیره شود، همه و همه به تحول ناموزون جامعه مدنی و عدم تجربه دمکراسی و قانون در ایران بازمی گردند.

گناه بزرگ خانواده پهلوی فقط به کشتن و شکنجه و زندانی کردن صد ها آزادی خواه و برقراری اختناق و سانسور محدود نمی شود، آنها از تکامل تاریخی جامعه مدنی ایران، از نهادهای شدن دمکراسی نوپا، از همگانی نمودن فرهنگ و اندیشه کثرت گرایی و تحمل دگران جلوگیری کردند. آیا کسانی از میان هواداران مشروطیت یا خاندان پهلوی نست به تحلیل همه جانبه نسبت به این گذشته غیرقابل دفاع زده اند؟ با اینهمه خسارت و اینهمه خطا، دست کم کسانی که امروز داعیه تاج و تخت سلطنتی دارند می باید به این گذشته برخوردی روشن و صریح داشته باشند. طرح دائمی این مسئله که گویا در ۵۰ سال گذشته کار های عمرانی فراوانی در ایران انجام شده، ذره ای از مسئولیت تاریخی و گناهان بزرگ این خانواده نمی کاهد. مگر استالین در شوروی کارخانه و راه و خانه نساخت؟ مگر هیتلر در آلمان آنهمه صنایع بزرگ برپا نکرد؟ مگر فرانکو و پینوشه موجباً ترقی اسپانیا و یا شیلی را فراهم نیاوردند؟ نقد استالین، پینوشه، هیتلر و فرانکو بطور اساسی حول شیوه حکومتداری آنها دور می زند نه خدمات عمرانی آنها که بخش مهمی از آنهم محصول پویایی درونی خود جامعه است.

این واقعیت دارد که تا به امروز هیچ نیرویی از میان هواداران رضا پهلوی و از میان کسانی که در گذشته به قدرت آمده بودند هیچگاه نخواستند اند گذشته را همانگونه که بوده است ببینند و در صدد لاپوشانی حقایق تلخ و تکان دهنده آن برنیایند و این موضوع برای آینده دمکراسی در ایران خطرناک و نگران کننده است. ادعای اعتقاد به دمکراسی و جامعه آزاد و باز بدون نقد گذشته و استبدادی بسیار ابهام انگیز است و از اعتبار لازم برخوردار نیست. زمانی در آستانه انقلاب محمد رضا به تلخی اعتراف کرد که «صدای انقلاب مردم» را شنیده است. امروز نیرو های هوادار سلطنت پهلوی تا چه اندازه سمت چنین مردم و جوهر و علل آنها درک کرده اند؟ آقای رضا پهلوی در سخنرانی های متعدد خود هر بار که خواسته است اشاره ای به خطا های گذشته بکند، آنچنان به پیشرفت های اقتصادی حیرت آور آن دوره می پردازد که شنونده بی اختیار از خود سؤال کند آیا در مجموع آن چند لغزش



جزئی در برابر اینهمه خدمات ملی قابل چشم پوشی نیستند؟ چرا هواداران سلطنت این خواست را بیشتر در چهارچوب گذشته گرای، میل به انتقام جوئی و... ارزیابی می کنند و چگونه می توان امروز مدعی جانبداری از حکومت قانون و دمکراسی و حقوق بشر بود و نسبت به آنچه که دیروز در سرزمین ما گذشته است سرسری گذشت؟ هواداران سلطنت و آن بخش از افکار عمومی که هنوز امید به بازگشت خاندان سلطنتی را از دست نداده اند در برابر این رفتار چه برداشتی دارند؟ آیا در ذهنیت این افراد سلطنت همان معنای «مشت آهنین» و «نیروی قدرتمند» را نمی دهد؟ این لاپوشانی ها و سکوت و به نعل و به میخ زدن کمکی به رشد اندیشه دمکراتیک در میان آنها می کند؟

نکته دوم دیگر در ارتباط با گذشته نوع رابطه با قدرت های خارجی است. خانواده پهلوی ادامه حضور خود در ایران را مدیون مداخله دائمی و مؤثر انگلیس و امریکا است. امروز چه برخوردی با این گذشته وجود دارد و درک کنونی و واقعیت های مربوط به آن کدامند؟ دربار در ایران همیشه از عنصر ملی تهی بوده است و هزاران رشته آشکار و نهان او را با قدرت های بیگانه مربوط می کردند. امروز وضع چگونه است؟

گذشته خانواده پهلوی فقط در حوزه سیاست مسئله برانگیز نبوده است. مرحوم بختیار در مصاحبه با راه آزادی اشاره ویژه ای به مسئله فساد در میان نیرو هایایی دارد که گرد خاندان پهلوی حلقه زده اند. حسین مکی در کتاب تاریخ ۲۰ ساله ایران کارنامه اقتصادی و مالی خاندان رضا شاه را اینگونه خلاصه می کند: «فسر ساده ای که هیچ مالکیتی پیش از رسیدن به قدرت نداشت هنگام ترک ایران صاحب ۴۴ هزار سند ملکی، ده ها کارخانه و هتل و دهها میلیون در بانک های خارجی بود. بخش مهمی از جلد ششم کتاب او به چگونگی چنگ اندازی به این ثروت عظیم اختصاص و زورگویی های رضا شاه در این زمینه دارد. این شیوه در دوران محمد رضا شاه بطور گسترده تری توسط خانواده عریض و طویل پهلوی ادامه پیدا کرد، بطوریکه امروز مجموعه بستگان شاه گذشته یکی از بزرگترین خانواده های ثروتمند دنیا را تشکیل می دهند. مردم ایران حق دارند بدانند «پادشاه» ایران و خانواده اش این ثروت های کلان را از کجا آورده اند و آیا حاضرند در برابر مرجع قضایی ایران از مشروعیت آنها دفاع کنند؟ آیا رضا



پهلوی قرار است با این دزد ها و افراد فاسد به ایران باز گردد؟ آیا بخشی از مبارزه نزدیکان خانوادگی او برای چنگ اندازی دوباره به امکانات مالی گذشته نیست؟

سرانجام باید به بعد سیاسی مسئله پرداخت که بیشتر وضعیت فعلی این نیرو ها را در نظر دارد. اولین نکته حضور دو گرایش اصلی در میان طرفداران بازگشت خانواده پهلوی است. مطالعه و اسناد و نوشته های هر دو گرایش از وجود اختلافات جدی حکایت می کند که بطور عمده به جایگاه شاه در نظام آینده و رابطه او با قدرت و جامعه باز می گردد. اما با وجود اختلافات مهمی که میان شاه الهی ها و مشروطه خواهان وجود دارد، هر دو گرایش تا به امروز نامزد واحدی برای نشستن بر تخت پادشاهی دارند. به عبارت دیگر بخش قابل توجهی از کسانی که خواهان بازگشت خانواده پهلوی به ایرانند، از همان شکل و شیوه گذشته حکومت جانبداری می کنند و مشروطه خواهان که بر پایه قانون اساسی ۱۲۸۵ به حکومت پارلمانی مشروطه اعتقاد دارند گرایش مسلط را تشکیل نمی دهند خطر اصلی در تعادل این دو نیرو در آینده فرض بست بالا داشتن کسانی است که رضا پهلوی را (یا کس دیگر از این خانواده را) شاه خود می دانند و اندیشه ای جز برقرار یک حکومت خودکامه دیگر در سر ندارند. نکته بعدی جایگاه و نقش رضا پهلوی است. او از یکسو در بیان و برنامه سیاسی به درک «شاه باید سلطنت کند و نه حکومت» نزدیک شده است ولی در عمل هر روزه خود به مثابه رهبر و تصمیم

گیرنده و سمت دهنده وارد میدان می شود. این تناقض آشکار - که حتی از نگاه بسیاری از نیرو های مشروطه خواه هم پنهان نمانده است - البته می تواند ریشه در وضعیت خاص کنونی داشته باشد. اما بعنوان یک تناقض مهم باقی می ماند. هوادای مانند دیدار با گنجی و یا رابطه با اسرائیل و امریکا که بسیار هم چنجال برانگیز بودند در حقیقت به گونه ای تناقض پیش گفته را هم طرح می کنند. واقعیت اینست که در برابر پدیده سلطنت ما نه با یک نیروی سیاسی با برنامه و عمل مشخص بلکه با فردی روپرو هستیم که هر لحظه می تواند به این یا آن سو متمایل شود. توجه به این روانشناسی در میان نیرو های جمهوری خواه یا افکار عمومی اهمیت دارد که در ایران نهاد سلطنت همیشه نماد خود راوی و قدرت فردی بوده است و رضا شاه و محمد رضا هر دو با وعده دموکراسی و حکومت قانون به میدان آمدند و بتدریج پایه های خشن ترین نظام حکومتی را پی ریزی کردند. از سوی دیگر ائتلاف سیاسی نیرو های جمهوری خواه با مشروطه خواهان در شرایط امروز ابهامات و تناقضاتی را به میان می کشد که به نقش و جایگاه رضا پهلوی بعنوان پادشاه باز می گردد. زیرا رضا پهلوی حزب و گروه سیاسی نیست که بخواهد در شرایط دموکراسی موضوع شکل حکومت آینده را به رای بگذارد، بلکه از همین امروز خود را شهروار مردم ایران می داند و برابر «قانون اساسی» که بدان «سوگند» خورده است بناگرمز حقوق و اعتباری برای خود قائل است که در تناقض با اندیشه جمهوری خواهی قرار می گیرد. اینها و سئوالات پرشمار دیگری از این دست موانعی هستند که دورنمای روشنی در برابر همکاری نیرو های طرفدار بازگشت خاندان

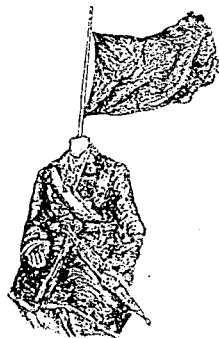
پهلوی و جمهوری خواهان نمی گشایند. تحول دموکراتیک در میان این گرایش ها بدون شك امری بسیار مثبت است و چپه دموکراسی در ایران را تقویت می کند. اما این تحول هر چند بسیار اساسی نمی تواند سد های پیش گفته را از میان بردارد.

ابتکاری که در سال های پیش برای نزدیک کردن این دو چپه صورت گرفته است، بطور یکجانبه و اراده گرایانه ای کوشش کرده اند با دور زدن این مشکلات، دل نگرانی های پیش گفته را امری فرعی و مربوط به آینده قلمداد کنند. اشتباه متداول و بزرگ این افراد و گرایش ها اینست که فکر می کنند موضوع اختلاف فقط شکل حکومتی آینده است. امروز همگان بر سر دموکراسی توافق داریم. در حالیکه نگاهی به نوشته های گرایش های فکری مختلف جمهوری خواهان پروشنی نشان می دهد که مسئله از حد شکل نظام آینده به مراتب فرا تر می رود. این افراد که گاه حتی با حسن نیت فراوان می خواهند چپه واحدی از نیرو های دمکرات بوجود آورند، به طرز اعجاب آوری سئوالات و مسائل بالا را بدست فراموشی می سپارند.

روشنفکران و رهبران سیاسی ایران در گذشته بخاطر اشتباهاتی که در جریان انقلاب بهمین و رشد گرایش های اسلامی مرتکب شده اند امروز حق دارند و باید با وسواس فراوان به سراغ متحدان خود بروند و فقط به دیدگاه های مشترک بسنده نکنند و از جمله درباره چیز هایی که ما را از هم جدا می کنند هم تأمل کنند.

## سلطنت در ایران الترناتیو نیست

فریدون احمدی: عضو شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

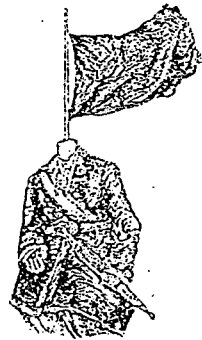


با تشکر از نشریه راه آزادی بخاطر انجام این مصاحبه

به اعتقاد من، پذیرش برخی موازین دموکراتیک و از سرگذراندن پاره ای دیگرگونی ها و تحولات مثبت در چنانچه از نیرو های سلطنت طلب، بخشی که خود را مشروطه خواه می نامد، واقعی است. و تفاوت بازاری بین این بخش با چنانچه دیگر از سلطنت طلبان که نه چیزی آموخته اند و نه چیزی را فراموش کرده اند، وجود دارد. اما بر دو نکته باید تأکید کرد: نخست اینکه: قضاوت در مورد این نیرو و نحوه تنظیم رابطه با آن را نباید

محدود کرد. مساله چسبندگی و برخاً وابستگی این نیرو به بیگانگان، مشخصاً امریکائیان امری است جدی و با منافع ملی در ارتباط مستقیم. در این زمینه در نیرو های هوادار سلطنت تحولی مشاهده نشده است. دوم: بنیاد سازمانیابی بخش مشروطه خواه این نیرو، نه حول موازین دموکراتیک و یا «مشروطه خواهی» که بر امر سلطنت طلبی و مشخص تر پهلوی خواهی استوار است. نتایج مترتب بر آن از زاویه عملکرد نیروی مشروطه خواه عبارتند از: - تقدم امر وحدت بخش کامل سلطنت طلبان، سلطنت طلبی، بر امر منشعب کننده آنان: مشروطه خواهی. به

صرفاً به امر پذیرش موازین دموکراتیک



بیان دیگر در مفهوم یگانه سلطنت مشروطه، جبهه سایی مشروطه خواهی در مقابل امر سلطنت طلبی که خود را در تزلزل در دفاع از موازین دموکراتیک و گریز از نقد هر آنچه در دوران سلطنت پهلوی نمایر مشروطه و مشروطه خواهی بود، بازتاب می دهد.

- تناقض در زمینه تبیین نقش آقای رضا پهلوی پمناپه شاه و رهبر سیاسی و یا تنها پمناپه نماد نهاد سلطنت

نتیجه اینکه دگرگونی ها و موازین پذیرفته شده توسط مشروطه خواهان نه تعمیق یافته است و نه اعتماد آفرین. اما اساس مساله، بررسی جنبه عینی امر که یعنی پاسخ به این سؤال اساسی است که تا چه حد مشروطه خواهی در ایران بر بنیادی عینی و زمینی استوار است. به بیان دیگر با توجه به عملکرد مجموعه عواملی همچون ساختار اقتصادی کشور، رشد یافتگی فرهنگ سیاسی و نهاد های دموکراتیک و... تا چه حد می توان مقامی غیر انتخابی (شاه) را مشروط و کنترل کرد. و اصولاً مقایسه ای که بین ایران و مثلاً کشور های سلطنتی اروپایی صورت میگیرد، تا چه حد واقعی است. در این مصاحبه مجال بررسی مشروح این مقولات نیست. اما پاسخ من در یک کلام منفی است و قصد من از بیان این پرسش و پاسخ به آن اثبات ترجیح یک جمهوری مبتنی بر دموکراسی بر سلطنت مشروطه بلکه نتیجه گیری پیرامون مواضع نیرو های جمهوری خواه اپوزیسیون در قبال مشروطه خواهان است. برای این منظور، توجهی گذرا به یک تجربه تاریخی را مفید می دانم: در طول دهه های ۴۰ و ۵۰ شمسی، نویسندگانی چون آل احمد، در عرصه ادبیات، دکتر شریعتی از جنبه نگرش سیاسی، مهندس بازرگان و طیف نهضت آزادی و بسیاری دیگر، در عمل سیاسی، برای ارائه تصویری امروزی از اسلام و نوسازی آن می کوشیدند. آنان را در آن دوران بهیچ وجه نمی توان مدافعین ولایت فقیه ارزیابی کرد. اما تلاش برای ارائه اسلام سیاسی جدا از اراده شان،

راهگشای قدرت گیری اندیشه سیاسی ولایت فقیه شد. بدون این تلاش ها و نیرو های واسط، پیوندش بین حوزه و روشنفکران مذهبی و حمایت آنان از ولایت فقیه، قابل تصور نبود. اکنون، در شرایط حاکمیت جمهوری اسلامی، بر عکس، عملکرد اجتماعی - سیاسی همان تلاش ها از جمله اندیشمندان مسلمانی چون عبد الکریم سروش در راستای تقابل با ولایت فقیه تجسم می یابد. در مورد سلطنت طلبیان و مشروطه خواهان همین روند و تجربه اما از نظر زمانی بر عکس، قابل تعمیم است. در دوران دیکتاتوری سنگین محمد رضا شاه، مشروطه خواهی، مخالف با نظام شاهنشاهی معنا یافت و اکنون پس از انقلاب بهمن، مشروطه خواهان کنونی نیز می توانند نقش نیروی واسطه و هموار کننده راه «شاه الهی» ها را ایفا کنند. و نه فقط مشروطه خواهان که همچنین آن نیروی جمهوری خواهی که از هم اکنون موانع تشکیل جبهه با جناح هایی از سلطنت طلبیان هستند، ممکن است ایفاگر چنین نقشی گردند. در ایران، روشنفکران و فعالین سیاسی و فرهنگ سازان کشور، با سلطنت و مشروطه سلطنتی قوابلی ندارند. فضای محافل سیاسی و فرهنگی درون کشور با خارج تفاوت دارد. نیرو های آزادیخواه طالب جمهوری نقش آشتی دهنده و کاتالیزور بازگشت نظامی متعلق به گذشته را ایفا کنند. باید به خطر ایفای چنین نقشی واقف بود و از ارتکاب آن اجتناب کرد اگر سلطنت در هر شکل آن بتواند در آینده ایران نقشی بر عهده گیرد، بگذار خود این نیرو راه آن را بگشاید اگر جایی برای خوش بینی نسبت به مشروطه خواهان و سلطنت وجود دارد، بگذار خود آنان با دفاع صریح از موازین دموکراتیک و منافع ملی و اثبات پایبندی به اصول اعلام شده شان، خوش بینی بیافرینند و اطمینان جلب کنند.

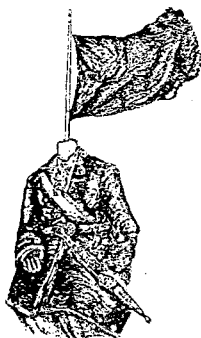
بر اساس اساس نیرو های خواهان مردمسالاری در ایران، نیرو هایی که به انتخابی بودن همه مقامات و مسئولیت ها اعتقاد دارند، می بایست تلاش های خود را برای ایجاد جبهه ای از نیرو های جمهوری خواه آزادی خواه (چپ و ملیون) بعنوان آلترناتیو جمهوری اسلامی یگانه کرده پیگیرانه دنبال کنند. سازمان ما به سهم خود این هدف را دنبال می کند.

تشکیل اتحاد وسیع حول امر دموکراسی، بدون آنکه اجزاء آن تا حد امکان خود را متشکل و تلاش هایشان را یگانه کرده باشند، نه کار مبارزه با رژیم را تسهیل می کند و نه نیروی جدیدی آزاد خواهد کرد. شاید تنها بکار ارضای برخی جاه طلبی ها بیاید.

در چارچوب ذکر شده، تاکید بر سه نکته ضروری است: ۱ - انجام اتحاد عمل های معین پیرامون امر حقوق بشر، مقابله با تروریسم جمهوری اسلامی و مسائلی از این دست با همه نیرو های خواهان دموکراسی در کشور، از جمله بخشی از سلطنت طلبیان ضروری است. ۲ - از حق موجودیت سیاسی نیرو های متعدد به قواعد و موازین دموکراسی می بایست دفاع کرد. ۳ - ضرورت پیشبرد تا حد امکان مسألت آمیز دگرگونی های سیاسی و چانشینی نظامی مردمسالار در کشور، ایجاب می کند که بهنگام، هماهنگی های ضروری با جنبش ها و نیرو های موثری که چنین روالی را می پذیرند صورت پذیرد. در پاسخ به پرسش های ۲ و ۴ عبارات و احکامی همچون: «در دوره آن خدا بیامرز

همه چیز داشتیم»، «نور به قبرش بیارد» و در اشکال فاصله دار تر آن: «صد رحمت به کفن دزد اولی» در ایران بسیار شنیده شده و رویکرد بخش هایی از مردم به جلوه های سابقاً موجود در دوران سلطنت، بسیار مشاهده می شود. اما بهیچ وجه نمی توان از میان آن عبارات و رویکردها بیش از هر چیز نفی تباهاکاری های جمهوری اسلامی را در دل دارد نه اثبات سلطنت را. در ایران اکنون چنین جنبشی وجود ندارد و از آلترناتیو سلطنت نمی توان سخن گفت. اما باید افزود زمینه پاکگیری آن وجود دارد که به پارامتر های متعددی وابسته است. اگر مشروطه خواهان بتوانند چنین جنبشی را ایجاد کنند، نیرو های خواهان جمهوری ناگزیر به پذیرش امر نظرخواهی از مردم برای تعیین نوع نظام خواهند بود. این امر را ضرورت اتکا به قواعد دموکراسی و قبل از آن منطق توازن قوا ایجاب خواهد کرد. رای مردم به خلع سلطنت پهلوی و نظام شاهنشاهی که در فروردین ۱۳۵۸ فروردین ۱۳۵۸ و قبل از آن در خود انقلاب بهمن تجلی یافت، قانونی و برحق بود. مشروطه خواهان نیز اگر به رای مردم باور دارند، شایسته است حد اقل قانونی و رسمیت آن را بپذیرند. اما رای مردم را نمی توان ابدی دانست. ابدی دانستن هر رای یا باور به دموکراسی و نیز امر تغییر واقعیت ها منافات دارد. با چنین فرضی خود مبارزه نیرو های اپوزیسیون جمهوری خواه برای تغییر نظام جمهوری اسلامی و در حقیقت تغییر رای مردم در ۱۳ فروردین ۵۸ به رژیم اسلامی نیز فاقد اعتبار حقوقی و پشتوانه منطقی خواهد بود.

بنا براین از نظر اصولی امر تعیین شکل نظام را می توان به رای مردم گذاشت. اما نیرو های جمهوری خواه اپوزیسیون نه خواهان چنین همه پرسی هستند و نه شایسته است اتحاد های خود را بر پایه سازماندهی آن همه پرسی استوار کنند. این هواداران سلطنت هستند که می بایست در این راستا بکوشند تا همه پرسی برای تعیین نظام را به یک ضرورت عینی و نیاز تبدیل کنند. جمهوری خواهان نیز با مبارزه فکری و تشریح کاستی های نظام سلطنت، زمینه های ایجاد نیاز به همه پرسی پیرامون نوع نظام را تضعیف خواهند کرد.

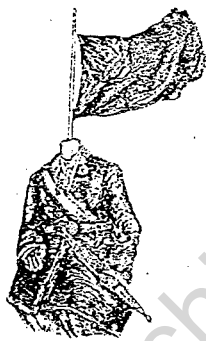


# باید در جهت جبهه گسترده ای برای جمهوری تلاش کرد نه چیز دیگر.

محمود مهران ادیب: نماینده حزب ملت ایران در اروپا

پاینده ایران

با درود بسیار و سپاس فراوان از گردانندگان ماهنامه راه آزادی که وسیله این گفتگو را فراهم نموده اند. پیش از آنکه به پرسش نخست شما پاسخ گویم لازم میدانم این نکته اساسی را بعرض برسانم که در دو جنبش مشروطه و ملی شدن صنعت نفت که در راستای رسیدن به آزادی - استقلال و مردم سالاری بود اتحاد بین نیرو های استبداد، ارتجاع و استعمار توانست هر دو جنبش را به بیراهه کشانده و با شکست روبرو گرداند. با افسوس باید گفت که در هر دو مرحله مقام سلطنت در رأس این اتحاد نا مقدس قرار داشته است. بخاطر دارید سرلشکر مقربی بجرم تماس و همکاری با مامورین کا.گ. ب دستگیر و در دادگاه نظامی محکوم بمرگ گردید. در مجازات نامبرده جای بحثی نیست. اما همگان بخوبی آگاهیم که خانم اشرف پهلوی در تابستان ۱۳۳۲ در یکی از کشورهای اروپائی با دو مامور سازمان های جاسوسی آمریکا و انگلیس تماس و در چند دیدار از آنها دستوراتی جهت سرنگونی حکومت ملی دکتر مصدق دریافت و پنهانی به ایران سفر کرد تا برادر تاجدارش را از جریان آگاه نماید (۱) همچنین در نیمه های شب دهم مرداد همان سال در یک اتومبیل درباری که در کف صندلی عقب آن آقای کریمیت روزولت مامور سازمان جاسوسی سیا خوابیده بود تا کسی متوجه او نشود (درست مانند فیلم های جیمزباندی) در کاخ سعد آباد با اعلیحضرت که در ردیف جلو اتومبیل نشسته بودند تا نزدیکی های بامداد به گفتگو پرداخته و رهنمود های لازم را به معظم له میدهد. (۲) شما در کجای دنیا دیده و یا شنیده اید که شخص اول مملکتی با عوامل اطلاعاتی و جاسوسان بیگانه علیه نظام حکومتی کشورش به رایزنی بنشینند و به این عمل خود هم افتخار نماید. این را می گویند یک پام و دو هوا: یکی تحویل چوخه اعدام می شود و دیگری لقب خدایگان و آریا مهری می گیرد. لذا از همان عصر ۲۸ مرداد از نظر مردم ایران سلطنت مشروعیته خود را از دست داده بود و آن ۲۵ سال نه بخواست ملت ایران بلکه در راستای منافع بیگانه بر ایران، شاه حکومت میراند. آقای روح الله خمینی بفراسوت دریافته بود چنانچه لبه تیز حمله را متوجه شاه نماید میتواند ملت



ایران را بدنیاال خود بکشاند لذا از مکان امن اعلام نمود سلطنت در ایران دیگر مشروعیت ندارد و شاه باید برود. مردم ایران که از سال ها پیش به انتظار چنین روزی ساعت شماری می کردند یک پارچه بپا خاسته و پشت سر آقای خمینی قرار گرفتند و بدین سان آقای خمینی توانست بسادگی رهبری جنبش انقلابی ملت ایران را بدست بگیرد. انقلاب ایران در اصل یک انقلاب ضد سلطنتی و ضد استبدادی بود و در آن جای تردیدی نیست. اما چرا انقلاب به کژ راه کشیده شد و انقلاب نتوانست به هدف های خود که آزادی - استقلال و عدالت همگانی بود برسد موضوعی است جداگانه که باید در فرصتی دیگر به آن پرداخت. با عنایت به این مقدمه می پردازم به پرسش نخست.

۱ - من بر این باورم که سلطنت طلب و حزب الله هر دو بموازات هم پیش میروند اگر تفاوتی در آنها دیده می شود صوری است. فرق در عمده و تاج است، زیرا هر دو بر این باورند که مردم در حکم سفارند و نیازمند ولی و قیم. اما مشروطه خواه را باید از سلطنت طلب جدا نمود. زیرا مشروطه خواه به حاکمیت مردم معتقد است اما بر این باور است که برای اداره کشور نظام پادشاهی بر مبنای مشروطیت زیبنده تر است. او از پیش کسی را برای مقام پادشاهی در نظر نگرفته و آنرا به رأی ملت واگذار نموده است تا در صورت موافقت با نظام مشروطه پادشاهی از بین نامزد ها طبق شرایطی شاه آینده انتخاب گردد و درباره انتخاب شدن شاهان بعدی رأی ملت

میزان است نه وراثت. اما سلطنت طلب که در اصل طرفدار خانواده پهلوی است هیچگاه برای مردم حق و حقوق قائل نبوده و مقام سلطنت را حق مسلم خانواده پهلوی میدانند و می گویند این خانواده وارث ۲۵۰۰ سال شاهنشاهی ایران زمین هستند که بر حسب قانون وراثت پادشاهی بنام آنها ثبت شده است گویا سرزمین ایران و مردم آن همگی در تملک و تیول خانواده پهلوی بوده اند. حال اگر گاهی نامی از ملت میبرند برحسب مد روز است زیرا اگر آنها به ملت اعتقاد داشتند رأی او را هم مورد احترام قرار میدادند. لذا اگر «جناحی برخی از موازین دموکراتیک و آزادی های مصرح در منشور حقوق بشر را پذیرفته اند» (جای تعجب است چرا فقط برخی از موازین را) آنرا باید ژست دموکراسی مآبانه به حساب آورد و زیاد جدی نگرفت. بنا براین می توان گفت با مشروطه خواهان در شرایط و مقاطعی از زمان میتوان وحدت عمل داشت. توجه شود به فقط «وحدت عمل» اما با سلطنت طلبان بهیچ عنوان نباید رابطه ای برقرار کرد. زیرا هر گونه رابطه و نشست با آنها مبین صحه گذاردن برکودتای آمریکا - انگلیسی ۲۸ مرداد و نفی ۲۵ سال مبارزه ملت ایران علیه اختناق و استبداد سلطنتی خواهد بود.

۲ - مردم ایران تا کنون دو نوع نظام حکومتی را آزمایش کرده اند نظام استبداد سلطنتی و نظام استبداد دینی یعنی نظام ولایت فقیه. در مقایسه دو نظام طبیعی است اکثریت اولی را ترجیح میدهند. این بدان معنی است که از شخصی سؤال شود در صورت اجبار زخم معده را می پذیری یا سرطان را در چنین حالتی جواب خواهد داد زخم معده را که خطرش بمراتب از سرطان کمتر است. ولی در صورت مفید نبودن جواب خواهد داد هیچکدام را فقط تندرستی را می پذیرم. مردم بخوبی دریافته اند آنچه بر ایران کنونی میگذرد نتیجه ۲۵ سال استبداد وابسته سلطنتی بوده است. زیرا ملتی را در فقر فرهنگی سیاسی نگاه داشتن، در سازمان ها و احزاب سیاسی حتی طرفداران مشروطه پادشاهی را بستن، زبان ها را از گفتن حقایق بازداشتن، قلم های حق نویس را شکستن، زندان ها را جایگاه آزادی خواهان نمودن، افراد نالایق را به کار های بزرگ گماردن، پست های مملکتی را به اشخاص پست و فرومایه سپردن، بی بند و باری

را در جامعه پرورش دادن، از همه مهمتر فرهنگ غربی را با رنگ و لعاب ایرانی به جامعه تزریق کردن.

در عوض در مسجد ها را به روی مردم از همه جا بی خبر باز گذاشتن و به آخوند جماعت فرصت دادن که بر منبر ها رفته و هر نوع اراجیفی را بخورد مردم بدهند، نتیجه اش این شد که همگان شاهد آنیم. تا آنجا که از درون کشور آگاهی دارم سلطنت طلیان شانس می برای آلترناتیو شدن را ندارند. آنچه امروز موجب فعال شدن آنها گردیده نتیجه تفرقه بین نیرو های ملی و آزادیخواه برون مرزی است و همچنین امکانات مالی بی حسابی است که آنها در اختیار دارند. اما باید این واقعیت را در نظر داشت در سال ۱۳۰۷ مردم سراسر ایران علیه نظام پادشاهی بپا خاستند اگر به آنچه که در هدف انقلاب منظور شده بود نرسیده اند دلیل آن نمی شود دوباره موضوع سلطنت پیش کشیده شود باید کوشش نمود تا انقلاب را از کژراهه نجات بخشیم و آنرا در مسیر واقعی خود هدایت کنیم و تا رسیدن به آزادی - استقلال و مردم سالاری از پا ننشینیم باید رزمید و پیش رفت و از موانع نهراسید.

۲ - شاید بعضی ها استدلال نمایند که کشور های انگلستان، بلژیک، هلند و سوئد با نظام پادشاهی مشروطه اداره می شوند و عراق، لیبی و سوریه با نظام جمهوری کدام را باید ترجیح داد. در برابر هم میتوان عنوان کرد: عربستان، اردن، مراکش هم دارای نظام پادشاهی هستند فرانسه، سوئیس و آلمان هم با نظام جمهوری اداره می شوند شما کدام را ترجیح میدهید؟ این يك استدلال هوشمانه است. باید در نظر داشت در کشور های سلطنتی اروپایی از همان بدو مشروطیت پادشاهان به قانون کردن

نهاده و آنرا محترم شمردند و تا کنون کوشش بر این بوده تا پا را از دایره وظایف خود بیرون نگذارند لذا نظام های سلطنتی مانند غده بی خطری در جسم جامعه باقی مانده اند. اما در ایران جز شادروان احمد شاه قاجار هیچکدام از شاهان حرمت قانون اساسی را نگه نداشتند. محمد علی شاه مجلس شورای ملی را به توپ بست. رضا شاه با «من حکم می کنم» بقدرت رسید و در تمام طول سلطنت کوچکترین احترامی برای مشروطیت قائل نشد. محمد رضا شاه نیز همواره فرای قانون عمل می کرد. دولتی که باید در برابر مجلس یعنی نمایندگان برگزیده ملت مسئول باشد خود و نمایندگان مجلس هر دو در برابر شاه مسئول بودند. از همه مهمتر در جاتی که نخست وزیر یعنی رئیس دولت در برابر شاه دست به سینه بایستاد و خود را غلام خانه زاد و چاکر بنامد دیگر حساب مردم کشور در برابر خانواده سلطنتی مشخص است. لذا ملت ایران برای اینکه خود بر سرنوشت و مقدراتش حاکم شود بپاخواست و تنها مانعی را که در مقابل راهش قرار داشت نظام پادشاهی بود که با رای اکثریت قریب باتفاق بمرم این نظام پایان داده شد. لذا باید پذیرفت هیچ انسان عاقلی برای مرده لباس نونمی دوزد!

۴ - همانگونه که در بالا گفته شد مردم سراسر کشور مان با قیام خود بساط نظام سلطنتی را برچیدند و امروز نیز نظام ولایت فقیه از نظر ملت ایران باطل و فاقد مشروعیت است آنچه می ماند نظام جمهوری بدون پیشوند و پسوند است که از اراده ملت سرچشمه می گیرد و دموکراتیک ترین نظام است که در جهان امروز شناخته شده می باشد. نیرو ها و شخصیت های مؤمن به آزادی و مردم سالاری باید جهت تحقق یافتن این امر در جبهه گسترده ای گرد آیند و هم آهنگ با مردم درون کشور

به کوشش خود برای برپائی رژیم جمهوری ادامه دهند و آنچه را که در ایران فردا باید انجام گیرد هم اکنون بایستی به روشنی برای مردم باز نموده و آنها را آگاه ساخت. اشتباهی را که در انقلاب ۰۷ نیرو های ملی مرتکب شدند دیگر نباید انجام داد و از هم اکنون بایستی پیش شرط ها اعلام گردد و آن پیش شرط ها جز این نخواهد بود: آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی در نظامی برخاسته از ملت یعنی جمهوری بدون پیشوند و پسوند. یقیناً با اتحاد همه نیرو ها و شخصیت های آزادی خواه و مردم سالار میتوان با نیرو های مبارز درون کشور هماهنگی نموده و با پشتیبانی از مبارزات آنها به عمر نظام واپسگرا و چنایتکار ولایت فقیه پایان داد و نظام مردم سالاری را جایگزین آن نمود تا مردم سراسر ایران به آرزوی دیرین خود یعنی آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی برسند و کشور عزیز مان ایران جایگاه واقعی خود را که در جهان امروز به ناحق از دست داده است بار دیگر بدست آورد. با سپاس دوباره از همه دست اندرکاران ماهنامه راه آزادی. با این گفته مولوی به گفتگوی خود مان پایان میدهم:

منگر اندر نقش زشت و خوب خویش  
بنگر اندر عشق و در مطلوب خویش  
منگر آنک تو حقیری یا ضعیف  
بنگر اندر همت خود ای شریف

\*\*\*\*\*

(۱) - چهره هاشی در انیته. خاطرات در تبعید اشرف پهلوی صفحه ۱۲۴ - ضد کودتا نوشته کریمت روزولت مامور سازمان جاسوسی سیا. صفحه ۱۴۶  
(۲) - پاسخ به تاریخ نوشته محمد رضا شاه. صفحه ۷۳ - ضد کودتا نوشته کریمت روزولت صفحه ۱۰۰ تا ۱۰۷.

## خیر!

# پهلوی خواهان از پایگاه مردمی برخوردار نیستند!

مهرداد ارفع زاده . عضو شورای مرکزی جبهه ملی ایران

هدف همه آنها یکی است و پی آمد تکاپو ها شان اگر توفیق یابند دو تا نیست.

دو روشی و عدم صداقت آنان آشکار است، هر چند برخی از ایشان از نهضت ملی و مصدق و حقوق بشر عازه بر رخساره تنگ تاریخی بکشند. برای نمونه همه آنان مثل همه مردم ایران میدانند هم امروز آقای رضا پهلوی و خانم فرح دیبا و دیگر افراد آن تیره از اموال ربوده شده از ملت ایران ارتزاق میکنند و با بی پروائی و بی شرم و حیا از استفاده مال مسروقه فخر هم میفرروشند. اما این چپ ها و ملی های پیشین و این تازه دمکرات شده های رستاخیز نژاد هیچ به روی خود نمی آورند گویی زبان گویای آنان را گربه منفعت ربوده است.

مناسب ترین شیوه برخورد با خواستاران بازگشت تنگ تاریخی جز این نیست که آنان را از همراهی با پلیدی های تاریخی برحذر داریم.



پاسخ شماره يك :

در درازای تاریخ ما، پادشاهی پهلوی، سلطنتی بیگانه ساخته است، اگر تنها سلطنت بیگانه ساخته نباشد و در خدمت استعمار با ابزار استبداد بوده است. از آنرو که در این زمان نامزدی، مدعی سلطنت جز بازمانده پهلوی دوم نیست، «طیغ بندی» سلطنت طلیان که در پرسش شما آمده است جز دسته بندی ها «مالی - سیاسی» از خواستاران بازگرداندن آن خانواده نیستند. کار و بار همه دسته بندی های با هر درگیری که دارند و هر نامی که بر خود بنهند این است که «تنگ تاریخی» را دوباره سازی کنند. تفاوت ماهوی در رستاخیزی ها و ساواکی ها و فراماسون ها و بله قربان گو ها و جان نثار ها و تنی چند از اعضای سابق حزب توده و حزب ایران و اتحادیه های دانشجویان (کنفدراسیون) که اینک بهر دلیل این کاره شده اند نیست زیرا



خیر، پهلوی خواهان (سلطنت طلب ها، مشروطه خواهان و...) از پایگاه مردمی در ایران برخوردار نیستند. نه در میان روشنفکران و نه در میان توده جاش دارند. پایگاهشان جای دیگر است.

ناخشنودی و خشم اکثریت مردم ایران از ناهنجاری ها، فساد ها و استبداد دینی حکومت جمهوری اسلامی را نباید به سلطنت طلبی تعبیر کرد. قیاس برخی آزادی های در زندگی شخصی پیشین با محدودیت های امروز دال بر خواست بازگشت پهلوی وابسته نیست. گول تبلیغات پوچ خدمتکاران رضا پهلوی مانند دکتر عید المجدید مجیدی، داریوش همایون، دکتر مصطفی مصباح زاده و قلمروشان کیهان لندن و امثال شجاع الدین شفا را نباید خورد. باید چشم و گوش را در بیرون مرز از آلودگی رسانه های گروهی آنان پاک کرد و حقایق را دید.

دلیل روشن عدم وجود پایگاه مردمی این گروه و میان تهی بودن تبلیغات ماسونی - سیانی در زمینه نفوذ پهلوی در ایران را میتوان در چند و چون شورش های شهری علیه حکومت اسلامی یافت.

امری که ماهنامه شما مانند بسیاری از نشریات گروه های نا وابسته دیگر با افسوس بسیار به آن توجهی نداشته.

در همه شورش های بزرگ و کوچک چند سال اخیر ایران که صد ها گزارش از سوی خبرنگاران داخلی و خارجی و شهرد محلی درباره شان پراکنده شده است، از شورش افسریه تهران تا شورش های اراک، شیراز، مشهد، تبریز، قزوین و سرانجام اسلام شهر در تهران بزرگ که دامنه آنها به آتش زدن و ویران کردن نهاد های دولتی رسید و محله ها و شهر ها ساعت ها و گاه یکی دو روز از اختیار شهرداری و ژاندارمری و بسیج و سپاه بیرون رفت، آیا حتی يك شعار از سوی توده خشمگین عصیان کرده از حکومت برای بازگشت پهلوی و پهلوی خواه و دار و دسته آنان که بیشترین حمایت های جهانی و مقدرات مالی و تبلیغی را دارند بر دیواری نوشته شد یا به گوش رسید؟ توده های ایرانی در غوغای شورش ها این ها را حتی بیاد نیاوردند. اما روشنفکران درون مرز، آنان نیز که به ده ها طریق و شیوه تا بحال ابراز نظر کرده اند گفته اند و نوشته اند به بازمانده پهلوی ها در نوشته ها، شعر ها، نقاشی ها، ترانه ها، نمایش های صحنه و سینما نشانی یافته اید؟

در بیرون از مرز است که به سبب نا آشنائی به حقایق در پی اثر گذاری ترفند های تبلیغی ماسونی و ناتوانی در تشخیص راه از چاه چند تن شال و کلاه کرده اند و به ملاقاتهای ملوکانه رفته اند یا شرفیابی به حضور بازمانده پهلوی را در خانه خود مایه فخر دانسته و اطلاعیه صادر کرده اند که حاصل کار شان نشان میدهد فخر فروش و آستانبوس چه بسته پوکی فروش است.

پاسخ سوم و چهارم:

ترکیب «نظرخواهی» که بکار برده اید، سخنی است رندانه، مبهم و شک برانگیز. بهتر حال اگر منظور از نظرخواهی، همه پرسسی است، پاسخ منفی است، خیر در حال حاضر، موردی برای همه پرسسی درباره سلطنت دوباره پهلوی نیست. این گونه سؤال ها بکار دلخوش ساختن و اخاذی پهلوی ها و عوامل

رستاخیزی - ساواکی - ماسونی آنان از بیگانگان می آید. همان اخاذی ها که در مصاحبه آقای گنجی موضوع سخن صریح قرار گرفته است. این پرسش ها مایه نان و آب برای کوچک ابدلان ناهتاست و دستمایه استفاده قدرت های منطبقه ای و جهانی، از چویدست پوسیده سلطنت مرده، در برابر جمهوری اسلامی است.

چند و چون مساله روشن است. زیرا، همه پرسسی در صورتی انجام شدنی است که موجب آن یا رای نمایندگان مردم یا از سوی قدرت موقت ملی و یا دولت حاکم تصویب شود. آنهم به صورت پرسشی بی ابهام، یکتا، غیرقابل تاویل که پاسخ بسیط و یگانه، «آری» و «نه» جوابگویی باشد. که هیچیک در حال حاضر مورد و موجهی ندارد.

ابطال و اضمحلال و ازاله سلسله پهلوی از ایران در تاریخ ۱۲ فروردین نبود. ۱۲ فروردین ۵۸ مراسم ثبت آن مدفون سالها و ماه های پیش بود. ملت ایران با وقوع کودتای ۲۸ مرداد و سپس با انقلاب ۱۳۵۷ سلطنت بیگانه ساخته را ابتدا باطل کرد و سپس ازاله کرد و خانه خود را از اسباب و ابزار و کارگزارانش پیراست. افراد خانواده پهلوی خود پیش از دیگران بقول رفیق سابق شما با «پا های» خود که از مرز گذشتند به پایان کار خویش رای دادند. فراماسون ها، رستاخیزی ها، ساواکی ها و عمله استبداد هم مانند آنان.

اما در دمکراسی همیشه میتوان نظام را اصلاح کرد و دگرگون ساخت، مجلس مؤسسان اصلاحی یا بنیاد گذار برپا ساخت. در ایران فردا مردم فرادی ایران اگر بخواهند چنان خواهند کرد. ولی در ایران امروز گزینش میان سلطنت و جمهوری مطرح نیست. آنچه در میان است محتوای اعتقادی نظام یعنی ایدئولوژیک بودن یا نبودن آنست و به تبع این فکر، بود و نبود پسوند نام نظام، یعنی انتخاب میان جمهوری و جمهوری اسلامی است. در سیر این طرح ملی و سرانجام یافتن آنست که اصولی چون ولایت، بازبینی فقهی قوانین با برداشت فقهی روحانیت حاکم با تشکیل مجلس مؤسسان یا همه پرسسی درباره اصول مشخص قانون اساسی چند و چون کار روشن خواهد شد. و هر يك از آنها اما و اگر ها دارد که جای بحث آنها به تساهل نمی توان گذشت و نیز نیازمند طی مراحل مبارزه مسالمت آمیز.

یادآوری درباره بخشی از مقدمه پرسش ها:

نوشته اید «... خود رضا پهلوی سعی میکند از خود تصویری مثبت به عنوان شخصیتی دمکرات بدست بدهد و تصمیم درباره پادشاهی خود را به رای مردم واگذار میکند...»

رضا خان هم پیش از استقرار در مسند قدرت «گل و گاه» به سر میکوفت و پیشاپیش دسته عزاداری که از قزاق ها ساخته بود در خیابان های تهران سینه میزد تا تصویر مثبت، مناسب آن روز را به توده «بدست بدهد». با شخصیت های چپ و راست و میانه، هم قسم میشد حتی سند امضاء میکرد تا از خود تصویر تجدد خواه به روشنفکران آن روز «بدست بدهد». جمهوریخواه میشد و در سراسر کشور نمایش های خیابانی و نطق و روزنامه و... راه میانداخت تا از خود چهره ای دمکرات و نوآور «بدست بدهد». محمد رضا شاه نیز در ابتدای کار چهره شاه جوان دمکرات از خود «بدست میداد»، دزدی هم نمیکرد حتی اموال و املاک غصب شده از سوی پدرش را به مردم بازپس میداد (قانون املاک واگذاری) با اهل

سیاست و دانش و روزنامه نویس ها نشست و برخاست داشت و چای و سیکار تعارفشان میکرد و...

در مورد آقای رضا پهلوی، باور به ادعا هایش راهی ساده دارد. او اگر راست می گوید و دمکرات است، دست از مال ربوده شده از خزانه مردم ایران بردارد. زد و بند با مقامات آمریکائی و اسرائیلی و... حرفهای علیمحمد انصاری و آقایان منوچهر گنجی به کنار، تنها از آنچه پدر بزرگ و پدرش از ایرانیان دزدیده اند چشم بپوشد. تا شما بتوانید وقتی اینگونه پرسش ها را طرح میکنید به امثال من که میگوئیم این حرفها توجیه غیر مستقیم و دنباله کنفرانس مضحک و چلوه ای از تاثیر تبلیغات «موساد و سپاه» ست. به امثال من که میگویم و مینویسم ارتباط با این فرد یعنی رضا پهلوی شناسائی در فاکتوری پادشاهی بیگانه ساخته است، کمک به ماندگاری استبداد دینی است و سد سازی است در برابر مبارزه مسالمت آمیز پاسخ میگوئید.

خیر، اعضای مسئول حزب و نامه آزادی به رضا پهلوی بهائی ندهید، حرفهایش را به پیشیزی نخرید «وعده فروختن» ارزان فروشی آسانی است، نقدش را بطلبید تا جای تردید در عدم صلاحیت مردسالارانه او و خدمتکارانش بجا نماند. از کسی که از کف کفش های پایش تا فکل گردنش مال ربوده شده از شما و دیگران و من است بخواهید مال مردم خوری را بس کند.

وقتی شما این سؤال ها را طرح میکنید امثال رضا پهلوی و داریوش همایون و شجاع الدین شفا و فرح دیبا و ثابتی به ریش کسانی می خندند که بر آنچه باید ببینند و می بینند چشم می پوشند واقمیت های ملموس را می گذارند و وعده های سر خرمن را باور می کنند.

نا گفته نگذارم، من خود چند سال پیش به اشتباه گمان میبردم با ضربه تاریخی انقلاب برخی وابستگان نظام پهلوی (نه بازمانده و افراد آن فامیل) به هوش آمده اند و میتوانند به جبران گذشته در استقرار دمکراسی یاور دیگران شوند. اما به زودی آگاه شدم که خوشنام ترین آنها همتا و هم عنان عناصر مشتمر به فساد شان است نه چیزی از هم کم دارند و نه زیاد. کوشش آنان نه برای بر پاشی دمکراسی در ایران که برای بازگرداندن آن لجن آلوده به جوی است.

از بازیچه شدن در بازی سیاسی اسرائیل و آمریکا و اروپای غربی با جمهوری اسلامی و برای رام کردن جمهوری اسلامی و سود جویی در ایران بهره‌ریزید. با آرزوی عافیت خیر برای همه



# شناسائی حقوق دمکراتیک مردم از سوی پهلوی ها، ۴۵ سال دیر شده است..

احمد بنی احمد: روزنامه نگار، نماینده سابق مجلس شورای ملی



پیدایش و سوسه همکاری گروههای چپ و ملیون با هواداران پادشاهی در ایران، نه با ساختار اندیشه چپ سازگار است و نه با ساختار اندیشه ملیون. هر چند فروپاشی اتحاد شوروی و دولت های کمونیستی نست پرورده، اردوگاه سرمایه داری را نیرومند تر ساخته و میدان را به کاربرد سوسیالیسم تنگ تر کرده است، با اینهمه از ارزش سوسیالیسم بنام راهنما و برای از میان بردن نابرابری های اقتصادی و اجتماعی کاسته نشده است.

ملی بودن نیز در فرهنگ سیاسی ما، با ۴۵ سال نشیب و فراز، نمادینست برای بستنایی به آزادی و پیشرفت. با آغاز کار جبهه ملی و جنبش ضد استعماری مردم ایران، برخی اندیشمندان چپ ناوابسته و یا بند های وابستگی را گسسته، به همکاری با آن برخاسته و اندیشه بالنده خود را در راه پیروزی جنبش بکار گرفتند.

از ۲۸ مرداد ۲۲ تا انقلاب ۱۳۵۷ گروههای نوینی با گرایش چپ پدیدار شدند که با رویداد انقلاب هر کدام بگونه ای در مدار آن بگردش درآمدند.

ملیون و وفاداران بسوسیالیسم زود تر از دیگران دچار پیامد های همکاری نابرابر و ناکامیهای سیاسی برآمده از آن شده، و پند «لازم و کافی» تاریخی را دریافت کردند.

حزب توده نیز بنام نیرو هائیکه دیر تر از سایر نیرو ها، از جمله جمهوری اسلامی و همکاری با آن جدا شد و یا جمهوری اسلامی آنها را از خود جدا کرد، به آزمونهای تازه ای نست یافت که بازتاب آن جدائیهای چند گانه در این سازمان بوده است.

در چند سال گذشته بخشی از این جدا شدگان، با انگشت شماری از ملیون، به برپائی چند نشست و کنفرانس روی آوردند تا شاید بتوانند بیک گرد همایی فراگیر با نیرو های همگون نزدیک شوند.

با گذشت زمان نه تنها این کامیابی فراهم نیامد، بلکه با پیوستن هواداران سلطنت بدان، جدائیهای تازه ای نمودار گردید.

آیند تنش از آنجا سرچشمه میگیرد که شاخه، و یا شاخه هایی از نیرو های ملی، دارای پایه های فلسفی هستند و باور دارند که انسانها تنها میتوانند بخرواست و نیاز های تاریخی پیدا شده پاسخ داده و آنرا به پیش ببرند. اگر در اجتماع چنین خرواست و نیازی در میان نباشد، هر گونه کوشش، از سوی هر دست و یا گروهی جز مشت بر سندان نخواهد بود. اسپارتاکوسهای آلمان و یا «روزا

اندوران ناهنجار از یاد ها برداشته اند، تا امروز بتوان گفتار هواداران سلطنت را در پذیرش «شماری از حقوق دمکراتیک جامعه» باور کرد؟

آیا یکبار در برابر مردم ایران گفته اند که دستبرد در قانون اساسی با همه هشدارهای که دولتمردان وابسته به رژیم میدادند، کاری ناشایست بوده است؟ آیا اکنون آمادگی آنرا دارند که بگویند کودتای ۲۸ مرداد بدست آمریکائیه و برای پایمال کردن حقوق ملت ایران در راه ملی کردن نفت بوده و درخور پوزش از ملت ایران میباشد؟

آیا رضا پهلوی میتواند ثروت خاندان پهلوی و یا دستکم ثروت خویش را که از آن ملت ایرانتست، به یک بنیاد فرهنگی و ایرانی که در راه گسترش «شماری از اصول دمکراتیک جامعه» کوشا باشد، واگذار کند؟

ناگفته پیداست که نیرو های چپ و ملیون با پویایی خود نیاز های اجتماعی را در برهه های زمانی می سنجند، و در این سنجش آنچهان درمانده نیستند که از سر پنجاه سال ستیز با سرمایه داری عنان گسیخته، فئودالیسم بی بند و بار و نیرو های وابسته بشاخ راست بگذرند، و برای یک پیروزی ناشناخته و بی مرز و بوم، آنهم در پیرون از کشور و بدون داشتن بسترسی با هرم دگرگونساز، که مردم ایران باشند، نست همکاری هواداران پادشاهی را بفشارند.

مگر در سرزمینی که ما را به کیفر دگراندیشی با رژیم بر سر کار، اتراق داده اند، حزب کمونیست آنهم نه از گونه استایینی و یا برژنفی، بلکه حزب کمونیست پس از فروپاشی شوروی و یا حزب سوسیالیست، میتواند با گروه راست همکاری کنند؟

چند ماه پیش دیدیم که نه تنها اینکار ناشدنی است، بلکه گروههای نست راستی نیز پا از «مدرجات» خود فراتر نمیگذارند و نست همکاری «راست شبه فاشیستی» را با همه زمینه ای که پیدا کرده است نمی فشارند. با این گفتار پاسخ به پرسش های چهار گانه از اینقرار خواهند بود:

۱ - نیروی سلطنت طلب دارای هوادارانی است، ولی این هوادارانی از دیدگاه نیاز اجتماعی، نمیتواند زیربنای بازگشت رژیم پادشاهی پیران باشد. در بسیاری از کشور ها هنوز با گذشت یک یا دو سده از پایان رژیمهای سلطنتی به هواداران آن و بازماندگان آن خاندانها دارای گردهمایی ها و روزنامه ها و نشست ها هستند.

هر گونه دگرگونی دمکراتیک در «طیف سلطنت طلبان» و شناسایی «شماری از حقوق دمکراتیک جامعه» یک رویداد «درون گروهی» است شناسائی امروزین حقوق دمکراتیک

لوکزامبورگها، ترسو تر از بالشوکیها و لنین نبودند.

روشن است که زیربنای آلمان، آنروز آماده برای چنین پایه ای نبود ولی انقلاب سوسیالیستی اکتبر، پاسخ به یک نیاز شگرف تاریخی بود، که رهبری آگاه آنرا به پیروزی رسانید.

با این سرآغاز از خود می پرسیم، آیا در ایران کنونی و در ساختمان اجتماعی آن گرایشی که برابر یک نیاز اجتماعی به رژیم شاهنشاهی و یا بهتر است بگوئیم به رژیم پهلوی باشد خود را نشان داده است؟

آیا چنین نشان و یا نشانه ها با یک دید آگاه و دانشورانه ارزیابی شده است؟ آیا مردم ایران هر درد و رنجی را که کشیده و می کشند، آنرا بازتاب رژیم پیشین نمیدانند؟

آنچه در سال ۱۳۵۷ روی داد هرگز «تعزیر آسمانی» نبود، بلکه زمینه آن از دستبرد در قانون اساسی، و براندازی دولت قانونی بدست بیگانه آنهم برای بشکست کشاندن جنبش ضد استعماری مردم، و گرفتن نقش زندگی اجتماعی و سیاسی، و از میان بردن «رکن چهارم مشروطیت» و برچیدن نیروی قانونگذاری، آغاز شده بود.

بازتاب این سرکوبی گسترده، یکرشته تباهیهای بیشمار بود که سرانجام تومار «بود و نبود» را یکجا درهم نوردید.

در دهه پایانی رژیم پیشین، «هیئت حاکمه» برای ماندن بیشتر، و چپاول افزونتر، خود را برابر مردم کنار کشید و بار همه «مسئولیت» ها را بدوش شاه نهاد. با قرار گرفتن شاه در فرماندهی هیئت حاکمه، مردم دریافتند که شاه و هیئت حاکمه دو روی یک سکه شده اند. بنا براین نشانه گیری مردم برای ستیز، پیکان خود را بسوی رژیم پادشاهی گرفت. از اینرو بود که با برداشتن نخست وزیر، شاه دیگر توانایی مانور نداشت و بزودی دریافت که کناره گیری بسود فرزند نیز، کارساز نخواهد گردید.

اکنون این پرسش روبروی ماست که در هفده سال گذشته، نیرو های سلطنت طلب و شاهزاده رضا پهلوی چه گامی در راه زدودن

مردم ایران از سوی هواداران شاهزاده رضا پهلوی، ۴۵ سال دیر شده است. پیامد های این دیرکرد، با همبستگی سایر نیرو ها از میان برداشته نمیشود و از این همبستگی هواداران سلطنت نیز سودی نمی برند.

۲ - نیرو های سلطنت طلب بی گفتگو هوادارانی دارند، این هواداری يك آرزوی آمیخته به افسوس و يك «نوستالژی» است. از اینجاست که آنان بستر روند تاریخی و نیاز اجتماعی را نمی شناسند. از این جاست که این گروه بی داشتن مردان دانش اندوخته و تکنوکراتهای پرهیز کار، نمیتوانند سازماندهی کنند.

۳ - ابتدائی ترین دستاورد حقوقی

جنبش مردم ایران، پس از رفتن شاه و روی کار آمدن «دولت موقت»، پایان رژیم پادشاهی بود. انجام رفتارندوم و یا انجام ندادن آن چیزی را پس و پیش نمیکرد.

در ایران آزاد شده، در يك دهه آینده، چنین پرسشی دارای شنونده نخواهد بود.

۴ - نیرو های سیاسی بیرون از کشور، دارای نمایندگی از سوی مردم ایران نیستند که تا درباره «شکل نظام»، و همه پرسشی درباره آن گفتگو کنند. بیابور نگارنده هیچگونه جای همه پرسشی در فردای پیروزی در میان نخواهد بود. گفتگو درباره نام جمهوری، و قانون اساسی، بدوش نمایندگان برگزیده مردم خواهد بود.

زیان دستکم گرفتن جنبش مردم و دور

انداختن دستاورد های حقوقی و انسانی آن، استواری اندیشه ای سیاسی و ارزشهای اخلاق سیاسی را به تباهی خواهد کشید. چوبی که در چند دهه گذشته، چند بار رهروان سیاسی و رهبران آنها از پای درآورده و پیروزی نزدیک را به آینده دور و دراز وا گذاشته است.

\* - از چنین تصمیم خطرناک تا زود است، انصراف فوری حاصل فرمائید... وگرنه تعطیل مشروطیت نتایجی ببار خواهد آورد که از مشاهده آن لرزه به اندام دستداران سلطنت می افتد - از نامه قوام السلطنه پشاه.

## نباید بازگشت پهلوی به سلطنت را به رأی مردم گذاشت!

علی اصغر حاج سید جوادی



- سؤال اول

- جواب - در سؤال شما يك نقص فنی ذاتی وجود دارد که گویا خود با اغماض از آن درگذشته اید، در نتیجه جواب دهنده نمی داند که باید درباره طیف بندی نیرو های سلطنت طلب حرف بزند یا درباره طیف بندی نیرو هائی که طرفدار بازگشت آقای رضا پهلوی به سلطنت هستند؟

در میان نیرو های سلطنت طلب ایران در خارج از کشور من طیفی را سراغ ندارم که طرفدار نظام سلطنتی، منهای آقای رضا پهلوی باشد، اگر چنین باشد و افراد و طیف هائی اساساً معتقد باشند که صلاح مملکت و ملت ایران در احیای نظام سلطنت موروثی است، در این صورت آنها را باید مستقل از پهلوی طلب، طرفدار سلطنت یا مونارشسیسم دانست. بنا براین بحث بر سر طیف بندی گروههائی هستند که خواهان بازگشت آقای رضا پهلوی به سلطنت هستند و بر این نکته نیر تاکید می کنم که این گونه بحث ها در خارج از ایران و در میان افراد و گروههای خاصی از طیف های سیاسی که به اصطلاح اپوزیسیون ایرانی مخالف رژیم ولایت فقیه معروف شده اند رایج و جاری و ساری است. و این کالای فاسد و از مد افتاده با اینکه از زنجیره تولید و تکثیر کارخانه تاریخ جهان خارج شده متاسفانه از بازار معاملات سیاسی این گروهها خارج نمی شود.

بنابراین اگر طرفداران سلطنت اعم از طیفی که به موازین دموکراتیک رسیده اند، یا همچنان بر موازین استبداد خودکامه تاریخی سلطنت در ایران پای

طلب از پایگاه مردمی و اجتماعی در داخل کشور برخوردار باشند؟

با توجه به اینکه هیچگاه و هرگز، وضع بد تر کنونی مردم در سلطه استبداد خودکامه آخوند ها، وضع بد مردم را در سلطه استبداد خودکامه سلطنت پهلوی توجیه نمی کند؛ مردم ایران، در وضع کنونی، نظیر وضع گذشته، جز نجات و رهائی از سلطه استبداد و اختناق و فساد رژیم جمهوری اسلامی هدفی ندارند. اما اینکه مردم در مقایسه بین بد و بد تر، در اسارت تنگنا های «بد تر» به یاد تسهیلات دوران «بد» می افتند دلیل بر این نیست که خواهان بازگشت از وضع بد تر کنونی به دوران «بد» گذشته هستند. از این جهت چرا باید بازگشت خانواده پهلوی را به سلطنت از اساس به عنوان یکی از الترناتیو های حکومتی ارزیابی کرد و چرا باید اصولاً سلطنت آقای رضا پهلوی را به عنوان یکی از الترناتیو های ممکن عنوان کرد و چرا باید به ادعای وراثت آقای رضا پهلوی ها به قدرت موروثی سلطنت، تشریف مشروعیّت و حقانیت پوشاند، مگر حاکمیت ملی. یعنی نظام سیاسی مملکت که ملکیت فطری و ذاتی آن به مردم يك مملکت باز می گردد میتواند به عنوان ارث و میراث يك فرد و یا يك خانواده تلقی شود؟

- سؤال سوم -

- جواب - در این سؤال بار دیگر سلطنت مشروطه با پادشاهی سلسله پهلوی مخلوط شده است. اگر داوریهائی ما از تاریخ ما و حوادثی که بر مردم ایران

بند هستند اعتقاد سیاسی آنها به سلطنت و مونارشسیسم، به بازگشت آقای رضا پهلوی به سلطنت واژگون شده پدر خود باز می گردد، در این صورت جمهوری خواهان هیچ تکلیفی و وظیفه ای جز مخالفت و مبارزه با این گرایش و خواست اجتماعی ندارند. اما سؤال من از طرفدارانی که به موازین دموکراتیک رسیده اند اینست: اگر خواهان نظام قانونی متکی به حاکمیت ملی و مردم سالار هستند چرا در راه پالودن نظام جمهوری ایران از زانده ولایت مطلقه فقیه و جدائی کامل دین از دولت گام بر نمی دارند و نیرو و امکانات خود را به نیروی جمهوریخواهان واقعی ایران دمساز و هم سر نمی کنند؟

- سؤال دوم -

- جواب - چرا باید نیرو های سلطنت

گذشته است جدا نیست، بنابراین تاریخ می گوید که سلطنت مشروطه، یعنی جدائی سلطنت از حکومت را که یکی از پایه های اساسی اصول قانون اساسی مشروطه را در ۸۹ سال قبل تشکیل می دهد یک بار به وسیله رضا خان سردار سپه در کودتای هوت ۱۲۹۹ شمسی، با جایگزینی سلطنت استبداد خودکامه زیر پا گذاشته شد و بار دیگر سلطنت مشروطه، در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۲۲ به وسیله محمد رضا شاه پهلوی و با همدستی آمریکا و انگلیس تبدیل به نظام استبداد خودکامه ای گردید که نه فقط دولت قانونی ملی بکتر مصدق را ساقط کرد، بلکه جنبش آزادیخواهی ضد استبدادی و ضد استعماری ملت ایران را در پای تحکیم سلطنت استبداد خودکامه و منافع بیگانگان سرکوب نمود. بنابراین محمد رضا شاه پهلوی با کودتای ۱۳۲۲، نه فقط به سلطنت خودکامه خود که از اساس مشروعیت نداشت مهر باطل زد، بلکه راه انقلاب بهمن ۱۳۵۷ را برای برانگیزدن اساس قدرت موروثی سلطنتی برای همیشه در ایران هموار نمود. بنابراین در شرایط مشخص کنونی ایران و با گذشت هفده سال از سرنگونی نظام خودکامه سلطنت، هیچ حکمی از احکام دموکراسی و قواعد دگراندیشی به ملت ایران و آزادیخواهان و جمهوری خواهان واقعی، آن اجازه نمی دهد که استقرار سلطنت به معنای عام و بازگشت آقای رضا پهلوی به معنای خاص را برای جلوس بر آریکه سلطنت، به نظرخواهی بگذارند. زیرا محمد رضا شاه پس از سی و هفت سال سلطنت و بیست و پنج سال سلطنت استبداد خودکامه، و ایران کردن کلیه پل ها، فرصت ها و امکانات پشت سر خود، سلطنت را رها کرد و مایوس از فراهم کردن رضایت مردم، کشور را ترک گفت.

اگر در شهریور ۱۳۲۰ و دوران اشغال نظامی ایران از سوی ارتش های انگلیس و روسیه و سپس آمریکا اشغالگران به ترک رضا شاه و واگذاری سلطنت به پسر او رضایت دادند، اما با جنبش سراسری مردم در سال ۱۳۵۷ بر علیه سلطنت، محمد رضا شاه، نه فقط در میان مردم پایگاهی برای حمایت از خود نداشت، بلکه در حامی اصلی خود آمریکا نیز قدرتی که بتواند فرزند او را در مقام جانشینی او به نشاند ندید. از این جهت رأی مردم در فروردین ۱۳۵۸، همان اندازه که از نظر تأیید اسلامی بودن جمهوری، تمحیلی و حاری اعتماد کورکورانه به خمینی و بخاطر جنبه روحانیت و معنویت پیر مرد هفتاد و نه ساله برگشته از تبعید بود، اما از نظر تأیید بر انحلال نظام سلطنت، یعنی نظامی که خود بر علیه آن به قیام برخاسته بودند، تردیدی در ارزش های حقوقی و سیاسی آن وجود ندارد.

### - سؤال چهارم -

- جواب - شکل اصیل و تاریخی نظام سیاسی ایران را باید در شرایط خاص و تحولات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی ایران بررسی کرد که از درون آن، انقلاب مشروطه ۱۲۸۵ و نهضت ضد استعماری ملی شدن سراسری صنعت نفت ۱۳۲۹ و انقلاب بهمن ۱۳۵۷ سر برکشیده است. بررسی احکام تاریخی صد سال مبارزه ملت ایران ما را به این نتیجه میرساند که ملت ایران خواهان استقرار نظام مردم سالار و حاکمیت ملی و عدالت اجتماعی و اقتصادی، بر اساس جدائی دولت از اراده و قدرت فرد یا گروه و حزب خاص اعم از مذهبی و مملکی است. ملت ایران بر اساس احکام تاریخی مبارزه صد ساله خود در بهمن ۱۳۵۷ قدرت خودکامه موروثی را

واژگون کرد و جانشین طبیعی و دمساز با شرایط تاریخی تحولات اجتماعی و سیاسی ایران و جهان چیزی جز، نظام جمهوری متکی بر رأی مستقیم مردم نبود. اگر خمینی بر قدرت مسلط شد و دین و دولت را در هم ادغام کرد، در واقع حرکت تکاملی نظام جمهوری ایران را متوقف کرد. اما این حرکت هرگز تعطیل نشد، همانگونه که دیکتاتوری رضا شاه و خودکامگی محمد رضا شاه بر جریان حرکت آزادیخواهی و هدف استقرار حاکمیت ملی و مردمی تأثیر نداشت. بنابراین حرکت انقلابی آینده ملت ایران به حکم شرایط مشخص تاریخی در مسیر جدا کردن دین از دولت و حذف نهائی ولایت فقیه و هر نوع ولایت مطلقه بیکری از پیکر جمهوری ایران است. شکل نظام سیاسی ایران، منتهای ولایت فقیه و مذهبی بودن دولت، با سقوط نظام سلطنت خودکامه پهلوی جمهوری است و با واژگون شدن قدرت ولایت فقیه، جمهوری باقی خواهد ماند. هدف آینده جمهوری خواهان و وظیفه تاریخی آنها تعیین شکل نظام سیاسی ایران نیست، بلکه استقرار حاکمیت ملی و مردمی و جدائی دین و اخوند از دولت و تعیین و تثبیت موقری ترین اصول مربوط به تامین حقوق سیاسی و اجتماعی و اقتصادی مردم ایران در قانون اساسی آینده است. ملت ایران، قالب و چارچوب نظام سیاسی موروثی خودکامه را در انقلاب بهمن ۱۳۵۷ شکسته است. گام بعدی جمهوری خواهان واقعی ایران، شکستن بنیاد های اجتماعی و اقتصادی نظام سیاسی خودکامه است. اصل الفای قدرت سیاسی موروثی و سلطنتی و برقراری نظام سیاسی انتخابی و جمهوری، یکی از اساسی ترین احکام تاریخی ناشی از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ می باشد.

## نمی توان هم مدعی پادشاهی مشروطه بود و هم رهبر سیاسی

علی شاکری: عضو شورای عالی نهضت مقاومت ملی

در این باره لازم است ابتدا دو مقوله را با پیشنهاد تعاریفی از هم تفکیک کنیم تا دادن پاسخ برآیم میسر گردد. من چنانکه در نوشته های منتشر شده ام نیز همواره تاکید داشته ام صادقانه بر آنم که آنچه در پرسش راه آزادی و بطور کلی در زبان بسیاری از جمهوری خواهان، «سلطنت طلب» خوانده می شود، قابل تقسیم به دو گروه متمایز (یا بقول شما طیف بندی) و کاملاً متفاوت است:

- الف - گروه مشروطه خواه واقعی
- ب - سلطنت طلبان بالاطلاق

یگمان من عدم تمیز میان این دو مقوله نه تنها از لحاظ نظری بلکه حتی از جهت عملی و استراتژی سیاسی خطای بزرگی خواهد بود و موضوع را نباید



ی پرسش در مورد امکان بحساب آوردن آنان بعنوان یک نیروی جانشینی.

موضوع بحث، اگر آن را خلاصه کنیم، چنین عنوان شده که «... و از سوی دیگر بخشی از نیرو ها و شماری از شخصیت های سیاسی با پیش کشیدن مسئله ی اولویت اتحاد بر سر دموکراسی و موکول کردن شکل نظام آینده به رأی مردم، از اتحاد عمل با جناح هایی از مشروطه خواهان جانشیناری می کنند» و آنگاه سئوالاتی از (۱) تا (۴) مربوط باین مسئله مطرح گردیده است که من با ذکر شماره ی آنها به هر یک پاسخ خواهم داد. با قید اینکه در پاسخ خود موضوع نقل شده در بالا و مسئله تسریع حرکت پسری آزادی واقعی را در مرکز توجه قرار خواهم داد.

۱ - در سؤال اول مسئله ای تحت عنوان چگونگی «طیف بندی نیرو های سلطنت طلب» طرح گردیده است، بعلاوه





امری صرفاً تنوریک یا باصطلاح مدرسی پنداشت. اعتقاد به دموکراسی و وفاداری به اصول آن ایجاب می کند که، بر خلاف بنیانگذاران جمهوری اسلامی، به روح و کلیه ی نتایج نظری و عملی آن تا باخر پایبند بمانیم. یکی از این نتایج نظری و عملی آن است که اگر یک نیروی مشروطه خواه واقعی در جامعه موجود باشد، باید در تعیین نظام آینده از تمامی حقوق خود برخوردار باشد. مشروطه خواه واقعی را نیز، چنین تعریف می کنم: هر کسی که در عین اعتقاد عمیق به ضرورت آزادی و دموکراسی برای تأمین استقلال و بقای ایران و سعادت مردم، نظام مشروطه را، به هر دلیل که بوده یا باشد، برای تحقق این منظور خود سودمند تر می شمارد و این اعتقاد خود را نه فقط در سخن بلکه در عمل نیز نشان داده باشد و فراموش نکنیم که از میان ما بسیاری دست کم طی سالیان درازی از زندگی خود که علیه تجاوز به قانون اساسی مشروطه و در راه اجراء کامل آن با بذل همه چیز خویش مبارزه کرده اند مدافعان واقعی مشروطه در برابر متجاوزین به آن بوده اند! بگذریم از اینکه تجاوزات خشن به قانون اساسی و سرکوب های متمادی آزادیخواهان مشروطه طلب آن زمان و احزاب آنها بدست همان کسانی که امروز بیشتر سنگ مشروطه خواهی، به سینه می زنند، پیش از هر عاملی، مانع از پیروزی ما در این راه و تحقق آزادی در چارچوب مشروطیت گردید و بدین ترتیب از آن زمان تا کنون حوادث تاریخی دورانی سازی پیش آمده که آنها را نمیتوان نادیده گرفت.

بدیهی است که محک عمل، برای تمیز سوره از ناسره، که به آن اشاره شد بیشتر در مورد اشخاص با سابقه تری معنی می یابد که دارای گذشته های خاصی در رژیم پیشین هستند. اینگونه کسان یا در آن دوران در خدمت دستگاه های سیاسی و پلیسی اعمال زور آن دیکتاتوری نبوده اند و پس از آن نیز به راه دیگری نرفته اند، و در این صورت دلیلی برای تردید در صمیمیت آنان وجود ندارد، هر چند که هوادار مشروطیت باشند؛ و یا اگر هم گذشته ای خلاف این داشته اند دست کم علاوه بر محکوم دانستن دیکتاتوری گذشته، نقش خویش در آن را مورد ارزیابی مجدد قرار داده، مردودیت آن را به نحو روشنی اعلام کرده اند، و چنین کسانی نیز نه فقط قابل احترام اند بلکه میتوانند اعتماد آزادیخواهان دیگر را نیز جلب کنند و می توان، بلکه باید کوشید در

مبارزه برای آزادی با آنان همکاری کرد و بطریق اولی لازم است حقوق آنان در یک نهضت دموکراتیک بتمام و کمال رعایت شود.

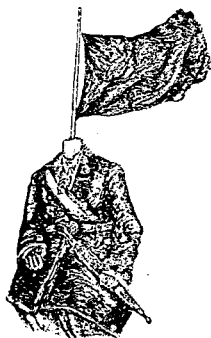
ب - در مورد نیرو هایی که آزادی و دموکراسی را فقط در برابر و به اعتبار رژیم کنونی مطرح می سازند و اگر در سیاست های ضد آزادی و غیر قانونی دیکتاتوری گذشته نقشی داشته اند آن را به سکوت برگذار می کنند، و البته به طریق اولی کسانی که به ستایش یا توجیه خودکامگی ها و قانون شکنی های آن دوران نیز می پردازند، که در میان منتسبان به مشروطه خواهی در خارج چندان هم کم نیستند، البته باور کردن به پایبندی امروزی آنان به دموکراسی عین ساده لوحی خواهد بود: حال هر توجیهی هم که با بهم بافتن آسمان و ریسمان برای این حالت یک پام و دو هوای خود بتراشند. چنین کسانی، اعم از اینکه خود را سلطنت طلب بنامند یا مشروطه خواه، در واقع امر فقط استبداد طلب اند، اما گونه ی خاصی از آن که من آن را سلطنت طلب یا اطلاق می نامم.

«مشروطه خواهانی» از این دست که در مورد آنان، کاربرد واژه ی سلطنت طلب از طرف راه آزادی و سایر جمهوریخواهان پر غلط نیست اما نگارنده افزودن صفت یا اطلاق را بمنظور اجتناب از هر سوء تفاهمی، بدنبال آن توصیه می کنم، و اضافه می کنم که متأسفانه گویا در میان مدعیان هواداری از سلطنت مشروطه در خارج اکثریت با آنها باشد، محافظی هستند که محرکی جز سود شخصی ندارند و از سودای آزادیخواهی و عشق میهن و مردم در سرشان اثری نیست. در میان اینان افرادی هستند نه فقط غیرقابل معاشرت سیاسی بلکه بعضاً از لحاظ اخلاقی فاسد و از نظر فرهنگی بیمایه و منحط. بنا براین نگارنده هیچگونه پیوند سیاسی با آنان را برای آزادیخواهان امکان پذیر نمی داند تا چه رسد به اتحاد عمل که از آن نام برده آید.

بدبختانه باید گفت و تکرار کرد که سلطنت مشروطه اگر هم دیگر ممکن بود روزی به فرصت جدیدی برای استقرار آزادی و تضمین وحدت و استقلال کشور ما تبدیل شود، چنین امکانی در اثر پندار و گفتار و کردار این قبیل افراد دائماً سیر نزولی پیموده و رو به نابودی گذاشته است. اینها که اکثراً در نتیجه ی تعقیب هدف های صرفاً خصوصی یعنی کسب موقعیت ها و سود های شخصی در دیکتاتوری گذشته، با روش های معقول و متین مبارزه ی سیاسی بیگانه مانده اند، و این مقوله ی اجتماعی برایشان در زد و بند و توطئه های کوچک و بزرگ خلاصه می شود، با چسباندن خود به مدعی وراثت سلطنت، تا کنون زبان هنگفتی به بقایای سمبولیک این نهاد وارد آورده، با نفوذ شدید در چرخه های نزدیک به مظهر آن خواسته اند از آن وسیله ای برای نیل به مقاصد خود بسازند. قضاوت هر کس در باره ی موفقیت آنان در این راه هر چه باشد (برای توضیح بیشتر در این باب، خواننده ی محترم می تواند به مقاله ی یک پام و دو هوا تا کی؟ در شماره ۲۲ قیام ایران رجوع نماید) آنچه نمیتوان ناگفته گذاشت این است که همین محافل و افراد یک بار دیگر و این بار در خارج از کشور، با دست خود در شرف دفن کردن سلطنت ایرانی بوده، که یک نهاد ملی ایرانی بوده، هستند. مداخله خطا خواهد بود اگر از

ذکر این واقعیت نتایجی خلاف اصل دموکراتیک حقوق مساوی برای همه شهروندان، بویژه اگر اقلیتی باشد، گرفت؛ بنیانگذاران دموکراسی آینده ی ایران می باید حتی حقوق شهروندی این قبیل افراد را نیز همچون حقوق خدشه ناپذیر همه ی ایرانیان دیگر چون مردمک چشم خود محفوظ بدارند تا نظام آینده بتواند یک دموکراسی واقعی باشد. اما از رعایت این حقوق تا اتحاد عمل فاصله ای است عظیم که برای آزادیخواهان مجرب و روشن بین قابل پیمودن نیست.

۲ - در مورد ارزیابی احتمالی این «نیرو ها» بمشابه یکی از «الترناتیو های حکومتی» باید بگویم که در حال حاضر و تا وقتی آزادیخواهان جبهه ی وسیعی برای تشکیل یک حکومت موقت بمنظور لغو ولایت فقیه و استقرار آزادی فارغ از اختلاط دولت و دین بوجود نیاورده اند، خود نیز هنوز یک الترناتیو ممکن محسوب نخواهند شد تا چه رسد به بخش محدودی از اپوزیسیون که همان ظلطنت طلبان با اطلاق باشند و از لحاظ کمی تنها جزء خردی از مجموع مخالفان خارج از کشور را تشکیل می دهند، اما بخشی که، علی رغم بیگانگی با بشیره های مبارزه ی سیاسی، از منابع مالی فراوان و دیگر کمک های برخی محافل و گاه نیز سرویس های ویژه ی قدرت های بزرگ خارجی بهره مند است. بنا به دلیل اخیر و از آنجا که در مناطق کم ثبات جهان (که ایران پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ متأسفانه وارد چرخه ی آنها شد) هیچگونه حتمیت یا جبر ژئوپلیتیک عادی وجود ندارد، پیش بینی حوادث در مهلت های متوسط بسیار دشوار است و در صورتی که آزادیخواهان واقعی - اعم از جمهوریخواه یا مشروطه خواه صمیمی - هر چه زود تر بخود نیایند و بر اساس شعار عدم اختلاط دولت و دین و تمامیت ارضی و استقلال کشور دست یکندیگر را نفضارند هر خطری می تواند آینده را تهدید کند. باید افزود که در فراسوی مقتضیات دموکراسی صوری، مسئله ی ضرورت ترویج روحیه ی تساهل عقیدتی که جامعه ما سخت بدان نیازمند است و کمال مراقبت در اجتناب از پاشیدن بذر کینه میان هموطنانی که چه بخواهند چه نخواهند می بایست، و حتی محکوم بدان اند، که با هم زندگی کنند، لحظه ای نمی باید از خاطر ما دور بماند. در مشرب من که همواره خود را پیرو راه مصدق دانسته ام اولین شرط نیل به دموکراسی و شایستگی برای کسب آن آمادگی برای همزیستی با کسانی است که عقیده ی





متفاوتی دارند، و بهمین دلیل، نیز از فدای بقدرت رسیدن حزب الله که عموماً انقلاب اسلامی نامیده شد، و برخی نیز معلوم نیست چرا هنوز آنها انقلاب بهمین ماه می نامند (ن. ک. پایین تر)، همواره در هر فرصتی همگان را به «دیالوگ» دعوت کرده ام، و بهای آن را نیز پرداخته ام و نیز کمتر هموطنی را سراغ دارم که در آن دوران تیره و تار و خشونت بار تا این اندازه بر فضیلت دیالوگ تأکید کرده باشد، و هیچ کسی را نیز در زمینه ی مصالح ملی از دایره شمول این اصل بیرون نمی شمارم.

۳- در مورد «رای مردم به خلع سلطه ی پهلوی و نظام سلطنتی» در «انقلاب بهمین ماه ۵۷ در فرزندم...» و امکان به «نظرخواهی گذاشتن موضوع سلطنت مشروطه و پادشاهی مجدد سلسله ی پهلوی»، چند نکته وجود دارد. اول آنکه باید اعتراف کنم که معنای (انقلاب بهمین ماه) را چنانکه بار ها گفته ام، هنوز نفهمیده ام چرا که، بطور خلاصه: پیش از ۲۲ بهمین ماه دولت بختیار باز سر کار بود و هر چند دموکراسی را باز آورده بود اما خود را انقلابی نمی دانست؛ و بعد از ۲۲ بهمین ماه نیز آیت الله خمینی قدرت را تماماً یکف گرفت و انقلاب او انقلاب اسلامی نام داشته و دارد و در این میان چیزی که بتوان انقلاب بهمین ماه نامید یافته نمی شود، مگر بخواهیم هنوز خود را با کلمات دلخوش نگهداریم.

مزید بر این، چنانکه در فرصت های دیگری نوشته ام، به مشروعیت باصطلاح «فرزاندگی» که اینجا بدان اشاره شده - و نه با هیچیک از موازین عرف بین المللی انطباق دارد نه با مقتضیات عقل سلیم، نه فلسفه ی دموکراسی و نه حتی با مذهب شیعه سازگار است - اعتقاد ندارم و هزار و یک دلیل آن را نیز که بخش کوچکی از آن را قبلاً در هفته نامه ی نهضت نوشته ام، اینجا تکرار نمی کنم. حال ممکن است عده ای هم بمن بگویند که در عمل (دو فاکتور) دولتی بنام جمهوری اسلامی در سرزمین ما حکومت می کند که نه تنها مراجع جهانی آن را پذیرفته اند و از جانب دول دیگر نیز شناخته شده، بلکه حتی بسیاری از مخالفان آن در خارج نیز انواع و اقسام مناسبات اداری (یعنی حقوقی!) را با آن بر قرار کرده اند؛ مثل کسانی که حقوق و مزایای بازنشستگی خود را از آن دریافت می کنند، یا بعنوان مثال نزدیکترین کسانشان بعنوان تبعه ی جمهوری اسلامی از کلیه حقوق مترتب بر این تابعیت استفاده کنند؛ و سپس بر من ایراد کنند که پس واقعیتی را که هم بعد عملی پیدا کرده و هم بعد حقوقی،

تصدیق نمی کنم. من نیز ناچار از تکرار این پاسخ خواهم بود که حقایق نامبرده يك امر است و مشروعیت تاریخی رفتارندم مورد بحث از لحاظ موضوع، عدم رعایت موازین دموکراسی و تطبیق آن با حاکمیت ملی و در نتیجه ی اینها؛ برگشت ناپذیری مطلق یا غیر قابل ابطال بودن آن از جهت نظری امری است دیگر. اما از اینهم مهم تر اینکه نمیدانم آن جمهوریرخواهانی که به صدور چنین حکمی از جانب ملت ایران اعتقاد دارند، چرا باید از مراجعه ی مجدد به ملت ایران در بیم باشند. مگر دموکراسی جز نظرخواهی از مردم، آنهم در حیاتی ترین امور مربوط به سرنوشت ملت معنای دیگری می تواند داشته باشد. بفرض آنکه سلطنت طلبان بااطلاق (و بطریق اولی مشروطه خواهان حقیقی) در يك مجلس مؤسسان نسبت به جمهوریرخواهان اکثریت داشته باشند چنین فرصتی نشان خواهد داد که گروه اخیر در دفاع از آزادی مورد نظرشان از رقیبان خود عقب بوده اند، اگر چنین فرض بظاهر عجیبی روزی به حقیقت پیوست باید چنین حقیقتی را پذیرفت. مبارزه برای دفاع از آزادی تنها پس از پذیرفتن حقیقت می تواند مجرای صحیح خود را باز یابد نه با لجاج ورزیدن در برابر آن که جز تطویل دور باطل خشونت حاصلی ندارد.

مع ذلك آن نکته ی بسیار مهمی که ناچارم اینجا بر آن بشدت تأکید کنم این است که همه ی این ملاحظات تا جایی معنی دارد که مدعی تاج و تخت مشروطه کمترین مخالفتی در فعالیت های سیاسی اپوزیسیون نکند و در غیر این صورت این به معنای انصراف داوطلبانه از وراثت سلطنت است چه همانطور که زنده یاد بختیار بار ها و بار ها تأکید کرده بود نمی توان هم مدعی پادشاهی مشروطه بود و هم رهبر سیاسی (!) چه این دیگر مشروطیت نام نخواهد داشت و اساساً علت اصلی سقوط رژیم گذشته نیز جز این چیزی نبود. و باز معلوم است که بفرض وجود هزاران مشروطه خواه ناب در صورت فقدان جانشین مشروع برای سلطنت، که نتیجه ی قهری چنین انصرافی محسوب می شود، بحث در این باب از همان قضایایی است که منطقیون قدیم «سالبه ی به انتفاء موضوع» می نامیدند.

۴- از آنچه تا اینجا گفته شد باسانی می توان نتیجه گرفت که: يك استراتژی کلی باید مبتنی بر این اصل باشد که هرگاه ما نخواهیم تغییر رژیم در ایران را به مخالفت نیرو های ناشناسی که کسی از وجود یا ماهیت آنها خبر ندارد، در شرایط بروز ضعف بیشتر حکومت کنونی واگذار کنیم، لازم است فعالانه در ایجاد و شکل بخشیدن نیرو هایی قادر به این مهم و دارای هدف و برنامه ی قابل قبول برای آزادیخواهان، مشارکت داشته باشیم، و بکوشیم تا مسئله باتکاء چنین نیرو هایی بصورت سیاسی، یعنی غیر خشونت آمیز، که شکل مشخص آن انتخابات است حل شود. هر کس می داند که ابزار سیاسی معمول و شاید منحصر بفره چنین روشی تشکیل يك جبهه ی وسیع است که قادر به بسیج و جهت بخشیدن نیرو های اعتراضی مردم تا درجه ای گردد که رژیم بهنگام عبور از تنگنای بحران های اجتماعی و اقتصادی ناچار از مذاکره یا نمایندگان آن و تن دادن به انتخابات آزاد بمنظور تغییر ماهوی نظام حکومتی گردد، نمونه های زیادی را نیز می توان از باب مثال ذکر کرد که افریقای جنوبی و نیکاراگوا در میانشان از اهمیت

خاصی برخوردارند. پس انتخابات آزاد تنها بدین صورت می تواند معنی داشته باشد و ابزار آن نیز معین است: تشکیل جبهه ی وسیع حاکمیت ملی! (یا حاکمیت ملت)

چرا جبهه حاکمیت ملی؟ زیرا اصل حاکمیت ملی آن دژی است که در پناه آن چنین جبهه ای در کلیه ی مناسبات و تصمیمات خود از سه خطر می تواند مصون بماند:

۱- خطر پذیرش هرگونه رژیمی که مبنای آن ولایت فقیه باشد، حال به هر شکل که آن را آراسته باشند.

۲- خطر پذیرش هرگونه رژیمی که در آن فردی بالا تر از اراده ی مردم قرار گیرد، خواه آنرا پادشاه بنامند خواه هر چیز دیگری

۳- خطر دادن هرگونه امتیازی به هر گروه ایرانی یا قدرت خارجی که موضوع آن از اختیارات انحصاری ملت ایران محسوب می شود، چه توافق بر سر «يك وچپ» از خاک ایران با «خارجیان» باشد، چه تفاهمی یا هر گروه «داخلی» بر سر چگونگی اداره ی آتی کشور که مجموعه ی صاحبان آن فعلاً در بند اسارت بسر می برند.

بحث بر سر هر شماری اضافه بر اینها نیز جز کمک به ادامه ی تشتت آزادیخواهان ثمری نخواهد داشت.

برای تشخیص ماهیت متحدان تشکیل دهنده چنین جبهه ای، پیش از حکم بر هویت آنها، باید به تعریف این ماهیت پرداخت.

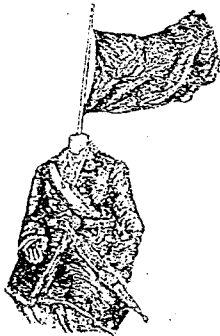
اجزاء این تعریف بنظر من از حدود زیر نمی تواند خارج باشد: کلیه نیرو هایی که:

- اصول حاکمیت ملی، استقلال و تمامیت ارضی را پذیرفته باشند؛

- خواستی که به نحوی از انحاء با یکی از این اصول در تعارض باشد مطرح نکنند، بقدر سر مویی زیر نفوذ قدرت های خارجی نباشند

- هوادار ولایت فقیه یا بنحوی مدافع تاکتیک های هیئت حاکمه ی جمهوری اسلامی نباشند

- و بالاخره مرکب از مسئولان و مدافعان دیکتاتوری دوران میان ۲۸ مرداد تا تشکیل حکومت بختیار نباشند.



# در چشم مردم، مشروطه بهتر از جمهوری است.

هوشنگ کردستانی: عضو جبهه ملی ایران

را - گرچه استبدادی است بنام جمهوری - رژیم جمهوری می شناسند و در مقام مقایسه بحق برتری را به رژیم مشروطه میدهند. چون به این نتیجه رسیده اند که در رژیم گذشته دست کم در زمینه های فردی، اجتماعی و اقتصادی آزادی وجود داشت. همچنین به نظر مردم رژیم پادشاهی گذشته بر خلاف جمهوری اسلامی در تمقیب مخالفان سیاسی به ملاحظات بین المللی تا حدود زیادی توجه می کرد.

این ها عواملی است که به رژیم گذشته در مقایسه با رژیم کنونی برتری میدهد و در نتیجه در چشم مردم مشروطه بهتر از جمهوری می نماید.

اما این که آیا می توان مشروطه خواهان را به عنوان چانشین رژیم اسلامی ارزیابی کرد؟ بستگی به شکل سازمانی و فعالیت های سیاسی آنان در آینده دارد. بگمان من چنانچه مشروطه خواهان سازمان سیاسی فعالی بوجود آورند و اصول دمکراتیک مطروحه را پی گیری کنند می توانند بخت پیروزی داشت باشند.

**پرسش ۳ -** اگر مردم صاحبان اصلی کشور هستند و به این اعتبار، رأی آنان در همه پرسشی روز دوازدهم فروردین ماه ۵۸ در سرنگونی نظام مشروطه معتبر می شناسیم به همان اعتبار مردم می توانند بار دیگر با رأی خود رژیم مشروطه را برای آینده کشور برگزینند و گرایش خود را به تداوم پادشاهی در سلسله پهلوی بیان نمایند. در چنین حالی هیچ کس حق ندارد رأی مردم را نادیده انگارد. راستی چگونه میشود پذیرفت که مردم حق دارند رأی به برکناری رژیمی بدهند ولی حق ندارند به استقرار دوباره آن رأی بدهند.

**پرسش ۴ -** آری به گمان من مساله گزینش شکل نظام آینده را باید به پس از پیروزی ملی و ایجاد محیط آزاد برای نظر خواهی ترم مردم محول کرد. طرح مساله نوع رژیم آینده در شرایط کنونی که ملت بر مقدرات خود حاکم نیست و امکان بیان آزاد خواست خود را ندارد، باعث پراکندگی نیروهای آزادیخواه مخالف رژیم است. پراکندگی ای که نه تنها به بقای رژیم اسلامی و آرزوی سردمداران آنست.

**پاسخ ۱ -** در میان ایرانیان مخالف رژیم اسلامی طیف های گوناگونی زیر نام مشروطه خواه فعالیت دارند که عبارتند از:  
۱ - سلطنت طلب های افراطی که از سلطنت مفهوم خودکامگی آنرا استنباط می کنند.

۲ - سلطنت طلب هایی که معتقد هستند کارکرد های رژیم گذشته در چهارچوب قانون اساسی مشروطه بوده از آن تخطی نشده است.

۳ - کسانی که پیشرفت و شکوفایی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ایران را در يك رژیم مشروطه بهتر عملی میدانند و اعتقاد دارند در گذشته برخی از اصول قانون اساسی بویژه آن بخش که مربوط به شخص پادشاه است اجرا نمی شد.

این طیف طرفدار حکومت مشروطه بوده آزادی، حکومت قانون و حقوق بشر را باور دارند.

عنصر غالب سه طیف بر شمرده بالا آخری آن یعنی مشروطه خواهان می باشند از دید من يك مشروطه خواه واقعی همان اندازه به آزادی اعتقاد دارد که يك جمهوری خواه واقعی.

شک نیست که رویداد های خونبار هفده سال گذشته در طرز فکر و اندیشه بسیاری از ما بویژه ایرانیان خارج از کشور تأثیری عمیق و مثبت داشته است. امروز بیشتر ما به این برداشت درست و منطقی رسیده ایم که باید تحمل یکدیگر را داشته باشیم؛ که در مملکت طرز تفکر های گوناگون وجود دارد و این که الزاماً همه مردم از يك ایده و عقیده پیروی نمی کنند و ایران به همه مشرب های سیاسی - فکری مختلف تعلق دارد و از آن صاحبان يك تفکر خاص نیست.

اکنون دیگر نه مشروطه خواهان - حتی سلطنت طلب های دو آتسه - و نه جمهوری خواهان - حتی طیف چپ - وجود گروه های مخالف و امکان گفتگو با آنان را رد نمی کنند. این دگرگونی بنیادی خوشبختانه در تفکر هر دو جریان پدید آمده است.

گویا حوادث دردناک و تأسف باری چون رویداد های خونین چند سال اخیر لازم بود تا باعث این تکان فکری گردد.

بنابراین بگمان من مشروطه خواهان طرفدار حکومت قانون، کثرت گرا و



آزادیخواه هستند که به واقع به عنوان يك نیرو در صحنه سیاسی ایران حضور دارند.

از دید من بهترین شکل مناسبات میان دو جریان جمهوری خواهی و مشروطه خواهی در شرایط کنونی این است که این دو با حفظ باور های سیاسی و پیوند های سازمانی خود بدور از طرح موضوع تعیین نوع رژیم آینده - که گزینش آن حق طبیعی و قانونی مردم است - برای رسیدن به هدف های زیر متعهد شوند:

- ۱ - سرنگونی رژیم اسلامی
- ۲ - ایجاد شورای ملی موقت با شرکت نمایندگان سازمان ها و شخصیت های سیاسی ملی و آزادیخواه
- ۳ - تعیین دولت موقت - برای دوران گذار از سرنگونی تا استقرار حکومت قانونی
- ۴ - انجام همه پرسشی برای گزینش نوع رژیم آینده.

**پاسخ ۲ -** نظام مشروطه پادشاهی نه تنها از پایگاه مردمی ویژه خود برخوردار است - که ناشی از ملاحظات ملی، تاریخی و فرهنگی ایران میشود - بلکه بگمان من شمار هواداران آن از شمار جمهوری خواهان کمتر نیست. دلیل آن نیز روشن است مردم رژیم گذشته را - گرچه کارکرد هایش صد در صد منطبق با قانون اساسی نبود - رژیمی مشروطه و رژیم کنونی

# ما آینده را از هم امروز می سازیم

## داریوش همایون



۱ - ارزیابی شما از طیف بندی نیرو های سلطنت طلب در خارج از کشور چیست؟ لطفاً ویژگی چریانها و گرایشهای اصلی و تفاوت میان آنها را توضیح دهد.

د. ه. - طیف سلطنت طلبان به دو بخش می شود. بخش اول مشروطه خواهان هستند با برنامه سیاسی و اصول و عقاید تدوین و اعلام شده که جنبش مشروطه و پیام مشروطه خواهی را در همه ابعاد آن می پذیرند و پیش می برند. بخش دوم که باز خود را هوادار مشروطه پادشاهی می داند برنامه سیاسی مشخص ندارد و از سخنان و نوشته های سخنگویان آن بیشتر تاکید بر سلطنت پهلوی و نسلاندی و انتقامجویی بر می آید. این سخنگویان، مشروطه خواهان را متهم می کنند که مشروطه را از پادشاهی جدا کرده اند. در حالی که مشروطه خواهی یک پروژه نوگرانه (تجدد طلبانه) و یک سنت سیاسی ناسیونالیست، دمکراتیک و ترقیخواه است و از پادشاهی تعریفی تازه کرده است ولی از پادشاهی جدا نیست.

۲ - آیا بنظر شما نیرو های سلطنت طلب از پایگاه مردمی و اجتماعی در داخل کشور برخوردارند؟ اگر آری، چه دلایل ملموس و قانع کننده ای برای اثبات آن دارید؟

د. ه. - آنچه از درون ایران به بیرون می رسد - جز آنچه از زیر نظر مقامات حکومتی می گذرد - بر داشتها و سخنان افراد بیشماری است که پیوسته به ایران رفت و آمد دارند. بسیاری از این افراد از زمینه مساعد پادشاهی در ایران خبر می دهند. به نظر می رسد «آن خدا بیامرز» که «نور به قبرش بیارده» اکنون یکی از شخصیت های محبوب تاریخی ایران است، و رضا شاه مقامی در میان مردم، حتی پاره ای محافل حاکم، یافته است که از دوران محمد رضا شاه پائین تر نیست. در خارج ایران نیز هواداران پادشاهی بی مبالغه از همه بیشترند، و از آنجا که ارتباط نزدیک میان ایرانیان از هر دو سو بر قرار است، دور نیست که در ایران نیز کم و بیش بهمن گونه باشد. احتمال دارد مردم دوباره پهلوی را با پیش و پس از آن مقایسه کنند و در مجموع پادشاهان پهلوی را ارج بگذارند. نظام شاهنشاهی در ایران ریشه های ژرف تاریخی و عاطفی دارد و کم نیستند کسانی در میان مخالفان پادشاهی که پادشاهی مشروطه را به حال ایران سودمند می دانند.

رضا شاه در ۱۲۰۴ رئیس جمهور شده بود امروز لابد درباره استبداد جمهوری هشدار می دادند. اوضاع و احوال ایران در این سده با ترکیب نیرو های سیاسی (چه مدرن و چه سنتی) و تضاد میان نیاز های توسعه سریع با دمکراسی پارلمانی و نقش بر تر ابرقدرتهای خارجی، مساعد به حال دمکراسی نبوده است. پادشاهان پهلوی در اقتدار گرائی تنها نبودند. هر که در ایران قدرت را در دست گرفت کار کردن و همزیستی با مخالفان خود را ناممکن یافت - بی استثنا.

برای آنکه حکومت آینده ایران به استبداد نیفتد باید نیرو های سیاسی، طبقه سیاسی، به دمکراسی متعهد باشند و آن را بفهمند. نخستین نشانه اش آنست که مخالفان خود را، حتی آنانکه از ایشان بیزارند بپذیرند. کسانی که امروز پس از اینهمه تجربه های مرگبار تاریخی، باز حاضر نیستند با مخالفان خود بر سر اصول بنیادی جامعه دمکراتیک به توافق رسند و از سایه یکدیگر می گریزند فردا نیز گذار ایران را به دمکراسی نشوار خواهند ساخت. ما آینده را نمی توانیم تضمین کنیم. تنها پایندان (تضمین) ما آن است که از هم امروز آماده ایم با مخالفان خود بر سر پاره ای اصول بنیادی توافق کنیم. از هم امروز به تمرین دمکراسی پردازیم. ما خواهیم کوشید در آینده پادشاهی در ایران از روی نمونه اسپانیا باشد.

۳ - آیا شما پیامد انقلاب بهمن را که در جریان آن میلیونها زن و مرد در طول ماهها تظاهرات خیابانی و سپس در ۲۲ بهمن ۵۸ طی یک رفراندوم به خلع سلسله پهلوی و ختم نظام سلطنتی رای داد می پذیرید؟ اساساً ارزیابی شما از انقلاب بهمن ۵۷ چیست؟

د. ه. - پیامد آنچه راه آزادی انقلاب «بهمن» می نامد مانند آوار بر سر ایران آمده است و نیازی به پذیرفتن کسی ندارد. پادشاهی پهلوی اگر در انقلاب اسلامی، که نام شناخته شده آن انقلاب است، پایان نیافته بود امروز ما برای بازگرداندن آن پیکار نمی کردیم. اگر مقصود این است که چون در آن هنگام مردم بیشماری بر ضد شاه تظاهرات کردند یا در همه پرس ۵۸ صد و بیست در صدی از رای دهندگان به جمهوری اسلامی رای دادند دیگر نباید از پادشاهی سخن گفت البته درست نیست و ما هوادار اصل هر فرد یک رای یک بار نیستیم.

ارزیابی انقلاب اسلامی در این مختصر نمی گنجد. همین اندازه می توان

۴ - با وجود تلاش فراوان شخص شما و سایر همفکرانتان چرا سازمان مشروطه خواهان ایران اقلیت نسبتاً کوچکی از طیف نیرو های سلطنت طلب را تشکیل می دهد؟

د. ه. - همه سازمانها و گروههای خارج از ایران اقلیت کوچکی از هواداران خود را در برمی گیرند - هر سازمانی چنین است. مشکلات سازمان دادن به توده پراکنده و سردرگم و دست به گریبان ایرانیان خارج منحصر به سازمان مشروطه خواهان ایران نیست. با اینهمه سازمان در کمتر از دو سال توانسته است بیست و چند شاخه در آمریکا و اروپا برپا کند که کوچکترینشان ۲۵ عضو دارد (حد اقل لازم برای تشکیل شاخه) و این علاوه بر هسته هایی در بسیاری از شهر های دیگر است. در همین سال ۹۵ دو بار در ۲۲ بهمن و در دو دهه نخستین مرداد شاخه های سازمان هزاران تن را در مراسم گوناگون خود گرد آورده اند. در دالاس و سان آنتونیو (تگزاس) در چند ماهه گذشته شاخه های سازمان با دعوت از پادشاه بزرگترین گروههایی ایرانیان را در آن شهر برپا داشتند.

۵ - با در نظر گرفتن واقعیت بالا و با توجه به اینکه هدف این طیف ها بازگرداندن خاندان پهلوی و مشخصاً آقای رضا پهلوی به پادشاهی ایران است، آیا فکر نمی کنید که اگر روزی در یک انتخابات آزاد، اکثریت مردم به رژیم مشروطه سلطنتی رای بدهند باز دیگر به همان ترتیبی که محمد رضا شاه از موقعیت یک جوان دمکرات به شاه مستبد تبدیل شد آقای رضا پهلوی نیز به همان سرنوشت دچار شود؟

د. ه. - اینکه پادشاهی در آینده ایران امکان دارد به استبداد بگراید فرضی است که درباره هر نظام حکومتی می توان کرد. استبداد ویژگی نظام پادشاهی نیست. اگر

گفت که در آن انقلاب - در يك دوره شش ماهه - رهبری سیاسی و دستگاه حکومتی نایستاد و کشور را در سینی زرین به آخوند ها پیشکش کرد. رهبری مذهبی استوار ایستاد و چنانکه همواره پیش می آید، نخست مخالفان رژیم و سپس مردان و سرانجام هواداران آن را بر گرد خود آورد. نیرو های چپ و به اصطلاح ملی و لیبرال نیز از همان آغاز به زیر عیای آخوند رفتند و تا اجازه یافتند در آنها ماندند تا آخوند ها قدرت خود را پابرجا گردانند و یکایک را بیرون انداختند یا پایمال کردند. موقعیت انقلابی در ۱۳۵۷ بود، مانند اکثریتی از کشور های جهان در آن هنگام و در همین هنگام، ولی انقلاب اسلامی نه اجتناب ناپذیر بود، نه لازم، و حتی اسلام نیز در آن بازنده شد.

۶ - اگر پاسخ شما به سؤال بالا مثبت است، در این صورت با وجود این که احترام به رای اکثریت و حاکمیت مردم در اساستنامه سازمان مشروطه خواهان ایران قید شده و آقای رضا پهلوی خود را بدان متمهد می داند چرا همچنان ایشان را شاه ایران می دانید و اساساً چرا سرنویشت رژیم مشروطه مطلوب خود را با خانواده پهلوی که سلطنت آنها از موجبات انقلاب بهمین و روی کار آمدن جمهوری اسلامی گرییده گره می زنید؟

د. ه. - ما هم به دلائل عاطفی رضا پهلوی را پادشاه می نامیم، هم از آنجا که اشکالی در آشکار کردن عقیده خود از هم اکنون نمی بینیم. ما می گوئیم مردم حق دارند نظام حکومتی خود را برگزینند. ما نیز حق داریم از هم اکنون آنها را فراخوانیم که به پادشاهی مشروطه و رضا شاه دوم پهلوی رای بدهند. ما نه گفته ایم که همه باید وارث پادشاهی پهلوی را پادشاه بنامند و بدانند، نه نظام حکومتی را از رای آزادانه مردم جدا کرده ایم. در پادشاهی بر خلاف جمهوری، نام و شخص و آنچه سلسله نامیده می شود اهمیت بنیادی دارد. پادشاهی امروز در ایران جدا از سلسله پهلوی و شخص رضا پهلوی، بی معنی است. اما پادشاهی و خانواده پهلوی را تنها با رویداد های انقلاب اسلامی نمی شود تعریف و قضاوت کرد.

۷ - پاور ما این است که با کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ که به سقوط حکومت دکتور مصدق انجامید نطفه انقلاب بهمین نیز بسته شد. بار این کودتا هنوز بر دوش ما سنگینی می کند و در حافظه تاریخی ملت ما زنده است. ارزیابی شما از کودتای ۲۸ مرداد چیست؟

د. ه. - میان «کودتای» ۲۸ مرداد (که به معنی کلاسیک کلمه «کودتا» نبود) و انقلاب اسلامی (که بسیار پیش از «انقلاب بهمین» بود) هیچ ارتباط مستقیمی نیست، مگر در اشتیاق هواداران مصدق به پیوستن بی قید و شرط به خمینی - در نخستین فرصت. انقلاب رویدادی پیچیده تر از آن است که تنها یک توضیح و یک علت داشته

باشد. اگر هم براین اصرار داشته باشیم، انقلاب اسلامی را با اسلام و تسلط آخوند و روخنه خوان بر جامعه ایرانی بهتر می توانیم توضیح دهیم تا ۲۸ مرداد. اما پیش از ارزیابی ۲۸ مرداد باید پرسید که منظور از اینهمه تاکید بر آن رویداد چیست؟ اگر این است که پادشاهی پهلوی به سبب آنچه ۴۲ سال پیش روی داده باید برای همیشه به فراموشی سپرده شود، در سیاست و تاریخ جای این گونه احکام و تعبیرات نیست. «گناه نخستین» را باید به کلیسا واگذاشت. هر چه هم ۲۸ مرداد بر دوش کسانی سنگینی کند امری مربوط به گذشته است و با مسئولانش به حافظه تاریخی سپرده شده است. از آنان هیچ کدام و از دست درکارانش جز چند تنی زنده نیستند. بد و خوب ۲۸ مرداد را باید به بحث تاریخی گذاشت که جای آن نیز هست.

اگر می خواهند از تکرار ۲۸ مرداد جلوگیری کنند، اوضاع و احوال آن زمان را دیگر نمی توان بازآفرید. نه ۲۸ مرداد تکرار شدنی است، نه ۲۲ بهمن، نه هیچ روز تاریخی دیگری. این اشتباهی بود که نیرو های چپ در نخستین سالهای جمهوری اسلامی کردند. آنها چنان چشمان نگران خود را به امریکا - امریکای آن روز های کارتر! - دوخته بودند که موقعیت واقعی خود و کشور را ندیدند و قربانی بازی خمینی شدند. آنها در پای دیوار سفارت امریکا شادی کنان، ندیدند که سیاست و تاریخ به چه شتابی دور می شد.

شاید هم قصد این است که از ۲۸ مرداد برای جلوگیری از بازگشت پادشاهی به ایران بهره برداری کنند که حق دارند و بحثی نیست. ولی امروز که قاعدتاً اولویتهای ما نباید جنگهای هفتاد سال و چهل سال و بیست سال پیش باشد، می توانیم در عین به یاد داشتن و یادآوری ۲۸ مرداد، جای واقعی آن را در بحث سیاسی - تاریخی خود بشناسیم. این گونه که ۲۸ مرداد مرکز بحث سیاسی و میدان جنگ پاره ای محافل و گروهها شده است نه برای پیکار ملی ما سودی دارد و نه به تصویر ذهنی و اعتبار دست در کاران این کشاکشها کمکی می کند. مردمی که امروز شان را بر آتش و فرمایشان را بر باد می بینند و جمعیتی که نود در صد آن ۲۸ مرداد را ندیده است درباره این بحثها و دل مشغولی ها چه خواهند گفت؟ چند در صد مردم ایران سودا زده ۲۸ مرداد هستند؟

ما از گفتگو درباره ۲۸ مرداد نمی گریزیم، بار ها پیشنهاد کرده ایم سمیناری برای بررسی آن بگذارند یا دادگاهی برای محاکمه آن برپا دارند و پس از آن اندکی هم در کار اکنون و آینده ایران بگذارند. ولی حاضر نیستیم با هیچ کس بر سر ۲۸ مرداد یا ۲۲ بهمن یا هر روز دیگری در تاریخ ایران مبارزه کنیم. فردا که پای رای گیری به میان آمد هر کس هر بهره ای می خواهد از گذشته خودش و دیگران بگیرد.

۲۸ مرداد رویدادی تاسف آور در تاریخ معاصر ایران بود و مانند ۲۲ بهمن نه ضرورتی داشت، نه اجتناب ناپذیر بود؛ و مسئولیت آن، کم یا زیاد، دامن همه طرفهای را می گیرد. اگر ۲۸ مرداد پیش نمی آمد شبکه نیرومند نظامی و غیرنظامی شوروی در ایران مصدق را به همان آسانی آن روز سرنگون می کرد و تجزیه ایران حتمی می بود. در ۲۸ مرداد جنگ با مصدق نبود، بر سر مصدق بود؛ چه کسی او را زود تر بردارد. شوروی از يك سو و امریکا و انگلستان از سوی دیگر بر سر ایران زورآزمایی می کردند. یکی نیرومند تر بود و مانند ۲۴ آذر برنده شد. نیرو های سیاسی ایران خود

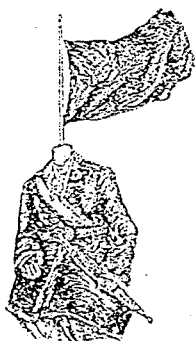
نتوانستند با هم کار کنند و چشمها هم به سیاست خارجی دوخته شده بود، تا جایی که هر اختلاف نظر سیاسی را برچسب خیانت و مزدوری می زدند. در ارزیابی ۲۸ مرداد اینها را نیز باید در شمار آورد و نیز تفاوتهاى عبرت انگیز واکنش مردم را در يك سال پیش از آن، در ۲۰ تیر، با ۲۸ مرداد که جز گارد شخصی نخست وزیر هیچ کس انگشتی به دفاع از او بلند نکرد. روزولت و روهاس و چند هزار دلاری که خرج کردند همه داستان ۲۸ مرداد نیست.

۸ - واقعیت این است که سلسله پهلوی چه رضا شاه و چه محمد رضا شاه، هر دو در سایه کودتا که طراح آنها خارجیها بودند بر سر کار آمدند و میانی مشروطه را زیر پا گذاشتند. چگونه است که سازمان مشروطه خواهان ایران برقراری مشروطه و آزادی و دمکراسی را به مردم ایران وعده می دهد ولی نسبت به مشروطه کفشی پادشاهان پهلوی سکوت اختیار می کنند.

د. ه. - بخش اول این پرسش ساده کردن بیش از اندازه تاریخ است. چگونگی روی کار آمدن پادشاهی پهلوی دوران ۶۰ ساله آنان را با همین سانگی نمی توان برگزار کرد. رضا شاه و محمد رضا شاه همه میانی مشروطه را زیر پا نگذاشتند. یکپارچگی و یگانگی ملی عدالت اجتماعی نیز از میانی جنبش مشروطه خواهی بود و پادشاهان پهلوی از آرزو های رهبران آن جنبش بسی فرا تر رفتند. در تاریخ دوران مشروطه نیز بازنگری لازم است.

ما در برابر زیر پا گذاشتن عنصر آزادیخواهان مشروطه در دوران پهلوی سکوت نمی کنیم که عموم گرایشها و گروههای سیاسی، و همه فرهنگ سیاسی جامعه در آن انباز بودند. امید ما بر این است که با تلاش همگانی ما جامعه ایرانی - پس از هفت دهه دوران مشروطه و ۱۷ سال انقلاب و حکومت اسلامی - به پایه ای برسد که بتواند همه «پروژه» مشروطه خواهی و همه ابعاد مشروطه را تجربه کند. همه نیرو هائی که با آزادی و دمکراسی در ایران سرسازگاری نداشتند شکست خورده اند و زمان دمکراسی در ایران فرا رسیده است.

مشروطه خواهان سهم خود را در بازاندیشی تاریخ معاصر ایران ادا کرده اند و می کنند و انتظار دارند دیگران





نیز در پی آن نباشند که سهم خود را در شکستهای تاریخی این دوران به گردن دیگران اندازند یا با برداشتن اسلامی از نام انقلاب در پی سپیدکاری گذشته ها باشند. ما همه باید بگوئیم که صد ساله گذشته و جای خود را در آن، چنانکه بوده است، ببینیم.

این گرایش که به «کپسول» کردن تاریخ اخیر ایران، ساده کردن و کلیشه کردن آن هست و از نخستین سالهای پس از رضا شاه آغاز شد به عنوان ترفند تبلیغاتی کاربرد های خود را دارد، ولی نه به حال بحث سیاسی ما سودمند است، نه بررسی تاریخی ما. انقلاب و جنبش مشروطه و دوران پهلوی را نباید تنها در حکومت پارلمانی خلاصه کرد. دوران پهلوی را تنها با آبروتساید و روزولت نباید توجیه داد. انقلاب اسلامی را تنها نتیجه ۲۸ مرداد یا مسئولیت محمد رضا شاه نباید شمرد.

۹ - شما از بازیگران مهم رژیم گذشته بودید و تا پایان به آن وفادار ماندید. چه عواملی موجب شدند که پس از انقلاب تحول بهمن چشمگیری در تفکر شما در جهت باور به دموکراسی و رژیم واقعی مشروطه بوجود آید؟

د. ه. - من تا دهه سی (پنجاه) اعتقادی به دموکراسی در ایران نداشتم. بررسی تاریخ پنجاه ساله پیش از آن مرا متقاعد کرده بود که دموکراسی به حال نیاز های توسعه در جامعه ای همچون ایران و با آنهمه مخاطرات از خارج، که دل مشغولی اصلی من بود، سودمند نیست. با آغاز اصلاحات برداشته اجتماعی آغاز دهه چهل - شصت منظره سیاسی ایران دگرگون شد. سیاست در ایران در دو دهه پس از جنگ جهانی دوم زیر تاثیر دو عامل عمده بود: نخست، رقابت بلوکهای شرق و غرب بر سر ایران، که یکی می خواست آن را در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی خود بگنجانند - دست کم نیمه شمالی آن را - و دیگری می خواست در زنجیره دفاعی خود که از آسیا تا امریکا را دربرمی گرفت وارد کند. این رقابت پس از پایان اشغال ایران، که شاهکار دیپلماتیک هیات حاکمه سنتی ایران در سالیهای پایانیست بود، توسط نیرو های سیاسی وابسته قدرتهای خارجی، با آنها که امید به پشتیبانی آن قدرتها داشتند دنبال شد.

دوم، پیکار قدرت میان هیات حاکمه بازمانده نظام فتووالی ایران پیش از انقلاب مشروطه و شاه که اصلاحات ارضی نبردگاه اصلی آن بود.

اصلاحات ارضی، هیات حاکمه سنتی را درهم شکست و ترکیب سرامدان سیاسی ایران را دگرگون ساخت (ورود گسترده نسل تازه تکنوکراتها به میدان سیاست و حکومت از آن زمان آغاز شد). شاه که پیش از آن هواداران مصدق و حزب توده را در ۱۳۲۲ شکست داده بود و بار دیگر در ۴۱ - ۱۳۴۰ آنان را شهادت کرده بود در ۱۳۴۲ پیروزیهای خود را با شکستن شورش خمینی کامل گردانید. برنامه اصلاحات او از پشتیبانی مردم برخوردار بود و از داخل و خارج هیچ خطر جدی او و کشور را تهدید نمی کرد. دیگر هیچ موجی برای تمرکز قدرت در دستهای شاه نمی بود. آزاد شدن نیرو



نقش جمع آوری کننده و رهبر را ایفا کند. تصدیق می کنید که در صورت ائتلاف سیاسی جمهوریخواهان با سلطنت طلب ها عملاً همه نیرو ها تحت رهبری رضا پهلوی قرار خواهند گرفت که برای جمهوریخواهان قابل قبول نیست. نظر شما در قبال این مساله چیست؟

د. ه. - اگر قرار بر «کنار گذاشتن» نوع نظام آینده کشور باشد از جمهوریخواهی نیز سخنی نباید گفت. اگر می توان جمهوریخواه بود، مشروطه خواه طرفدار پهلوی نیز می توان بود. اصلاً ائتلاف یا همکاری یا همراهی تنها در میان دگراندیشان و کسانی که با هم اختلاف دارند پیش می آید. ما اگر همه یک چیز می خواستیم نیازی به این چیز ها نمی داشتیم. به همین دلیل ما هوادار همراهی شدن جمهوریخواه و مشروطه خواه طرفدار پهلوی و راست و چپ در پیکار با جمهوری اسلامی هستیم. ولی هدف منفی نه برای مبارزه بسمند است و نه برای همکاری و همراهی. برای آینده ایران بهتر خواهد بود که بر سر اصولی که به اصطلاح قواعد بازی سیاسی را تشکیل دهد و کسی به هیچ بهانه از آن در نگذرد همراهی شویم - یکپارچگی و یگانگی ایران، مردمسالاری و چندگانگی سیاسی و اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاقهای آن.

وارث پادشاهی پهلوی اگر می خواهد به عنوان گردآورنده نیرو ها عمل کند از اعتقاد او به پادشاهی مشروطه برمی خیزد. او نمی خواهد رهبر سازمان و گروهی باشد و دیگران را از هر گرایش به سازماندهی و برگزیدن رهبران خود فرا می خواند. بسیاری از سلطنت طلبان در این سالها بر سر همین که حاضر نیست رهبری مبارزه را در دست گیرد یا چنان وانمود کند که گوئی بر تخت رضا شاه و محمد رضا شاه نشسته است به او تاخته اند.

سازمان مشروطه خواهان ایران مستقل است و رهبریش را گروهی که از سوی اعضای آن انتخاب شده است بر عهده دارد. سازمان به نقشی که پادشاه برای خود می شناسد احترام می گذارد و با این اندیشه که همه چیز را از یک نفر بخواهند مبارزه می کنند. اگر جمهوریخواهان دعوت به همراهی و همکاری کنند آن دعوت را بی هیچ ملاحظه اینکه عملاً رهبری آنها برقرار خواهد شد خواهد پذیرفت. هرگونه همکاری یا ائتلاف با حفظ هویت و تفاوتهای سازمانها و گروهها خواهد بود. من هیچ دلیلی نمی بینم که پذیرفتن مشروطه خواهان در پیکار مشترک از سوی جمهوریخواهان، گروههای جمهوریخواه را «عملاً تحت رهبری رضا پهلوی» قرار دهد که حقا «برای جمهوریخواهان قابل قبول نیست».

مشروطه خواهان پابرجا ترین هواداران همکاری همه نیرو های ملی و آزادیخواه در پیکار رهائی و بازسازی ایران هستند، ولی چنان همکاری به چشم پوشی از پادشاهی و کنار گذاشتن وارث پادشاهی پهلوی نمی آرد. ما باید اعتماد به نفس پیدا کنیم و با دست کم اجازه ندهیم چنین مبارزه ای حیاتی، فدای ملاحظاتی مانند بیم تحت الشعاع قرار گرفتن شود.

های تولیدی جامعه، بازگشائی نظام سیاسی را لازم داشت تا حرکت ایران را بسوی یک جامعه توسعه یافته تند تر سازد.

از آن هنگام بود که من هوادار باز شدن گام به گام - از موضع قدرت و کنترل شده - سیاست و حکومت شدم و تا پایان بر این باور ماندم. چنانکه در مقاله ای در ۱۳۴۱ نوشتم جامعه ایرانی می بایست دموکراسی را در عمل بیاموزد - مانند شنا کردن که آموزش قبلی ندارد و تنها در آب می توان آموخت. آن سالهایی بود که بحث درباره نا آماده بودن جامعه ایرانی برای دموکراسی رواج تمام داشت. با گذشت زمان و فراوان تر شدن نشانه های فساد سیاسی که فرا آمد آن ناگزیر تمرکز قدرت است بیشتر به رابطه میان توسعه همه جانبه و توقف ناپذیر با دموکراسی پی بردم. بازگشت به ریشه های انقلاب مشروطه از همان هنگام برای من آغاز گردید. در نوشته ای زیر عنوان «انقلاب نا تمام ایران» در آن سالها که آوازه ای بلند یافت خواستار افزودن عنصر دموکراتیک بر ستاورد های اجتماعی و اقتصادی دوران مشروطه شدم که به نظرم زمانش رسیده بود.

اما در ایران دهه های ۴۰، ۵۰ / ۶۰ و ۷۰ دموکراسی مدافعان اندکی داشت. رویارویی و دشمنی و مبارزه تا پایان، جانی برای سیاستهای همراهی (کنسائوئل) نمی گذاشت. حکومت و نیرو های مخالف بدترین گرایش یکدیگر را تقویت می کردند. آنها که در میانه بودند یا مانند خلیل ملکی از دو سو زیر حمله بودند، یا از میدان بدر می رفتند، و یا به شمار روزافزون به ساختار سیاسی نوینی که جای نظام سنتی را می گرفت و موج بازسازی که ایران را برای همیشه دگرگون کرد می پیوستند.

پس از انقلاب اسلامی جای تردید برابرم نماند که دموکراسی و قرار دادن فرد انسانی در مرکز گفتمان (دیسکور) و فعالیت سیاسی پادزهر تباهی هائی است از درون جامعه ایرانی و طبیعت واپس مانده آن سرچشمه می گیرد. پدران جنبش مشروطه این را دریافته بودند ولی اسپایش را نداشتند. ما این صد ساله را پیش آمده ایم و اسپایش را داریم - اگر همتش را داشته باشیم.

۱. - لازمه ائتلاف سیاسی جمهوریخواهان با مشروطه خواهان هوادار پهلوی کنار گذاشتن الزامی نوع نظام آینده کشور است. اما هم آقای رضا پهلوی و هم شما ایشان را شاه ایران می دانید و برای بازگرداندن تاج و تخت به او فعالیت می کنید. آقای پهلوی در بیانات خود از موضع شاه ایرانیان می خواهد

# مفاهیم قدرت و قهر از دیدگاه هانا آرنت

ب. شباهنگ

را در تاثیر گذاری فرمان بدانیم، منطقیاً باید مانند مائوتسه دون نتیجه بگیریم که: «نیرومند ترین قدرت از لوله تفنگ بیرون می آید». در اینجاست که هانا آرنت به درستی این پرسش را مطرح می سازد که: «پس چه تفاوتی است میان فرمان يك مأمور پلیس و يك تبهکار مسلح»؟

هانا آرنت پس از قیاس تعاریف و تعابیر مشابهی که در میان متفکرین فلسفه سیاسی در مورد مفاهیم قدرت و قهر و زور و اقتدار و غیره رایج است، نتیجه می گیرد که: «به نظر می رسد که علیرغم سطح دانش سیاسی امروزین، زبان علمی ما به تفکیک مفاهیم کلیدی میان «قدرت»، «زور»، «نیرو»، «اقتدار» و «قهر» که همگی پدیده های کاملاً متفاوتی هستند، نمی پردازد» (۵)

آنچه که در این زمینه مورد انتقاد هانا آرنت است، اینست که این اختلاط معانی، حتی در تئوریهای سیاسی نیز به چشم می خورد و گرنه به کارگیری این مفاهیم مختلف به جای یکدیگر در زبان روزمره کار غریبی نیست. سپس هانا آرنت به تقسیم بندی و تعریف دقیق مفاهیم یاد شده می پردازد. از دیدگاه او:

«قدرت» قابلیت است انسانی، نه فقط برای انجام عملی، بلکه برای اتفاق میان انسانها و اقدام مشترک آنان» (۶). بنا براین تعریف، هیچگاه نمی توان قدرت را متعلق به يك فرد دانست، بلکه قدرت همواره دارای شرعی اجتماعی است و در اختیار يك گروه می باشد و مادامی که این گروه متحد است، قدرت آن پایرجاست. برای مثال وقتی می گوئیم فلان شخص دارای قدرت است، به این معناست که وی از طرف جمعی مسئولیت یافته است تا به نام آنان دست به اقدام بزند و لذا بدون حمایت گروه، قدرت وی معنی ندارد. بنابراین اگر در زبان محاوره از فرد یا شخصیت قدرتمند یاد کنیم، منظور مان بیشتر شخصیت زورمند است و نه شخصیت دارای قدرت.

زیرا زور برخلاف قدرت همیشه ویژگی فردیست و آنرا می توان با کیفیت مشابه در اشیاء یا افراد دیگر سنجید. زور فردی را هیچگاه یارای ایستادگی در برابر قدرت جمع نیست. در مورد نیرو که آنرا اغلب با زور یکسان می گیرند، وی بر این نظر است که آنرا می توان از مختصات پدیده های طبیعت (نیروی طبیعی) دانست.

هانا آرنت اقتدار یا مرجعیت (آتوریته) را از نظر معنی دشوار ترین ارزیابی می کند و امکان سوء استفاده از آن را از پدیده های دیگر بیشتر می داند. آتوریته از نظر او می تواند هم ویژگی فردی و هم ویژگی يك نهاد باشد. آتوریته فردی را برای مثال می تواند در مناسبات میان پدر و مادر و فرزندان و یا عمی و شاگرد دید. آتوریته به مثابه نهاد را می توان در هیرارشی نهاد های مذهبی مانند کلیسای کاتولیک و یا ساختار های نظامی دید. «مشخصه آتوریته، به رسمیت شناختن بی چون و چرای آن توسط کسانی است که از آنها فرمانبری و حرف شنوی انتظار می رود. آتوریته نیازی به جبر یا اقناع ندارد. برای مثال، اگر پدری فرزند خود را تنبیه بدنی کند و یا برای متقاعد ساختن او صرفاً به استدلال متوسل شود، در هر دو صورت اعمال آتوریته نکرده است. رفتار او در مورد اول دیکتاتور منشانه و در مورد دوم دمکراتیک است و این دو روش هر دو ناقض آتوریته هستند. تأمین و استمرار آتوریته نیازمند احترام بی چون و چرا به يك شخص یا يك نهاد است. خطرناکترین دشمن آتوریته، مخالفت با آن نیست، بلکه بی توجهی و عدم التفات نسبت به آنست» (۷).

سرانجام مفهوم قهر است که به عقیده هانا آرنت، همواره نیازمند ادوات و ابزار است. شاید بتوان نزدیکترین مفهوم به پدیده قهر را زور نامید. زیرا وسایل اعمال قهر مانند سایر ابزار در خدمت آنند که زور اعمال کننده آن را افزایش دهند و در واقع وسایل اعمال قهر چیزی جز ابزاری برای اعمال زور نیستند. برای مثال يك نفر می تواند با مسلسل دستی خود جمع بزرگی را در حالت آچمز نگه دارد و اگر بجای مسلسل سلاحی چون بمب اتمی را در نظر بگیریم، با اتکاء به آن می توان موجبات رعب میلیونها انسان را فراهم آورد و با آنان به زبان زور سخن گفت و بدینسان اعمال قهر کرد.

هانا آرنت، فیلسوف و متفکر آلمانی، در سال ۱۹۰۶ در هاننور به دنیا آمد. در جوانی در دانشگاههای ماربورگ و فرایبورگ به تحصیل فلسفه پرداخت و در مکتب استادانی چون مارتین هایدگر و کارل یاسپرس آموزش یافت و سرانجام به اخذ دکترای فلسفه نائل گشت. با عروج فاشیسم در آلمان، دوران پیگرد و دربدری او نیز آغاز گشت و سرانجام مجبور به جلائی وطن گردید. نخست به پاریس و سپس به آمریکا مهاجرت کرد. او در اکثر دانشگاههای معتبر آمریکا به تدریس فلسفه پرداخت و از خود آثار فلسفی - سیاسی با ارزشی چون «قدرت و قهر»، «عناصر و منابع حکومت توتالیتر»، «درباره انقلاب»، «حقیقت و دروغ در سیاست» و غیره به یادگار گذاشت. هانا آرنت در سال ۱۹۷۵ در نیویورک چشم از جهان فروبست.

او در معروفترین رساله فلسفی - سیاسی خود تحت عنوان «قدرت و قهر» (۱) با دقتی موشکافانه و کم نظیر به بررسی نقش قدرت و قهر در زندگی اجتماعی پرداخته است. خود او علت چنین پژوهشی را ناروشنی مفاهیمی چون «قدرت» و «به ویژه «قهر» ذکر می کند که محتوای آنان در بسیاری از فلسفه های سیاسی معاصر مبهم و تاریک مانده است. او یادآور می شود که موضوع قهر در بررسی های سیاسی یا اجتماعی، به ندرت به مثابه پدیده ای مستقل مورد توجه قرار گرفته است و علت را نیز در یکسان گرفتن مفاهیم قهر و قدرت می داند که از نظر او در واقع دو پدیده کاملاً متفاوت و حتی متقابلند: «هنگامی که با دقت به ادبیات کثیری که در توضیح پدیده قدرت وجود دارند، نظر می افکنیم، به سرعت درمی یابیم که مساله قهر درست به این دلیل مورد توجه قرار نمی گیرد، زیرا که همه صاحب نظران از چپ تا راست در این مساله اتفاق نظر دارند که قدرت و قهر مفاهیم واحدی هستند و یا به عبارت دیگر، قهر چیزی نیست جز بارز ترین تجلی «قدرت» (۲).

هانا آرنت برای مستقل ساختن این ادعای خود، به نقل قولی از «رایت میلز» صاحب نظر علوم سیاسی اشاره می کند که معتقد است «سیاست سراسر پیکار برای کسب قدرت است و اوج قدرت نیز چیزی جز اعمال قهر نیست». آرنت یادآور می شود که این نظر میلز در واقع دنباله روی از «ماکس وبر» و تعریف مشهور او از دولت است که گفته بود: «دولت یعنی مناسبات سلطه گرانه انسانها بر انسانها که بر وسائل مشروع (یا به ظاهر مشروع) قهرآمیز استوار است» (۳) و سپس می افزاید، در واقع ماکس وبر نیز در این زمینه دقیقاً به تأیید نظر تروتسکی در مذاکرات صلح پرست لیتوفسک پرداخته است که گفته بود «هر دولتی بر قهر استوار است».

در واقع امر نیز این قرابت فکری در مورد مساله قهر عجیب می نماید، چرا که یکی دانستن قدرت سیاسی و قهر سازمان یافته دولتی تنها هنگامی مفهوم می یابد که انسان چون ماکس معتقد باشد که «دولت ابزار سرکوب در دست طبقه حاکم است». اما عجیب تر اینست که این برداشت یکسان، در میان اکثر صاحب نظران غیر ماركسیست و کسانی که دولت را صرفاً نهاد روینائی جامعه نمی دانند نیز به چشم می خورد. هانا آرنت به نمونه هائی اشاره می کند که اطلاع از آنها خالی از فایده نیست. برای مثال برتراند رو ژونل جنگ را اقدامی می داند که «به ذات دولت مربوط است». ماکس وبر گامی فرا تر نهاد و ادعا می کند که «مشخصه ویژه دولت، داشتن انحصار در اعمال قهر مشروع فیزیکی است». در اینجاست که هانا آرنت با زیرکی می پرسد: «پس آیا به این ترتیب باید پایان قهر نظامی را به منزله پایان سازمان دولتی تلقی کرد؟ و آیا پایان یافتن منازعات نظامی میان دولتها به معنای پایان یافتن این دولتها نیست؟» (۴)

زمانی ولتر در تعریف مفهوم قدرت گفته بود: «قدرت یعنی مجبور کردن دیگران برای انجام عملی که میل من است» و ماکس وبر این تعریف را به این شکل تکمیل نموده بود: «قدرت یعنی هر امکانی که در چارچوب يك رابطه اجتماعی بتوان اراده خود را علیرغم مقاومت دیگران تحمیل نمود» و باز ژونل: «فرمان و اطاعت، بدون این دو قدرت معنی ندارد». حال اگر سرشت قدرت

هانا آرنت در رساله یاد شده، پس از تدقیق مفاهیم فوق الذکر، به بررسی ژرف تر مفاهیم قدرت و قهر و تفکیک موشکافانه آنها می پردازد. همانطور که دیدیم، در نزد اکثر نظریه پردازان فلسفه سیاسی، اختلاط معانی عجیبی در مورد قدرت و قهر به چشم می خورد و بیشتر آنان در این مسأله متفق القولند که قهر چیزی نیست جز بارز ترین تجلی قدرت. اما برای هانا آرنت میان قدرت و قهر تفاوت ماهوی وجود دارد: «یکی از تمیین کننده ترین تفاوت های میان قدرت و قهر اینست که قدرت همیشه وابسته به تعداد است، در حالیکه قهر تا درجه معینی مستقل از تعداد عمل می کند، چرا که قهر متکی بر ابزار است» (۸).

برای روشن شدن این تفاوت کفایت افراطی ترین حالت هر یک از این دو مفهوم را در نظر بگیریم. افراطی ترین حالت قدرت را می توان در ترکیب همه در برابر یک نفر متجلی ساخت و افراطی ترین شکل تجلی قهر در ترکیب یکی در برابر همه به چشم می خورد و این نومی هرگز بدون ابزار و وسایل اعمال قهر ممکن نخواهد بود. البته چنین مثالی بیشتر خصصت نمادین (سمبولیک) دارد و به خودی خود توضیح روشنی در مورد تفاوت ماهیت قدرت و قهر نمی دهد. هانا آرنت در این رابطه موفق می شود با درایت سیاسی شگرف خود و با بررسی رایبه «هدف و وسیله» بر این ناروشنی پرتو افکند: «قهر دارای طبیعتی ابزارمند است و مانند همه وسائل و ادوات همیشه نیازمند هدفی است که آنرا هدایت کرده و استفاده از آن را توجیه نماید. و آنچه برای توجیه خود نیازمند چیز دیگریست، خصصت کاربردی دارد ولی هیچگاه تمیین کننده نیست» (۹).

از این نقل قول می توان نتیجه گرفت که ماهیت قدرت را نمی توان با بدله قهر توصیف کرد. قهر بر خلاف قدرت دارای طبیعتی تخریبی است و نه سازنده. هدفی که با قهر قابل دسترسی است، نیازمند ابزاری است که خصصت مخرب، رعب آور و زورگویانه دارد. اما این امر برای قدرت صدق نمی کند. قدرت خصوصیت فردی نیست و تنها هنگامی پدید می آید که انسانها متحد شوند. قدرت نیازمند فضای صلح آمیز و اعتماد متقابل است، در حالیکه قهری که با وسائل قهر آمیز ایجاد می شود، سرشار از ترس و اضطراب و بی اعتمادیست. هانا آرنت این تفاوت را به طرز درخشانی جمع بندی می کند: «در قاموس سیاسی کافی نیست بگوئیم که قدرت و قهر یکی نیستند. قدرت و قهر نقطه مقابل یکدیگرند. در جایی که یکی از این دو به طور مطلق حاکم است، دیگری حضور ندارد. قهر هنگامی در دستور کار قرار می گیرد که قدرت در خطر باشد. اگر سرنوشت قدرت را در گرو قهر بگذاریم، هدف نهایی بطور همزمان پایان کار است، یعنی نابودی قدرت، بنابراین حتی نمی توان گفت که نقطه مقابل قهر، عدم خشونت است و طبیعتاً صحبت از قدرت «بدون خشونت» نمی تواند معنا داشته باشد.» در جای دیگر: «قهر می تواند قدرت نامی ناپود سازد، ولی هیچگاه قادر به ایجاد آن نخواهد بود. چیزی که از لوله تفنگ بیرون می آید، می تواند فرمان مؤثری باشد که اطاعت فوری و بی چون و چرا طلب می کند، اما از لوله تفنگ هیچگاه قدرت بیرون نخواهد آمد» (۱۰).

با توجه به نقل قولهای بالا می توان گفت که قدرت در جهان بینی هانا آرنت دارای ذاتی اجتماعیست و از پیوند داوطلبانه نیرو های انسانی ناشی می شود. عناصر سازنده قدرت، مردم و اراده و اقدام مشترک آنانست. فرد و یا حتی گروهی ناموافق و پراکنده، در چنین نگرشی، دارای قدرت نیستند. زیرا منبع پدیدایش و پویای قدرت مرابوده آزاد انسانها با یکدیگر و اتفاق نظر و اقدام مشترک آنانست. هانا آرنت می گوید: «قدرت نیازی به توجیه خود ندارد، زیرا امریست فی نفسه و در ذات جوامع انسانی وجود دارد. اما قدرت نیازمند مشروعیت است، مشروعیت قدرت اما مبتنی بر اهداف یا وسائلی که یک گروه اجتماعی بکار می گیرد نیست، بلکه از منبع قدرت که با تشکیل گروه به وجود می آید، ناشی می شود. قدرت برای مشروعیت خود به گذشته متوسل می شود، در حالیکه هدفی که وسیله را توجیه می کند، امریست مربوط به آینده. قهر را می توان توجیه کرد، اما هرگز نمی توان برای آن مشروعیت قائل شد» (۱۱).

هانا آرنت در بخش دیگری از رساله خود به موضوع «از خودبیگانگی قدرت دولتی» می پردازد. به عقیده او این امر هنگامی صورت می پذیرد که دولت قانونی، به مثابه نهاد اعمال اراده مردم، از راه راست منحرف شود و دولتمردان برای حفظ حاکمیت بی پشتوانه خود، تدریجاً قهر را جانشین قدرت سازند. او می گوید: «آنچه که به نهاد ها و قوانین یک کشور، قدرت می بخشد، پشتیبانی مردم است که در واقع خود نیز تداوم میثاق اولیه ایست که این نهاد ها و قوانین را به وجود آورده است. در یک دولت قانونی با نمایندگان پارلمانی، مردم حاکمان واقعی هستند و بر کسانی که حکومت می کنند، تسلط دارند. تمام نهاد های سیاسی که مظهر و تبلور قدرتند، به محض اینکه حمایت و پشتیبانی توده های مردم را از دست بدهند، رو به انجماد و

فروپاشی می گذارند» (۱۲).

به بیان دیگر، هنگامی که یک نهاد اجرائی، خواه رهبری یک حزب باشد یا یک حکومت، دیگر مورد اعتماد و حمایت انتخاب کنندگان خود نباشد، به طور قانونمند قدرت خود را از دست می دهد. این قدرت از دست رفته را با هیچ وسیله دیگری نمی توان چیران کرد مگر بازگرداندن قدرت به منبع اصلی آن یعنی مردم و کسب اعتماد دوباره آنان. این نیز در واقع اصل اساسی همه نظامهای دمکراتیک است: احیای دوباره قدرت از طریق انتخابات و رای مردم. حال اگر حکومتی از این کار سر باز زند، ناچار است برای حفظ موقعیت خود به ابزار دیگری متوسل شود و در واقع قهر را جانشین قدرت از دست رفته سازد. در اینصورت این اولین گام در جهت نابودی کامل قدرت اولیه خواهد بود. گامهای بعدی یعنی تحدید آزادی، پیگرد دگراندیشان و از بین بردن زندگی مسالمت آمیز اجتماعی بطور اجتناب ناپذیری برداشته خواهند شد.

بدینسان کل جامعه به ورطه بحران عمیقی کشیده می شود و به عبارت دیگر جنگ تمام عیار قهر علیه قدرت و مسخ و میان تهی شدن کامل نهاد های قدرت آغاز می شود. در چنین حالتی به گفته هانا آرنت: «می توان قهر را جانشین قدرت ساخت و حتی به پیروزی موقت رسید. اما بهائی که باید برای این پیروزی پرداخت بسیار گزاف است. چرا که در این حالت، نه تنها مردم تاوان سنگینی می پردازند، بلکه حاکمان نیز این بها را از سرمایه معنوی قدرت خویش می پردازند و در واقع هر دو طرف بازنده اند.» و در جای دیگر: «آنچه که از نهاد قدرت باقی خواهد ماند، چیزی نیست جز ابزار اعمال خشونت» (۱۳). این نگرش هانا آرنت در مورد روند از خودبیگانگی قدرت، هنگامی که به تجربه انقلاب بهمن ۵۷ در مین ما نظر می افکنیم، بسیار ملموس تر می شود: حاکمیت برآمده از انقلاب که در آغاز از پشتیبانی وسیعترین توده های مردم برخوردار و دارای قدرت واقعی بود، با گذشت زمان و برای کسب انحصاری «قدرت»، تدریجاً قهر سازمان یافته را جانشین قدرت واقعی خود نمود و سرانجام به رویارویی با مردم، یعنی منبع اصلی قدرت کشیده شد. امروز با مسخ همه نهاد های قدرت در جمهوری اسلامی، از همه آنها چیزی جز ابزاری برای سرکوب و ارعاب و یا تحمیق مردم باقی نمانده است. این نهاد ها فاقد قدرت واقعی با پشتیبانی مردمی هستند. گوئی در همین زمینه است که هانا آرنت تصریح می کند: «عناصر مخرب پیروزی قهر بر قدرت، در هیچ جا روشن تر از قلمرو حکومت ترور بروز نمی کند. البته ترور همان قهر نیست. زیرا حکومت ترور هنگامی جانشین حکومت قهر می شود که این نومی پس از نابودی همه نهاد های قدرت، کناره گیری نمی کند، بلکه بر عکس کنترل مرکزی دستگاه دولتی را عهده دار می شود». با اینحال از نظر هانا آرنت: «هرگز دولتی وجود نداشته است که بتواند بطور کامل فقط بر وسایل قهر متکی باشد. حتی حکومت های تام گرا (توتالیتر) که مهمترین ابزار حکومتشان زندان، ترور پلیسی و شکنجه است، به پایه قدرتی نیازمندند که در چنین حالتی از پلیس مخفی و مزدوران خبرچین آن تشکیل می شود» (۱۴).

امروزه زندگی انسان، شدیداً تحت تاثیر رویداد های سیاسی قرار دارد. در مرکز همه این رویداد ها، قدرت سیاسی قرار گرفته است که در رساله خواندنی هانا آرنت از مسائل اصلی مورد پژوهش است. به عقیده او قدرت سیاسی پدیده ایست که از انسانها و روابط میان آنان سرچشمه می گیرد. مادامی که قدرت سیاسی محصول مستقیم اراده مردم است، زنده و پابرجاست، اما در آنجا که این قدرت ملعب دست گروهی انحصار طلب واقع شود، رو به مسخ شدن و فروپاشی می گذارد. هانا آرنت به عنوان اندیشمندی آزاده و انساندوست، در سرتاسر این اثر درخشان و ماندگار خود، منادی قدرت و مدارا و مخالف قهر و انحصار طلبی است.

توضیحات و منابع:

- ۱ - نام این اثر در انگلیسی که بطور همزمان با چاپ آلمانی آن منتشر شده است «خشونت» می باشد.
- ۲ - هانا آرنت: «قدرت و قهر»، صفحه ۳۶، چاپ آلمانی، مونیخ ۱۹۸۷
- ۳ - رجوع کنید به بند اول کتاب «سیاست به مثابه حرفه» اثر ماکس وبر، چاپ آلمانی
- ۴ - هانا آرنت: «قدرت و قهر»، صفحه ۳۷
- ۵ - همانجا، صفحه ۴۴
- ۶ - همانجا، صفحه ۴۵
- ۷ - همانجا، صفحه ۴۷
- ۸ - همانجا، صفحه ۵۰
- ۹ - همانجا، صفحه ۵۲
- ۱۰ - همانجا، صفحه ۵۴
- ۱۱ - همانجا، صفحه ۵۲
- ۱۲ - همانجا، صفحه ۵۴
- ۱۳ - همانجا، صفحه ۵۶
- ۱۴ - همانجا، صفحه ۵۶
- ۱۵ - همانجا، صفحه ۵۱

# به مناسبت پنجاهمین سالگرد ماجرای آذربایجان

بابک امیرخسروی

ماه قبل از تشکیل فرقه، شخصیت های مستقل حزبی نظیر علی امیرخیزی مسئول کمیته ایالتی، خلیل ملکی و ارشیر آوانسیان و حتی دکتر چودت را از آذربایجان بیرون می رانند و صادق پادگان، گماشته شوروی را بجای امیرخیزی، می نشانند. بنا به استاد منتشر شده از سوی فرقه، از همان روز های اوک شهرپور ۲۴، صادق پادگان با پیشه وری و شیستری، پنهانی در تماس بوده و مشغول نقشه کشی و تیانی بوده اند.

۲ - تا ۲۱ آذر ۱۳۲۴، مضمون تمام جنبش ها و حرکات مردمی برخاسته از آذربایجان، چه در انقلاب مشروطیت و چه در نهضت خیابانی، عبارت بود از آزادی برای ایران و استقلال میهن. خیابانی فلسفه قیام خود را چنین توضیح می دهد: «آزادی خواهان بر ضد دولتی قیام کرده اند که به پشتیبانی بیگانگان می خواهد در سراسر ایران یک رژیم علنی استبداد و ارتجاع تاسیس کند. و ما به هر قیمتی که تمام شود باید ایران را آزاد کنیم...» به گفته احمد کسروی، خیابانی به پیشنهاد حاج اسماعیل امیرخیزی (برادر ارشد علی امیرخیزی) در مقابله با اقدام مساوات چی ها که منطقه اران را آذربایجان نامیدند، نام آذربایجان ایران را به آژانس تبدیل نمود تا از هرگونه شیطنت احتمالی که پشت سر آن اقدام بنام آذربایجان واحد و اندیشه های پان ترکیستی نهفته باشد، مقابله کند. حال آنکه حرکت فرقه مضمون جداسری داشت. در اولین شماره روزنامه «آذربایجان» چند روز پس از انتشار اعلامیه ۱۲ شهریور، پیشه وری نوشت: «چنانچه حقه بازان تهران در اثر الهاماتی که از لندن کسب می کنند به محور آزادی ادامه دهند، ما مجبوریم یک گام فرا تر رفته و از آنجا کاملاً قطع رابطه کنیم.» و یا: «آذربایجان ترجیح می دهد به جای اینکه با بقیه ایران به شکل هندوستان اسیر درآید، برای خود ایرلندی آزاد شود!» (آذربایجان ۱۳۲۴/۱/۲۹). مقایسه مواضع خیابانی با پیشه وری تفاوت ماهوی دو جنبش را نشان می دهد.

مفاهیمی چون ایران کشوری است «چند ملیتی» (کثیر الملک) و یا ایجاد احزاب محلی با رنگ و نشان ملی و دمیدن بر آتش جدائی ها، در دیدگاهی که جدا ها و سوادی نزدیکی و همگرایی و یگانگی هستند، از همین مقطع تاریخی وارد فرهنگ سیاسی ایران شد. اتحاد شوروی از راه مطبوعات و انتشارات و ترویج نوشته های برگزیده لنین و استالین و تحریکات پشت پرده، در جا انداختن آن ها نقش اساسی داشت. حزب توده ایران با تغییر تدریجی، ولی سریع در جهت لنینیسم، طی دهه ها، طوطی وار، مبلغ این تز ها در میان جوانان انقلابی کشور شد. هیچ وقت یک بررسی جدی و اصیل از مساله ملی با ویژگی های کشوری چون ایران صورت نگرفت. به جای توجه به زندگی طولانی اقوام ایرانی زیر یک سقف و یک دولت و تاریخ مشترک، علی رغم طوفان ها و گسیختگی های ناشی از هجوم خارجی، کار ما نمونه برداری از کشور های دیگر و انطباق مکانیکی آن با شرایط و وضع خاص ایران بوده است. متأسفانه این روش تا حدی هنوز هم رواج دارد.

۴ - عوامل و کارگزاران شوروی که پشت پرده هدف های توسعه طلبانه ای را دنبال می کردند، با تردستی از ویژگی های قومی - فرهنگی مردم آذربایجان، نظیر زبان آذری، فرهنگ قومی و خلقیات آن ها، که واقعاً ویژه و اصالت دارد و از این بابت ها مثلاً با فارس ها تفاوت ماهوی دارد، نهایت سوء استفاده را کردند. به ویژه از احساسات جریحه دار شده و دل آزرده آذربایجانی ها از رفتار ناشایست و توهین آمیز حکمرانان دوران رضا شاه، بهره برداری کردند.

مسائل واقعی، نظیر آموزش به زبان مادری و توسعه فرهنگ قومی و محلی، حتی خواست تصدی و اداره امور محلی به شکل خودمختاری یا هر شکل مناسب تر دیگر، اساساً در حیطه حقوق بشر و در

یکی از رویداد های بسیار مهم تاریخ معاصر ما، پیشامد تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان در ۱۲ شهریور ۱۳۲۴ و تسخیر قدرت و تشکیل حکومت ملی آذربایجان در ۲۱ آذر همان سال است. حکومت یکساله فرقه پایان غم انگیزی داشت. دولت شوروی که بانی و حامی حکومت فرقه بود، ناگهان در آخرین لحظه (۱۹ آذر ۱۳۲۵) به پیشه وری دستور می دهد از هرگونه مقاومت در برابر ارتش مرکزی خود داری کند. سران فرقه ناچار با شتاب به سوی آذربایجان شوروی فرار می کنند، اما بسیاری از انقلابیون و مردم حامی فرقه، بی دفاع در چنگ ارتجاع و دژخیمان گرفتار می شوند.

در این جا قصد من بررسی همه جانبه موضوع نیست. من تا اندازه ای در نوشته های قبلی و به ویژه در «نقد بر خاطرات نور الدین کیانوری» به جنبه هایی از آن پرداخته ام. در این نوشته، تنها به یادآوری و تاکید چند نکته اکتفا می کنم.

۱ - تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان و خلق سلاح لشکر ۲ آذربایجان، در تبریز و لشکر ۴ ارومیه و تاسیس حکومت ملی شرایط حضور ارتش سرخ صورت پذیرفت. ارتش سرخ در شریف آباد، جلو ستون نظامی دولت ایران را گرفت و با این اقدام علناً حمایت خود را از حکومت جدید آذربایجان به رخ جهانیان کشید. اگر تمهیدات قبلی نبود و برنامه تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان و برپائی حکومت به ابتکار و نقشه دولت اتحاد شوروی استوار نبود، هرگز امکان نداشت میر جعفر پیشه وری با چند نفر بتوانند در کمتر از چهار ماه، علی رغم سازمان ایالتی حزب توده ایران با ۶۰ هزار عضو و مخالفت کمیته مرکزی، به چنان نیروی میدل شوند و حکومت تشکیل دهند.

۲ - کمیته مرکزی حزب توده ایران بکلی از ماجرا بی خبر بود. لذا اولین عکس العمل او مخالفت با تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان در ایالتی بود که ۶۰ هزار عضو داشت و سندیکی کارگری نویست هزار نفری را رهبری می کرد. رهبری حزب تقسیم حزب واحد سرتاسری به احزاب منطقه ای با خواست های ملی را، تکه پاره کردن جبهه آزادی - ضد استعماری می دید. و در آن ارض و احوال، مبارزه برای دموکراسی در ایران و علیه استعمار را بر هر خواست دیگر مقدم می شمرد و از این منطق حرکت می کرد که بدون بستنایی به دموکراسی و برقراری حکومتی با گرایش ترقی خواهانه، خواست های قومی و خودمختاری، جز از راه جنگ و برادرکشی و بدون حمایت خارجی عملی نخواهد بود. ناگفته نماند که کمیته مرکزی این احتمال را نیز می داد که تشکیل فرقه ممکن است از ابتکارات پیشه وری بخاطر دلچرکینی او از رهبری و خصومت فیما بین باشد که موفق شده تأیید مقامات شوروی را نیز کسب کند. کمیته مرکزی چون واقف بود سر نخ در دست کیست، نامه ای با ذکر دلایل مخالفت خود با تشکیل فرقه را به استالین نوشت، که ایرج اسکندری حامل آن بود. او در خاطرات خود به تفصیل به شرح آن و پیامد هایش پرداخته است. کمیته مرکزی حزب در برابر عکس العمل استالین به این نامه و اظهار ناخوسندی وی از موضع کمیته مرکزی، که از طریق سفیر شوروی به وی ابلاغ می شود، با این گمان که کار خطا کرده است، از موضع خود عدول می کند و به حمایت همه جانبه از فرقه دموکرات آذربایجان برمی خیزد. رهبری حزب توده همچون همه کمونیست های جهان، ساده لوحانه به اتحاد شوروی باور مطلق داشت و هرگز به مخیله ی او نمی رفت که این اولین دژ پرولتاریای پیروز جهان و «میهن لنین کیپر» که بر یک ششم کره ارض حکومت می کرد، در فکر اخذ امتیاز باشد و یا چشم طمع به خطه ای از خاک ایران بدوزد.

گفتنی است که سازمان ایالتی آذربایجان قبلاً بدون کسب اجازه از کمیته مرکزی، به فرقه پیوست و استخوانبندی تشکیلاتی آن را به وجود آورد. معلوم می شود بی علت نبود که یک

شمار خواست های دموکراتیک اند. لذا تحقق آن ها در کشوری با رنگ آمیزی قومی نظیر ایران از الزامات يك دولت دموکراتیک است. بخصوص اینکه، در منشور حقوق بشر سازمان ملل نیز تصریح شده و دولت ایران ملزم به رعایت و تحقق آنست. خطا آن جا آغاز می شود که بخواهند به این ویژگی ها و بافت متنوع قومی ایران بعد دیگری بدهند و از اقوام ایرانی که مولفه های مختلف ملت ایرانند، مصنوماً چند ملت بسازند. و نظریه «حق ملل» در تعیین سرنوشت خود را، که چوهر آن تشکیل دولت های ملی جداگانه و مستقل از يك دیگر است، شامل آنان بدانند. پافشاری در این سیاست، در شرایط ژئوپلیتیک ایران، نتیجه ای جز جنگ داخلی، افتادن در دام بهگانگان و همسایگانی که چهار چشمی مترصد استفاده از اوضاع اند و جز تخریب و در به دری ایران، نتیجه ای بپار نخواهد آورد.

۵ - میر جعفر باثروف که رؤیای آذربایجان واحد در کادر اتحاد شوروی را در سمری پروراند، از همان ابتدای استقرار ارتش سرخ در آذربایجان با شبکه امنیتی گسترده و کادر های حزبی فراوان، سرتاسر آذربایجان را زیر پوشش خود قرار داد و دست به کار شد. حتی در سال ۱۳۲۰ با یاری گروهی از مهاجر ها، «حزب زحمتکشان آذربایجان» را که نطفه فرقه دموکرات آذربایجان بود، سرهمبندی کرد. این اقدام در آن ایام به قدری تحریک آمیز بود که اسمیرنوف سفیر شوروی به تبریز رفت و این دکان را تخته کرد. اما تبلیغات «هند فارس» بدست مأموران آن ها و مطبوعات مشکوک به شدت رواج داشت و زمینه ساز نقشه های بعدی شد. مستقل از این اقدامات، حزب توده ایران در آذربایجان، طی این چهار سال بیکار ننشسته بود.

کمیتة ایالتی حزب توده ایران با نفوذ گسترده خود در میان روستائیان و کارگران، طی سال ها، علیه مالکان بزرگ در فعالیت بود. با این سابقه ذهنی، مردم آذربایجان، اقدامات مثبت حکومت فرقه، نظیر: کوتاه کردن دست ژاندارم ها و مالکان چپار از سر دهقانان و برخی اقدامات اصلاحی در روستا ها، مبارزه با فساد دستگاه های اداری، با گران فروشی و احتکار و سفته بازی، آغاز لوله کشی آب تبریز، اسفالت خیابان ها، تاسیس رادیو تبریز، برقراری آموزش به زبان مادری و توسعه فرهنگ و هنر آذری و نظایر آن، از سوی مردم ساده دل و زحمتکش آذربایجان که تشنه اصلاحات و عدالت اجتماعی بودند، استقبال شد. اما این ها متأسفانه ظواهر امر بود. دولت شوروی سودای دیگری در سر داشت و مردم نجیب آذربایجان آلت دست سیاست خارجی و مصالح استراتژیک او بودند. شوروی با تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان در هدف را دنبال می کرد:

الف - اعمال فشار روی دولت ایران برای کسب امتیاز نفت شمال

ب - و اگر اوضاع و احوال امکان دهد، جدا کردن آذربایجان از ایران و قرار دادن آذربایجان و کردستان در حیطه نفوذ خود. سندی که به ضمیمه این نوشته در اختیار خوانندگان گذاشته خواهد شد، حاکی از ساخت و پاخت سری میان آلمان هیتلری و دولت شوروی است، که کاملاً انگیزه های توسعه طلبانه شوروی در منطقه و به ویژه ایران را نشان می دهد. گرچه به علت چرخش سیر جنگ جهانی دوم موافقت نامه سری نقش بر آب شد. اما حوادث آذربایجان و کردستان نشان داد که استالین وسوسه های نهفته در آن موافقت نامه را از یاد نبرده است. اما این برنامه نیز در اثر فشار آمریکا و انگلیس و دشواری های دولت شوروی پس از جنگ عملی نگردید. آن گاه استالین به طمع کسب امتیاز نفت شمال که در آن سال ها، برای توسعه اقتصادی او بسیار مهم بود و به نظر دستیافتنی می نمود، فرقه و حکومت ملی آذربایجان را به امکان خدا گذاشت و قربانی کرد. به همین جهت از فروردین ۱۳۲۵ موافقت نامه قرام - ساچیگف درباره شرکت مختلط نفت ایران و شوروی امضا شد، ارتش شوروی متعهد گردید ایران را ترک کند. از همان لحظه شمارش معکوس نهضت آذربایجان آغاز گردید.

استالین خیال می کرد با امضای موافقت نامه بالا به «مشروطیت» خود رسیده است. لذا دولت شوروی در قبایل قتل و غارت مردم بدست تفنگچیان ذوالفقاری و ارتش در زنجان (اول آذر ۱۳۲۵) و بیدادگری های وصف ناپذیر و قتل هزاران نفر در تبریز و سایر شهرستان های آذربایجان و کردستان در ۲۱ آذر ۱۳۲۵ و روز های بعد، به امید برگزاری انتخابات و افتتاح مجلس پانزدهم و تصویب نهایی موافقت نامه، دم فروبست و تماشگر این صحنه های منقلب کننده ماند.

۵ - بیچاره پیشه وری، غافل از این بازی ها، تا آخرین لحظه از لاف زنی دست برنداشت. در ۱۶ آذر ۱۳۲۵، روزی که ارتش شاهنشاهی از زنجان به سوی میانه در حرکت بود، کمیته مرکزی فرقه در اعلامیه ای به امضای پیشه وری خطاب به هموطنان

آذربایجانی می گفت: «بیدار باشید! ساعتی که بی سیرانه در انتظار آن بودید فرارسیده است. امروز روز مردانگی، جانبازی و فداکاری است. از این ساعت به بعد تمام مردم آذربایجان مانند يك تن واحد جهت دفاع از آزادی، به میدان جنگ رهسپار خواهند شد و شهر ها و دهات آذربایجان به دژ های پولادین تسخیر ناپذیر مبدل خواهد گردید». شمار «اولک وار، دوتلک یوخدور» (مرگ هست، بازگشت نیست) بر سر زبان ها بود. درست روز ۱۹ آذر که قوام فرمان حرکت نیرو های مسلح را به آذربایجان و به سوی تبریز صادر کرد، مسولین سیاسی محلی شوروی رسماً به پیشه وری دستور دادند که نیرو های مسلح آذربایجان نباید در برابر نیرو های دولت مرکزی مقاومت کند. پیشه وری تازه متوجه شد که عروسکی بیش در دست استاد ازل نبود. برای توصیف آخرین صحنه غم انگیز این ماجرا به سخنان دکتر جهانشاهلو که شاهد دست اول بود، گوش فرادهیم: «همراه با پیشه وری با قرار قبلی به سرکنسولگری شوروی نزد آقای سرهنگ قلی اوف رفتیم... آقای پیشه وری که از روش ناچوانمردانه روس ها سخت برآشفته بود، از آغاز به سرهنگ قلی اوف پرخاش کرد و گفت شما ما را آوردید میان میدان و اکنون سود تان اقتضا نمی کند، ناچوانمردانه رها کردید. از ما گذشته است، اما مردمی را که به گفته های ما سازمان یافتند و فداکاری کردند همه را زیر تیغ دادید، به من بگوئید پاسخگویی این همه نابسامانی کیست؟ آقای سرهنگ قلی اوف که از جسارت آقای پیشه وری سخت برآشفته بود و زبانش تپق می زد، يك جمله بیش نگفت: «سنی کتیرن، سنه دپیر گت» (یعنی آن گت که تو را آورد به تو می گوید برو!) و جمله دیگری هم بدان افزود، که ساعت ۸ شب امروز رفیق کوزل اوف بیرون شهر در سر راه تبریز جلغا منتظر شمامست و از جا برخاست و دم در ایستاد: «یعنی فصولی بیش از این موقوف!»

در این پرخاش پیشه وری و جمله کوتاه سرهنگ قلی اوف تمام حکمت پیدایی و تکوین و زوال فرقه نهفته است. به ویژه ذات خشن و ظالمانه نظام توتالیتر استالینی و چهره کوبه او نمایان می شود.

میر جعفر پیشه وری را چند ماه بعد در آذربایجان شوروی به خاطر يك گستاخی در برابر «پدر آذربایجان واحد»، در يك حادثه ساختگی تصادف ماشین که همراه با غلام یحیی بود مجروح ساختند و در بیمارستان کشتند.

سند ضمیمه ۲ تحت عنوان «تازه هائی درباره قتل جعفر پیشه وری»، شهادتی از مرگ غیرطبیعی پیشه وری است. آذری، داماد پیشه وری که پس از کنفرانس وحدت، به ترکیب کمیته مرکزی حزب توده ایران وارد شد، بار ها در پلنوم ها، اما در کردیور ها و صحبت های چند نفری می گفت غلام یحیی قاتل پیشه وری است، اما چگونگی آن را توضیح نمی داد. اصرار ما بر این که این حرف را در پلنوم و در حضور او بگوئید بجائی نرسید. قول می داد ولی طفره می رفت. بی گمان، ترس از مجازات و حسابگری های مسکین مانع آن بود.

بازنگری به ماجرای آذربایجان و تعمق بی تعصب در چند و چون آن، که اشاره وار در این نوشته به آن پرداخته ام، باید هشدار برای همه ایرانیان، به ویژه چپ های دموکرات - این لنینیست ها و شیفتگان دیروزی اتحاد شوروی - باشد که خوشبختانه سال هاست با آن وداع کرده و مرزبندی نموده اند. با وجود این، این جا و آن جا، مشاهده می شود که هنوز رسوبات فرهنگ گذشته باقی مانده و هم چنان بر دوش ما سنگینی می کند. ریشه گن کردن آن زمان و کار پرحوصله می خواهد. امیدوارم که این نوشته کوتاه، گامی در این راه باشد.

ضمیمه يك - سند زیر از کتاب «روابط نازی - شوروی، سال های ۱۹۴۱ - ۱۹۳۹»، صفحات ۲۵۹ - ۲۵۴ استخراج شده است. موضوع اسناد، قرارداد ها و پروتکل هائی است که طی این مدت بین دولت های محور (آلمان، ایتالیا و ژاپن) با اتحاد شوروی بسته شده است. مضمون آن ها تهدید روابط دوستانه و اتحاد میان دولت های محور و اتحاد شوروی و تقسیم جهان به مناطق نفوذ چهار قدرت است که مقرر بود پس از خاتمه موفقیت آمیز جنگ آلمان علیه انگلستان، که قریب الوقوع به نظر می رسید، به مرحله اجرا گذاشته شود. در مقدمه کتاب قید شده است که در سال ۱۹۴۵ ارتش آمریکا و انگلیس آرشيو وزارت امور خارجه آلمان را که از برلین خارج کرده بودند، به تصرف درمی آوردند.

من در این جا فقط بند هائی را که مستقیماً به بحث ما مربوط می شود ترجمه کرده ام.

در بند ۲ صفحه ۲۵۶ چنین آمده است: «آلمان، ایتالیا، ژاپن و اتحاد شوروی متعهد می شوند که مناطق نفوذ طبیعی یکدیگر را محترم شمارند.»

در پروتکل سری که شامل تعیین مناطق نفوذ هر يك از چهار قدرت می باشد، بند ۴ آن مربوط به حوزه نفوذ شوروی است:

«اتحاد شوروی اعلام می کند که خواست های ارضی او به سوی بخش جنوبی سرزمین ملی اتحاد شوروی در جهت اوقیانوس هند متمرکز است. چهار قدرت اعلام می کنند، با حفظ حق حل و فصل موارد خاص، متقابلاً این خواست های ارضی را محترم شمرده و مانع دستیابی به آن ها نخواهند شد.»

مولوتوف در مذاکرات برلین در نوامبر ۱۹۴۰ با هیتلر و سایر مقامات عالی رتبه وزارت خارجه آلمان، پس از موافقت با طرح این موافقت نامه از جمله قید می کند: «در تعیین حدود مناطق تحت نفوذ، او نمی تواند موضوع قطعی در این لحظه اتخاذ کند. زیرا نظر استالین و سایر دوستان اش در مسکو را در این موضوع نمی داند. مولوتوف پس از مراجعت به مسکو و مشورت با استالین، بتاريخ ۲۶ نوامبر ۱۹۴۰ به سفیر آلمان شولنبرگ شرایط قبول نهائی دولت شوروی را برای پیوستن به طرح قرارداد ۱۴ نوامبر ابلاغ می کند. من از میان آن ها بخشی مربوط به خواست های ارضی دولت شوروی را که شامل سرحدات جنوبی آنست نقل می کنم: ماده ۳: «مشروط بر اینکه منطقه جنوب اطولم و باکو در جهت کلی خلیج فارس به مثابه مرکز تقاضا های اتحاد شوروی مورد پذیرش قرار بگیرد.» (صفحه ۲۵۹).

من تا دستیابی به این سند، بر این باور بودم که در مساله آذربایجان، دولت اتحاد شوروی و جمهوری آذربایجان، انگیزه های متفاوتی دارند. بر این گمان بودم که دولت شوروی اساساً می خواهد، این مساله به صورت ابزار فشار برای کسب امتیاز نفت شمال استفاده کند و چندان پایبند الحاق آذربایجان و کرستان به شوروی نیست. بر این باور بودم که موضوع آذربایجان واحد و الحاق آذربایجان ایران به اتحاد شوروی وسوسه های ذهنی و بلند پروازی های میرجعفر باقروف است. بار ها این سوال را مطرح ساخته بودم که در این صورت چرا شوروی ها پای کرد ها را نیز به این ماجرا کشاندند؟ اما پاسخ قانع کننده ای نداشتیم. این سند پاسخ آنست و می رساند که نه تنها آذربایجان، بلکه کرستان و سرتاسر ایران تا خلیج فارس و اقیانوس هند مد نظر «رفیق استالین» و دولت «حامی ملت های تحت ستم» بود! تلور بر تو ای چرخ گردون تفو!

## تازه هائی درباره قتل جعفر پیشه وری

منوان کتاب: «دادگاه میرجعفر باقروف»  
ناشر: یازی جو، باکو  
سال ۱۹۹۲

در این کتاب که بر اساس مدارک موجود در آرشیو وزارت امنیت ملی آذربایجان تنظیم شده است، پس از آوردن خلاصه ای از ادعائات دانستان کل اتحاد جماهیر شوروی علیه میرجعفر باقروف و پنج تن از همکاران او، اظهارات شاهدان بسیاری را درباره جنایات آنها درج کرده اند.

اظهارات یکی از شاهدان: سالیف لطیف صمد اوغلو

من از سال ۱۹۲۰ تا - ۱۹۵۰ کارمند کمیساریای خلقی امور داخله (ن. ک. و. د.) بوده ام و از سال ۱۹۴۴ تا ۱۹۴۹ مدیریت شعبه وزارت امنیت دولتی ناحیه بیلاق را بعهده داشته ام. در ماه ژوئن یا ژوئیه سال ۱۹۴۷ ماشینی در ۱۴ کیلومتری بیلاق تصادف میکند که سرنشین آن دکتر پیشه وری رهبر فرقه دموکرات آذربایجان بود. به محض اطلاع از این تصادف شبانه به محل حادثه رفتم. در جاده ای واقع در محدوده ساوخوز «۲۸ آوریل» به اتومبیل مارک «هوسون» که از ترده پل بالا رفته بود و له شده بود برخورد کردم. سرنشینان اتومبیل یعنی پیشه وری، غلام یحیی و نوری قلی اوف را که جراحاتی برداشته بودند به بیمارستان ناحیه منتقل کرده بودند. تنها راننده اتومبیل کارنیک ملیخیان در محل حادثه باقی مانده بود که اوراق شناسائی سرنشینان را در دست داشت. در گفتیش بدنی از او مبلغ ده هزار روبل و یک طپانچه «والتر» کشف شد. من بعد از عکس برداری از محل حادثه و تدوین صورت مجلس به بیلاق مراجعت کردم و بلافاصله به بیمارستان ناحیه رفتم. پیشه وری اگر چه یک پا و یک دنده اش شکسته بود و از ناحیه سر و دنده های دیگر صدمه دیده بود، در هشیاری کامل یسومی بود. قلی اوف رئیس دفتر یملیانوف وزیر امنیت دولتی هم هشیار بود. ژنرال غلام یحیی زخم مختصری برداشته بود لکن به خاطر جراحاتی که در ناحیه دهن داشت قادر به حرف زدن نبود. من با مراجعه به پیشه وری، از او خواهش کردم در مورد نحوه تصادف اتومبیل توضیحاتی بدهد. او اظهار داشت که شب حادثه در منزل هیدراوف رئیس اداره اکتشافات نفتی شهر کیروف آباد

همان بود. حوالی ساعت چهار صبح قلی اوف به او پیشنهاد میکند که سفری به شهر نوخا بکنند، چون این شهر زادگاه اوست و در آنجا بزرگ شده است. قلی اوف اظهار میکند که ما در آنجا استراحت خواهیم کرد و روز را خواهیم گذراند. پیشه وری در پایان اظهارات خود چند بار کلمه «خیانت» را بر زبان آورد و گفت: «من در ایران یازده سال در زندان انفرادی محبوس بودم. رهنا شاه و قوام السلطنه نتوانستند مرا ناپدید کنند. حالا نهایتاً آنها به هدف خود نائل شدند.» من از پیشه وری سوال کردم که شما چرا چنین حرفی میزنید شما که با اتومبیل و راننده خودتان مازم سفر شدید؟ او در پاسخ اظهار داشت: «هم ماشین و هم راننده از آن غلام یحیی بودند و نه مال من.»

پیشه وری در این اظهارات ممل از شک و شبهه به من فهمانید که او عادتاً هیجوت پهلوی راننده نمی نشیند اما این بار او را بغل دست راننده نشانند.

پیشه وری در حین صحبت گفت حالش خوب نیست و تقاضای کمک کرد. من فوراً به باکو به یملیانوف تلفن کردم و درباره وقوع حادثه و وضع مزاجی پیشه وری گزارش دادم. تقریباً بعد از پنج شش ساعت هواپیمائی به زمین نشست که سرنشینان آن عبارت بودند از کریم اوف معاون وزیر امنیت دولتی، سلیم صمد اوف معاون وزیر بهداشتی، پروفیسور ذوالفقار محمد اوف، سرگرد ساریچالینسکی و چند نفر پرستار.

جراح مشهور محمد اوف پیشه وری را مورد عمل جراحی قرار داد. بنا برخواست من قبلاً از گنجه قاسم خان طالبیشینسکی جراح از گنجه و عصریان جراح از قره باغ علیا آمده بودند.

ملیخیان راننده اتومبیل می گفت که هنگام رانندگی در شب او خوابش بود و همین موجب تصادف شد. لکن با توجه به اینکه فرمان ماشین دو نیمه شده بود روشن است که ملیخیان برای جلوگیری از خرد شدن سینه اش فرمان را محکم چسبیده بوده که این کار را در حال خواب نمی توانسته بکند بلکه با احساس خطر فرمان را محکم گرفته است.

من بر اساس فاکت های زیر به این نتیجه رسیدم ام که این حادثه تصادفی نبوده بلکه برای کشتن پیشه وری برنامه ریزی شده بود.

۲ - پیشه وری را نه با ماشین خودش که حاضر بود بلکه با اتومبیل ژنرال غلام یحیی به این سفر بردند و راننده نیز راننده غلام یحیی بود.

بعد از مرگ پیشه وری، سرکیس اوف روبن مدیر شعبه امنیت ناحیه شامخور به اطلاع من رسانید که ملیخیان راننده اتومبیل، پسر رهبر تشکیلات داشناک ها در ایران است و همسر لهستانی او کالا کارمند سفارت انگلستان در تهران بوده است. بر اساس این اطلاعات سرکیس اوف پرونده ای علیه ملیخیان ساخت و این پرونده در وزارت امنیت دولتی شعبه «آ» رسمیت یافت.

بعد از وقوع این حادثه، فرج اوف وزیر امنیت دولتی جمهوری خودمختار نخجوان به من اظهار داشت که او مدتاً قبل طی تلگرافی به یملیانوف وزیر امنیت دولتی آذربایجان اطلاع داده بود که ملیخیان عامل یک دستگاه جاسوسی بیگانه است (فرج اوف در مورد فعالیت عوامل خارجی به اطلاعاتی دست یافته بود).

با وجود اینکه مدتاً قبل یملیانوف چنین اطلاعاتی را در دست داشت، ملیخیان بعنوان راننده ژنرال غلام یحیی به کار خود ادامه می داد. حتی در مورد رانندگی شخص پیشه وری هم به او اطمینان کرده بودند، یعنی در واقع پیشه وری را به دست او سپرده بودند.

نگته جالب اینجاست که تمام کسانی که در جریان جزئیات مرگ پیشه وری قرار گرفته بودند از طرف باقروف و یملیانوف مورد تعقیب قرار گرفتند. سرکیس اوف را از وزارت امنیت دولتی اخراج کردند که در حال حاضر مدیریت یک گرمابه عمومی را به عهده دارد. عذر مرا هم از این وزارتخانه خواستند و اکنون مدیر یک آموزشگاه تعلیم رانندگی هستم. فرج اوف را در نخجوان از وزارت امنیت به مدیریت یک شعبه تنزل دادند. در مقابل نوری قلی اوف که رئیس دفتر وزارتی بود بعد از وقوع این حادثه به معاونت وزیر ارتقاء یافت.

رفتاو تیمور یعقوب اوف وزیر کشور نیز شبهه انگیز است. او که هنگام وقوع حادثه در کیروف آباد بود بلافاصله به ناحیه بیلاق می آید. لکن رفتن به بیمارستان و عیادت از پیشه وری را لازم نمی بیند. اینطور بنظر می آید که او از این دیدار راهم داشت. بعد هم منتظر نتیجه عمل جراحی نشد و از بیلاق عزیمت کرد. یعقوب اوف به من و مدیر شعبه وزارت کشور در بیلاق تذکر داد که از مرگ پیشه وری هیچکس نباید آگاه شود. اما دو سه روز بعد رادیو ایران خبر این حادثه را پخش کرد.

در گذشته یملیانوف نسبت به من نظر بسیار مناسبی داشت. او حتی خیال داشت مرا به مدیریت شعبه چهارم وزارت امنیت



اظهارات یکی از شاهدان: قاسم اوف ایوب میکائیل اوفلو  
 من از سال ۱۹۲۶ در کمیساریای خلقی امور داخله (ن. ک. و. د.) انجام وظیفه می‌کنم.

با ورود ارتش سرخ به ایران، برای فعالیت‌های جاسوسی و ضد جاسوسی ارگان‌های ما زمینه مناسبی فراهم شد. برای کشف کانالهای مخفی ارگانهای جاسوسی خارجی، کار مستقر کردن عوامل و رزیدانس ما در ایران، در زمانهای مختلف، به معاونین وزیر ماکاریان، آتاکیشی اف و قلی اوف محول شد. لکن آنها از این عوامل به شکل هدفمندی استفاده نکردند و بلکه آنها را تحت عنوان کمک به ایجاد یک رژیم دموکراتیک به ارگان‌های مختلف حکومت دموکراتیک آذربایجان ایران وارد نمودند. این همکاری آشکار ما با دموکرات‌ها به شناخته شدن آنها منجر شد. یکی از عوامل مخفی ما با لقب «موتور» با اجازه آتاکیشی اف به ریاست پلیس شهر تبریز منصوب شد. هنگامیکه «موتور» ایرانی‌ها را برای خدمت در ارگانهای جاسوسی شوروی جلب میکرد و ابستگی او باین ارگانها فاش شد. این گماردن عوامل ما به پست‌های رسمی در حکومت دموکرات آذربایجان بارها تکرار شد.

در نتیجه این طرز فعالیت عوامل ما در ایران، «ن. ک. و. د.» و شعبه دوم وزارت امنیت دولتی نمی‌توانستند اطلاعات لازم را در مورد اعزام جاسوسان ارگان‌های خارجی به داخل اتحاد جماهیر شوروی بدست آورند. لازم به تذکر است که در این دوران فعالیت این ارگان‌ها علیه اتحاد جماهیر شوروی شدت بیشتری یافت. این‌ها را دریافت تلگرام رمز از طرف قرارگاه دایره نظامی تشکیلات اطلاعاتی ماوراء قفقاز به ثبوت می‌رساند. در دوران وزارت یملیانوف، در جلسات وزارت امنیت دولتی، کارمندان این وزارتخانه درباره عدم موفقیت کارهای اطلاعاتی در ایران ایران تذکر می‌دادند. لکن در روش کار ارگان‌های اطلاعاتی در ایران که تحت رهبری آتاکیشی اف قرار داشت بهبودی مشاهده نشد. آتاکیشی اف علاوه بر کارهای اطلاعاتی مشغولیات دیگری داشت. بطوریکه شنیده ام او و همسرش بطور مستمر از ایران اشیاء بهادر را بیرون می‌بردند. یکبار که به خانه آتاکیشی اف رفتم بودم در آنجا سه قطعه قالی بزرگ دیدم که بهای هر کدام از چهل و پنجاه هزار روبل تجاوز میکرد.

یکی از عوامل ما با لقب «قیادی» در مورد به ورشکستگی کشانده شدن عملیات جاسوسی ما در ایران از طرف آتاکیشی اف گزارش جامعی داد که من آنرا به اطلاع یملیانوف رساندم. از اینکه چه تصمیمی بر مبنای این اطلاعات گرفته شد من بی‌خبرم. ترجمه از آرمان

منصوب کند. لکن بعد از وقوع این حادثه نظر او نسبت به من کاملاً عوض شد. وقتی که به پیلاق آمده بود من سئوال کردم تحقیقات درباره مرگ پیشه وری به چه نتیجه ای رسیده است؟ یملیانوف بسیار خشمگین شد و گفت: «صاحب این مملکت کیست؟ من و باقراوف یا تو؟» ضمن گفتگو با یملیانوف اشاره کردم که فعالیت‌های اشتباه آمیز فرستاده‌های ما در ایران، انقلاب را در آنجا بیست سال به تأخیر انداخته است. این اظهارات من او را بیشتر خشمگین کرد. بعد از این من تحت تعقیب قرار گرفتم که به اخراج من از وزارت امنیت دولتی منجر شد. من به کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان مراجعه کردم و در صدد بودم که در مورد اعمال غیر قانونی یملیانوف به باقراوف شکایت کنم. در این باره با نوویکوف گفتگو کردم، لکن او به من اجازه ملاقات با باقراوف را نداد.

کارمندان وزارت امنیت دولتی اتحاد جماهیر شوروی برای رسیدگی به هلاک مرگ پیشه وری از مسکو به پاکو آمدند. لکن باقراوف، یقوب اوف و قلی اوف ترتیب کار را چنان دادند که این کمیسرین با من که بعد از حادثه با پیشه وری گفتگو کرده بودم ملاقات نکرد و سئوالی در این باره ننمود. من چنین نتیجه می‌گیرم که به نفع باقراوف و یملیانوف نبود که اظهارات شبیه انگیز من به گوش کسانی که از مسکو آمده بودند برسد.

یک فاکت دیگر جلب نظر می‌کند و آن اینکه از پیشه وری محافظت بعمل نمی‌آمد. علاوه بر این، بعد از تصادف، پیشه وری خواهش میکند پسر بیست ساله اش را که در آن زمان در کیروف آباد بود که بیش از ۷۰ کیلومتر از محل حادثه فاصله نداشت به بالینش بیاورند. حد اکثر در یک ساعت میتوانستند او را نزد پدرش بیاورند. لکن این خواهش پیشه وری را برآورده نکردند. بعد از تصادف، پیشه وری مدت ۲۴ ساعت در هشیاری پسر می‌برد. اینطور بنظر می‌آید که آنها می‌ترسیدند که پیشه وری تصادفی نبودن حادثه را به پسرش بگوید.

عجیب است که در مورد مرگ پیشه وری، نه از سرکیس اوف و نه از فرچ اوف سئوالی نکردند.

من به این نتیجه رسیده ام که پیشه وری را به قتل رسانده اند، لکن در اینکه چه کسی او را کشته است دلیل قاطعی در اختیار ندارم. ولی مطمئنم که در مرگ پیشه وری باقراوف، یملیانوف، یقوب اوف و قلی اوف دست داشته‌اند. رفتار مخفونانه این‌ها بعد از وقوع حادثه مرا به این نتیجه گیری رسانده است.

## برای اشتراك نشریه راه آزادی با این آدرس تماس بگیرید!

ARA C/O MAHMOUD BP 23 - 92114 CLICHY CEDEX - FRANCE

### تغییرات در بهای اشتراك راه آزادی

بهای اشتراك ۶ شماره برای کشورهای اروپا ۲۰ مارک  
 بهای اشتراك ۱۲ شماره برای مؤسسات عمومی در اروپا ۴۰ مارک  
 بهای اشتراك ۱۲ شماره برای مؤسسات عمومی در آمریکا کانادا و استرالیا ۲۰ دلار  
 شیوه پره‌اخت: نقدی، حواله بانکی، چک، حواله پستی (لطفاً رسید آن را به آدرس ما ارسال نمایید)

فرم درخواست اشتراك نشریه راه آزادی

نام و نام خانوادگی به لاتین

شماره  شماره

آدرس پستی

# رایشستاگ و زن ایرانی

## بهار زنده رودی

فرهنگ و سنن بازمانده از قرون و اعصار، فرهنگ و سنتی که لطافت و مهربانی را پوشیده و مستور می‌خواهد، چه در بنیان اندیشه اش از هر چه بوی شادی و لطافت و زندگی بدهد می‌گریزد. آیا سرنوشت دردناک زن ایرانی این است؟ نه! زن به ناگهان چادر را رها کرد و صورتش عریان شد و کیسوانش نمایان گشت، عرفان کیسوانش در آینه وزید.

کیست او، نامش چیست؟ او هزاران نام دارد، کدام نامش را می‌خواهی؟ او را به جرم وسوسه و تمنای جسمش هزاران بار بر سر معابر سنگسار کرده اند مو هایش را پریده اند، خنده و قهقهه را بر او ممنوع کرده اند. او شاید قره العین است، متفکر دلیر قزوینی که سالها قبل از انقلاب کشف حجاب کرد و با چهره عریان و کیسوان باز در مقابل مردان ظاهر گشت و چنان بر سر این دلآوری اش باخت. یا نه، شاید تاج السلطنه است که در دربار ناصر الدین شاه از کشف حجاب و آزادی و حریت به دفاع برخاست.

زن خود را یافت، در خویش نگریست، آرام و بتدریج خویش را کشف کرد، با خود به مفاصله و عشق ورزی برخاست، جسمش را ستایش کرد و دوست داشت. او شاید فروغ است که می‌گوید:

من به یاد آوردم  
اولین روز بلوغم را  
که همه اندامم  
اکنون کیوتران  
در قله های پستانهایم  
پرواز می‌کنند  
اکنون میان پيله لبهایم  
پروانه های بوسه در اندیشه گریز فرو رفته اند  
اکنون  
محراب جسم من

آماده عبادت عشق است.

اما بند های اسارت باقی است. زن پا ها را از زنجیر های اسارت خارج می‌کند. او مهرنوش ابراهیمی است. گیل آوا، این دختر ترانه و ابریشم و بلوط، ماده پلنگ جنگیده که میرزمود می‌خروشد.

اینک رهائی؟ چیست این؟ آفتاب ... نور ... رنگ ... منبع آفتاب و نور کجاست؟ خورشید، باید بسوی معبد خورشید ره پوئید، اما بسوی معبد خورشید پیمودن خطر دارد، اما هر کس رفت بخشی شد ز نور او، هم‌آرا گشت با فر شکوه او، غرور او ... زن گلبرگ حریر نور را از پنجه سوگلی آفتاب ربود، نور دور درامیخت و از آمیزش او با پاره ای از خورشید، فواره ای از نور از موهایش جهید و از جهش نورانی کیسوانش ظلمتکده فیضیه به آتش کشیده شد و داریست های عنکبوت گرفته فقه صاحب جواهری فرو ریخت و کتابهای موربانه خورده شرح لعمه و بحار الانوار حلیه المتقین پاره شدند و شیخ طوسی و علامه حلی باقر مجلسی در گور به لرزه درآمدند.

او کیست؟ او یک نفر نیست. او یک نام داشت (قره العین) اما اینک هزاران نام دارد.

میترا، شیوا، زهره، فریبا، پروین، سیما و آذر، سارا و نسرین و نسترن...

سپاه قره العین در سرتاسر ایران و جهان، پرچم برافراشته و با تشمشم نورانی کیسوانش، طراوت پوستش موزونی حرکاتش، رنگ لباسش، سمفونی پاشنه های کفشش. با بازبودن دگمه های پیراهن مانتریش با هر چه فقیه و حجت الاسلام و ثقت الاسلام و آیت الله دهن کچی می‌کند.

زن به چادر بر می‌گردد، چه واقعیت باقی است و هنوز زن ایرانی پوشیده و مستور و در جابجای عینی و ذهنی گرفتار، شاید این فریاد پرخاشجویانه از میلیونها فریاد است.

نمایش شجاعانه میترا زاهدی جلوه ای از هنرمندی زن ایرانی بود که نقض آشکار حقوق بشر در ایران را به نمایش گذاشت و جلوه ای دیگر از منشور چند وجهی حقیقت را در کناررایشستاگ مهربان شده آشنانداری کرد.

در زیر پرتو درخشنده خورشید برلین،رایشستاگ که به ابتکار کریستو، معمار بلغاری - آمریکائی چهره ای مهربان به خود گرفته بود، میلیونها نفر را به تماشای خود کشید، نوعی از هنر، که ویژه کریستو است، پوشانیده، اشیاء، ساختمانها، طبیعت توسط نوعی پارچه، تا که پدیده ها به گونه ای دیگر دیده شوند و از این رهگذر شاید شناخت دیگر صورت گیرد.

شناخت توسط آشنائی زدائی

در روزمرگی زندگی که نگاه آدمی به پدیده ها و اشیاء پیرامون عادت می‌کند و از طریق این عادت، همه چیز به ورطه فراموشی سپرده شده اند، آشنائی زدائی کند، شاید سبب گردد، که توسط این آشنائی زدائی پدیده ها، اشیاء از زاویه دیگر و افق دیدی متفاوت دوباره دیده شود و همراه با آن لحظه ای تفکر، در این زمانه عسرت حاصل شود.

رایشستاگ از تاریخ ۲۴ ژوئن تا ۸ ژوئیه ۱۹۹۵ موضوع هنر ویژه کریستو بود. طرحی که کریستو در سال ۱۹۷۲ آنرا طراحی کرد و تا ۱۹۹۵ بیش از بیست سال برای تحقیقش کوشید، با انواع مختلف سیاستمداران، نمایندگان مجلس در دوره های مختلف به گفتگو نشست و هر بار با مخالفت روبرو شد. چرا که همواره در مقابل این سنوآل قرار داشت که چرا «موضوع طرح خویش رارایشستاگ قرار داده است» و او مصرانه از طرح خویش دفاع می‌کرد و حاضر به تغییر طرح موضوع آن در برلین نشد. تا سرانجام علی رغم مخالفت بخشی از فراکسیون دمکرات مسیحی این طرح در مجلس آلمان در سال ۱۹۹۴ تصویب شد.

رایشستاگ که تاریخ صد ساله دارد بیش از هر چیز یک سمبل است، اما برآستی این بنای عبوس و خشن با ستونهای قطور و سر به فلک کشیده سمبل چیست؟ آیا سمبل فرهنگ پروسی است؟ یا سمبل دوران ویلهلم؟ یا سمبل جمهوری ناتوان وایمار؟ یا سمبل دیکتاتوری هیتلر و سلطه فاشیسم بر سرزمین ژرمن؟ یعنی یکی از هولناکترین لحظات تاریخ اروپا و جهان، دورانی که بر پایه مشتی اوهام میلیونها انسان در زیر چاه طلسمی های چون آمیز رهبران نازی به خاک و خون کشیده و به کوره های آشوبتس و داخان سپرده شدند، امری که بشر تا ابد از یادآوری آن شرمزده است.

رایشستاگ سمبل هر کدام از مراحل تاریخ آلمان باشد از جنبه معماری، دارای معماری عبوس و خشن نئوکلاسیک است، سنگهای زمخت و خشن، ستونها و ساختار کالبدی بنا نمایانگر فخر فروشی قدرت و عجز فرد در مقابل نخوت قدرت است، ابتکار کریستو در پوشش دادن به این بنا، معماری نئوکلاسیکرایشستاگ را مهربان کرده بود. و خشونت آنرا مستور. شاید بقول نیچه «هنر به این جهت نزد ما پدید آمده که مبادا حقیقت ما را بکشد» رایشستاگ چه سمبل پروسی، چه سمبل دوران ویلهلم، چه نماد هولناک تسلط فاشیسم، بیش از هر چیز نماد پایداری قدرت و سلطه است و ابتکار کریستو با اسلوب آشنانداری مهربانی و لطافت را تنها در لحظات نه چندان طولانی جایگزین زمختی خشونت رایشستاگ می‌کرد. اما آنچه باقی است حقیقت رایشستاگ یعنی تعیین قدرت سلطه است. ابتکار پوشش کریستو تنها لحظاتی کوتاه در تاریخ رایشستاگ بود، شاید هنر با جوهره فانزیک خود به نقد واقعیت می‌پردازد.

اگر کریستو در این ایام با ابتکار هنری اش از افق دیگر به رایشستاگ نگریست، هنرمند دیگر در همین ایام، در کنار رایشستاگ پوشیده، جنبه دیگری از منشور چند وجهی واقعیت را به عرصه نمایش گذاشت. در پرتو سوزان خورشید که هزاران نفر در هوای دم گرفته برلین عریان و نیمه عریان با بازدید رایشستاگ مهربان شده کریستو آمده بودند، میترا زاهدی، هنرمند تاتر مست به اجرای عمل ویژه ای زد و با چادر مشکی همراه با پانتومیم که حکایت از کشف حجاب، خودآگاهی زن و مبارزه از اسارت و رسیدن به خورشید رهایی بود، فریاد پرخاشجویانه زن ایرانی را به نمایش گذاشت.

قامت لطیف و مهربان زن سرتاسر در پارچه ای مشکی که به آن چادر می‌گویند پوشیده شده بود، زن می‌نگریست از درون چادر بیگانه و تلخ، واقعیت زن ایرانی، زندانی و اسیر در

## توضیحی کوتاه

### پیرامون نامه آقای حسن شمس

ب. شباهنگ

بویژه در آنجا که ناقض حقوق بشر و تعرضی علیه استقلال و حق حاکمیت خلقهاست، موافق باشد. اما این به این معنی نیست که نباید کوشید با ایالات متحده آمریکا که بزرگترین قدرت اقتصادی و نظامی جهانست، روابط برابر حقوق و حسنه برقرار کرد. چنین بینشی با عناد کور و متعصبانه ایدئولوژیک نسبت به آمریکا هیچ وجه مشترکی ندارد و اگر صرف مخالفت و دشمنی با آمریکا همراه با شعار های تند و افراطی علیه آن می توانست گرهی از مشکلات کشور های در حال رشد بگشاید، رژیم فقها طی این ۱۷ سال ایران را به بهشت تبدیل کرده بود!

۴- ایشان همچنین در نامه خود مرا به طرفداری از ولایت فقیه و راه حل سیاسی در چارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی متهم کرده اند و برای اثبات مدعای خود حتی جانب امانت داری و انصاف را رها کرده و نقل قولی را در داخل گیومه آورده و به من نسبت داده اند که از من نیست و در هیچ جای مقاله من و یا حتی در گفته های شفاهی من وجود نداشته است و لذا ادعای ایشان در این رابطه بیشتر جنبه پلمیک با اشباح را دارد! اصولاً معلوم نیست اگر من طرفدار راه حل سیاسی در چارچوب نظام ولایت فقیه هستم، دیگر چه لزومی دارد بخواهم یا هر نیروی سیاسی دیگری حتی «امپریالیسم جهانخوار آمریکا» علیه آن متحد شوم؟! ۵- آقای حسن شمس در بخش دیگری از نامه خود مرا

نقض کننده خرد جمعی معرفی نموده اند. منظور ایشان از چنین ادعائی برای من کاملاً روشن نیست. اما اگر اشاره به نشست جمعی برلین است، باید یادآور شوم مقاله من در مورد تحریم آمریکا مندرج در راه آزادی شماره ۴۰، لااقل در رئوس کلی خود بازتاب دهنده نظریات اکثریت قریب به اتفاق حاضرین در آن نشست بود و از این زاویه نمی توان ایرادی به نقض کردن خرد جمعی گرفت. ایشان با نظریاتشان در مورد تحریم اقتصادی آمریکا به عنوان «تداوم سیاستهای امپریالیستی و مطامع جهانخوارانه دولت آمریکا» لا اقل در آن نشست تنهای تنها بودند!

۶- و نکته آخر اینکه آقای حسن شمس در نامه خود علیرغم همه صغرا و کبرا چیدن ها، در مورد اصل مطلب یعنی اینکه بالاخره اپوزیسیون ایران در قبال تحریم آمریکا چه سیاستی باید اتخاذ کند، کلمه ای ننوشته اند. ما بیصبرانه منتظر «تحلیل علمی» ایشان در این مورد هستیم!

در شماره ۴۲ نشریه راه آزادی، نامه ای تحت عنوان «تحلیل سیاسی یا چنگ ژورنالیستی» به قلم آقای حسن شمس به چاپ رسیده است. ایشان در این نامه به انتقاد از مقاله من و نیز س - نورسته در مورد تحریم اقتصادی آمریکا علیه جمهوری اسلامی (مندرج در راه آزادی شماره ۴۰) پرداخته و مسائلی را عنوان نموده اند که لازم است به سهم خود برای روشن شدن افهام خوانندگان توضیحاتی در مورد آنها بدهم:

۱- آقای حسن شمس از جمله مقاله مرا «ژورنالیستی و فاقد تحلیل علمی» نامیده اند و معتقدند که چنین مقالاتی از «سطح نازل تدبیر و تعقل نویسندگان و ضعیف بودن اندیشه سیاسی» آنان نشئت می گیرد.

باید یادآور شوم که من در مقاله کوتاه و سیاسی خود به مثابه واکنش بلاواسطه و فوری در قبال تحریم اقتصادی آمریکا، از دید خود به ترسیم اصلی ترین خطوط علل این تحریم و مواضعی که اپوزیسیون ایران و به ویژه چپ دمکرات در قبال آن می تواند و باید اتخاذ کند پرداخته بودم. قصد من در آن نوشته ایداً بررسی تحلیلی یا تئوریک تاریخچه مناسبات آمریکا با ایران و یا تحریم های اقتصادی و نتایج آنها به طور عام نبوده است و اصولاً تحلیل هائی از این دست در يك كتاب می گنجد و با توجه به صفحات محدود راه آزادی نمی توان آنها را به صورت مقاله ای فشرده و موجز عرضه کرد. با اینحال اگر مقاله کوتاه من در برآوردن خواست نگارنده و ترسیم همان خطوط کلی ناموفق بوده است، صمیمانه از همه خوانندگان راه آزادی پوزش می طلبم.

۲- آقای حسن شمس ادعا کرده اند که من از آنجائی که رژیم جمهوری اسلامی را نا برحق می دانم «هر نیروئی را با هر انگیزه ای که در صدد نفی این رژیم بر آید، متحد طبیبی خویش ارزیابی می کنم».

لازم است تذکر دهم که من در هیچ جای مقاله خود، چنین مساله ای را عنوان نکرده بودم و اصولاً اعتقاد ندارم که صرف مخالفت با جمهوری اسلامی می تواند زمینه همکاری همه نیرو های اپوزیسیون یا یکدیگر باشد، چه رسد به اینکه این نیرو ها با یکدیگر متحد شوند. اتحاد با يك دولت خارجی که اصولاً در این رابطه نمی تواند محلی از اعراب داشته باشد. نباید فراموش کرد که امر اتحاد نیرو های مختلف با اهداف و پیش های گوناگون ولی با شعار مشترک سرنگونی شاه، یکبار در انقلاب بهمن ۵۷ در زیر پرچم خمینی صورت پذیرفت و آن نتایج تلخ و دردآور را ببار آورد. از همین رو من نیز چون بسیاری دیگر بر سر موضوع اتحاد حساسیت و وسواس زیادی دارم.

۳- ایشان در نامه خود مرا به طرفداری از آمریکا و نظم نوینش متهم کرده اند و خاطرنشان ساخته اند که «خطی که دیروز در حزبی دیگر معتقد بود آمریکا صد در صد بد است، امروز با بینش رفرمیستی معتقد است که آمریکا صد در صد خوبست».

اولاً باید به ایشان یادآوری کرد که دورانی که واژه «رفرمیست» در ادبیات سیاسی ما نشنامی بود، مدتهاست سپری شده است و بر عکس امروزه این طرفداران انقلاب و چنگ طبقاتی و قهر هستند که باید تئوریهای خود را توجیه کنند. من نیز از این بابت کوچکترین ابائی ندارم که اعلام کنم عمیقاً طرفدار تغییرات تدریجی و تحولات مسالمت آمیز هستم و از قیام و بلوا و انقلاب و اصولاً همه دگرگونیهای دفنی و پیامد های آن نگرانی و هراس دارم.

ثانیاً اگر من تا دیروز معتقد بودم آمریکا صد در صد بد است، بر عکس ادعای ایشان امروز نمی گویم آمریکا صد در صد خوبست. هیچ انسان آزاده و عدالتخواهی در جهان نمی تواند با همه سیاستهای دولت آمریکا در همه عرصه های بین المللی

### کمک های مالی رسیده

کشاورزی	آلمان	۲۰۰ مارک
سید احمد	آلمان	۲۰۰ مارک
ناصری اقدم	آلمان	۳۰۶ مارک
منصور	آلمان	۵۰ مارک
آذر	آلمان	۵۰ مارک
توکل	آلمان	۱۰۰ مارک
عالی نسب	آلمان	۲۰۰ مارک
بهمن - ن	سوئد	۵۰۰ کرون
باوفا	سوئد	۱۰۰ مارک

# نقش ذهنیت مدرن در تکمیل جامعه مدنی در ایران

محسن حیدریان

نتیجه دسترس پذیر. هر چه این شناخت دشوار باشد سرانجام ممکن است. آنچه چون گوهر آموزهایش جلوه می کند عقل است. مدرنیته یعنی خرد باوری و تلاش برای بخردانه کردن هر چیز، شکستن عاداتهای اجتماعی و باورهای سنتی همراه با پشت سر نهادن ارزش ها، حس ها، باور ها و در یک کلام شیوه مادی و فکری زندگی کهن. بنابراین تجدد طلبی و مدرنیته ضمن آنکه اقتضای شهر نشین و تحصیل کرده را مورد خطاب دارد نه آیینی طبقاتی است و نه بطور کلی آیینی ویژه. میان مدرنیته، خرد باوری و دمکراسی رابطه ناگسستگی وجود دارد. ضمن آنکه نو شدن و امروزیگی کار علم، تکنولوژی و آموزش است. ولی داشتن ذهنیت مدرن و بخردانه و باز، شرط مهم آن است. طبق این برداشت مدرن شدن، امروزیگی و یا با روزگار خود به معنای واقعی همدوران گشتن، بطور ناگهانی و اراده گرایانه بدست نمی آید. ولی خواست گذشتن از کودکی و پذیرش مسئولیت کاملاً ضروری است و لازم. اما کافی نیست زیرا مدرن شدن از دیدگاه تاریخی دورانی است بیش و کم طولانی از آموزش ضرورت بخردانه زیستن و همیسته با آن برای آزادی اجتماعی و سیاسی بیکار کردن. تصادفی نیست که موج تمدن صنعتی که همه اروپا را فرا گرفت و شیوه زندگی را دگرگون ساخت پیوند عمیقی با اصول تفکر مدرنیته داشت. بدین دلیل بود که در قرن ۱۹ اروپا بسیاری از متفکرین و روشنفکران و سیاستمداران و شهروندان تصویر روشن و صحیحی از آینده داشتند و با ذهنیتی آماده به استقبال تحولاتی رفتند که شهرهای بزرگ، آموزش و پرورش همگانی، جدایی دین از دولت، اتحادیه های صنفی و احزاب سیاسی نیرومندی تحول آینی و فرهنگی و هنری و مشارکت عمومی و فعال در کنترل اهرمهای اصلی قدرت را ببار آورد.

## اشاره ای به فراز و فرود اندیشه و ذهنیت مدرن در ایران معاصر!

انقلاب مشروطه تأثیرات بسزائی نه تنها در قلمرو سیاست، قانون و جامعه بلکه حیطه های آموزش و فرهنگ و ادب کشور بجای گذاشت. دستاورد های کوتاه مدت آن عبارت بود از پایان دادن به حکومت خودکامه و برقراری دولتی دمکراتیک. این دو هدف را نباید با هم اشتباه گرفت. حکومت ایران بر پایه استبداد استوار بود که معنای آن فقط دیکتاتوری نیست بلکه خودکامگی و بی قانونی هم هست. انقلاب با مطالعه قانون شروع شد و به مطالبه دمکراسی کشید. آتشی که اندیشه پردازان مدرن مشروطه در پیشه اندیشه روشنفکران ایرانی افروختند، در چرخه وسیع تری از نخبگان جدید سیاسی و فرهنگی کشور ریشه دوانید. جدال با سلطه روحانیت سنت گرا و ارنجایی، تضعیف قبح لائیسزم، خواست قانونگرایی و نگرش انتقادی و مطالبه نوسازی کشور از مهم ترین مشخصه های اندیشه های تجدد طلبانه آن دوران بود. هر چند بخشی از تجدد طلبان رادیکال معنایی که از مدرنیسم می فهمیدند عبارت بود از تبدیل یک شبه ایران به فرانسه و آلمان. درست همانگونه که بعد ها کمونیستهای ایرانی خواهان تبدیل یک شبه ایران به اتحاد شوروی بودند. ولی بخش دیگری از مشروطه طلبان با تجربه تر براین تفکر بودند که

اندیشه شکل گیری جامعه مدنی در ایران برای اولین بار در انقلاب مشروطه و تحت تأثیر اندیشه های روشنفکران اروپایی سده هیجدهم به میان کشیده شد. اندیشه های تازه، خود باوری و خواستهایی چون حکومت قانون یا قانون اساسی، ضرورت ایجاد مجلس، آزادی بیان و عقیده، آزادی مطبوعات، ضرورت آموزش به شیوه های جدید، اصلاحات اداری و عدالت عرفی از اصلی ترین عناصر آن بودند. این اندیشمندان نوگرا با الهام از دستاورد های مادی و معنوی غرب و نیاز های نوسازی نسبی کشور به تجدد طلبی یا اندیشه مدرنیته روی آوردند و از آنچه خود سیویلیزاسیون می نامیدند، حاکمیت عقل و آزادی را می طلبیدند.

در غرب بسیاری از تاریخ نگاران هنگامیکه از مدرنیته یاد می کنند فاصله میان رنسانس و انقلاب فرانسه را در نظر دارند. اما کسانی هستند که آغاز صنعتی شدن جوامع اروپائی، پیدایش وجه تولید سرمایه داری و تعمیم تولید کالائی را آغازگاه مدرنیته میدانند. با وجود این بر سر شناخت مشخصه های اصلی مدرنیته اختلاف فاحشی در میان نیست. مدرنیته یعنی روزگار پیروزی خرد انسانی بر باورهای سنتی اعم از اسطوره های مذهبی، اخلاقی و فلسفی و ایدئولوژیک، رشد اندیشه علمی و خردباوری، رایج شدن اندیشه های انتقادی، که همه همراهند با سازمان یابی تازه تولید و تجارت، شکل گیری قوانین میادله کالاها و بتدریج سلطه جامعه مدنی بر دولت. در واقع می توان گفت که مدرنیته مجموعه ای است فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فلسفی که از حدود سده پانزدهم از زمان اختراع چاپ و کشف آمریکا تا امروز ادامه یافته است. در میان پیشاهنگان رنسانس در تقابل با تقدس نیروهای متعالی و به سود انسان خاکی از ضرورت خردباوری و درک اعتبار قوانین زندگی زمینی یاد می کردند و به سنت ها، نهاد ها و نیروهای کهنه و مهم تر از همه کلیسا و مذهب انتقاد داشتند. صریح ترین و کامل ترین شکل این تفکر را می توان در آموزه های میراث بران رنسانس یعنی روشنفکران سده هیجدهم یافت. یعنی همان اندیشه هایی که برای متفکران عصر مشروطیت ما دارای جاذبه بسیار بود و از آن بعنوان دستاورد های مادی و فرهنگی «تمدن غرب» یاد می شد. البته اندیشگران امروزی غرب وقتی از مدرنیته سخن می گویند مسائلی نظیر دمکراسی و جامعه مدنی و جامعه بخردانه دیگر برایشان بدیهیاتی بیش نیست و لذا به جنبه انتقادی و رادیکال آن در نقد سنتهای کهنه و نوظواهری و کنش های علمی و تکنولوژیک اندیشه مدرنیته تکیه می کنند.

بطور کلی در اصول تفکر مدرن، خرد، اسلحه ای انتقادی شمرده می شود که علیه اقتدار نیروهای کهنه و سنتی به کار میرود و به زمینی کردن زندگی و گسستن از هر گونه افسون و اسطوره و هدف غائی تأکید می ورزد و خواهان جامعه ای است که در آن خود نه تنها کنش های علمی و فعالیت های فنی - تکنولوژیک را تعیین می کند، بلکه به شیوه حکومت و زندگی سیاسی و به حیات اداری جامعه نیز شکل میدهند. به بیان دیگر مدرنیته به مفهوم «باور به عقل» همانقدر وابسته است که به مفهوم پیشرفت در معنایی کلی و پیشرفت عقل انسانی در معنایی خاص. یعنی رشد اقتصادی، افزایش رقم شهرنشینی، پیشرفت ابزار ارتباطی و اطلاعاتی معنای مدرنیته است. مدرنیته طبیعت را به قوانین طبیعت تبدیل کرد. یعنی آنرا چیزی دانست «قابل شناخت» و در

نوسازی کشور باید با احتیاطهای لازم و انطباق با شرایط کشور صورت گیرد و براندازی بی درنگ بنیاد شیوه های کهن و جایگزینی آن با اندیشه ها، نهاد ها و فنون متداول غرب را تلاشی اراده گرایانه می دانستند. بهر حال هر چه که بود همراه با جدالها و تندروریاها و کند رویها، امواج اندیشه تجد طلبانه و نوآورانه در فضای اجتماعی، سیاسی و روشنفکری تا سالها ادامه داشت و دستاورد های بسیار جالبی داشت. «انقلاب ادبی» موج انتشار رساله های انتقادی متعدد، عینی گرائی در برخورد با واقعیات اجتماعی، رواج نوول نویسی که در ادبیات کلاسیک فارسی اصلاً سابقه نداشت و بنیانگذاری مکتب نوگرائی شعر فارسی گردید. در آسمان فرهنگ و ادب ایران نویسندهگان بزرگی مانند جمال زاده، صادق هدایت، محمد مسعود، حجازی، نیما و دیگران ظهور کردند و آثار ماندنی قابل توجهی بجای گذاشتند. بدون تردید نبوغ بزرگترین نویسنده و منتقد تاریخ معاصر ایران یعنی صادق هدایت تا حد زیادی محصول آشنایی و تسلط همزمان او بر فرهنگ و ادبیات ایران و اروپا بود. افزایش روزنامه های غیر دولتی هم نقش مهمی در تعیین سبک و مسیر این تحولات ادبی و فرهنگی ایفا کرد. این مجلات را تحصیل کردگان مطالعه می کردند و بعد هم در مکانهایی عمومی برای بیسواد ها می خواندند. در ده نخست قرن حاضر، صرفنظر از جدال فرهنگی میان ذهنیت و فرهنگ مدرن با اعتقادات و عادات سنتی، خرافاتی و مذهبی و محافظه کار، از برخی جهات ویژگیهای خاصی پیدا کرد. از یکسو با تبدیل حکومت رضا شاه به یک دیکتاتوری آهنین دستاورد های سیاسی انقلاب مشروطه نابود گردید ولی از سوی دیگر همین حکومت در قالب مدرنیسم دولتی و تحت تاثیر امواج تجد طلبی دست به اصلاحات اجتماعی، اداری و اقتصادی قابل توجهی زد. ناسیونالیسم ناهنجار دولتی اوایل عصر پهلوی البته ظاهری مدرن داشت ولی در عمل با خواستههای دمکراتیک روشنفکران ناسازگار بود. تأسیس سلسله پهلوی در آغاز با استقبال روشنفکران متعدد و تحصیل کرده اقشار شهروندی جامعه روبرو شد ولی پس از مدتی آنها را بر سر یک در راهی انتخاب قرار داد. بسیاری از روشنفکران تجد خواه با اینکه همنا با ملک الشعراء بهار معتقد بودند «یا مرگ یا تجد و اصلاح راهی جز این در پیش وطن نیست» بتدریج دچار یک دوگانگی شدند. از یکسو با آگاهی از عقب ماندگی کشور و احساس شرم از رفتار و روحیات عوام شروع به بزرگ کردن دستاورد های واقعی و خیالی ایران باستان و بالیدن به کورش و داریوش و نژاد آریا در قالبی رمانتیک و مخالفت با اروپا روی آوردند و از سوی دیگر شیفته و مفتون فرهنگ و قدرت جدید اروپا بودند. یعنی هم طرفدار تجد و نوآوری اروپا بودند و هم ضد امپریالیست. هم بخود می پایبندند و هم خود را نمی می کردند. در ده های ۱۳۱۰ و ۱۳۲۰ بسیاری از روشنفکران به احساسات ناسیونالیستی رمانتیک روی آوردند. این در حالی بود که پان ایرانیسم به عنوان یک گرایش ناسیونالیستی به ایدئولوژی حکومت پهلوی تبدیل شده بود و پوشش جدیدی برای استبداد تاریخی جامعه ایرانی و قدرت نامحدود دولت در برابر جامعه مدنی بوجود آورده بود. در این میان بخشی از روشنفکران که ذهنی سیاسی تر داشتند با مشاهده سقوط حکومت تزاری و انقلاب بلشویکی جذب اندیشه های کمونیستی شدند. هر چند گروهی از روشنفکران متین مانند صادق هدایت با حفظ اندیشه های مدرن و انتقادی نه جذب مارکسیسم شدند و نه به سازش و همکاری با رژیم سیاسی شدند. با سقوط رضا شاه و باز شدن فضای سیاسی کشور، جنبش روشنفکری و مدرن بال و پر گشود و با تشکیل حزب توده ایران فضای فکری و فرهنگی وارد مرحله جدیدی گردید. این حزب هم از جهت فکری و سیاسی و هم سازمانی در ابتدا خصالتی پلورالیستی و دمکراتیک داشت و درست به همین دلیل با استقبال گسترده روشنفکران و آزادیخواهان و اصلاح طلبان روبرو شد. هر چند در بنیانگذاری آن یک گروه کمونیستی هم شرکت داشت بدون آنکه نقش تعیین کننده ای در آن داشته باشد. دست کم تا قبل از انشعاب خلیل ملکی و یارانش که از برجسته ترین و با استعداد ترین روشنفکران مترقی و مدرن ایرانی بودند، این حزب در اشاعه فرهنگ و ذهنیت دمکراتیک در جامعه عقب مانده ایران نقش مؤثری داشت. خود اندیشه تشکل و برگزاری جلسات و انتخابات و دیالوگ و چاره جویی و طرح مطالبات دمکراتیک برای جامعه ایرانی آن روز بسیار پیشرفته و مدرن بود و از اصلی ترین نیاز های تحقق جامعه مدنی به شمار می آمد. روند تکوین و استمرار وابستگی حزب توده به شوروی که اصلی ترین عامل همه خطا های فکری، سیاسی و رفتاری آن بود نیاز به توضیحاتی دارد که در حوصله این نوشته نیست. بهر حال هر چه که بود با جدایی خلیل ملکی و یارانش از حزب و پیروژه چند سال بعد در دوران مهاجرت شوروی، این حزب بتدریج به یک جریان استالینی و کمینترنی تبدیل شد که با بازتولید ادبیات کمونیستی و ایدئولوژیکی، دامن زدن به غرب ستیزی و زهر پراکنی علیه تفکر

آزادیخواهی ضربات سنگینی بر فرهنگ و جنبش فکری مدرن و دمکراتیک وارد کرد. هر چند عناصری از آن به ابتکار فردی تلاشهایی برای رشد اندیشه های پیشرفته دست زدند. دنباله روی حزب توده از تئوریاها و رهنمود های وارداتی آنرا به نیروی مخربی علیه جنبش آزادیخواهان و استقلال طلبانه ایران به رهبری دکتر مصدق کشاند و از اینراه جنبش چپ را در ذهنیت مردم به شدت بی اعتبار کرد. در حالی که خلیل ملکی با برپا کردن حزب زحمتکشان ملت ایران و برافراشتن پرچم دفاع از نهضت ملی و دولت مصدق دست به کار بزرگی زد. بر خلاف حزب توده خلیل ملکی و یارانش سیاست را از ایدئولوژی استنتاج نمی کردند و به نیاز های واقعی کشور برای آزادی، استقلال و تشکل دمکراتیک و پیشرفت اقتصادی کشور اهمیت جدی قایل بودند.

از همه اینها گذشته، یکی از برجسته ترین فراز های تفکر مدنی، خردگرایانه و آزادیخواهانه در تاریخ معاصر ایران در شخصیت، اندیشه و کردار دکتر مصدق تجسم می یابد. محبوبیت گسترده وی در میان اقشار شهری کشور نمایانگر آن است که جامعه ایران با وجود عقب ماندگی فرهنگی و اجتماعی تا چه حد تشنه رهبرانی متعادل، آزادیخواه و ملی و خردگراست. مصدق که در جریان انقلاب مشروطه به حکومت قانون و مدنیت باور یافته بود و با ایستادگی در برابر رضا شاه ذهنیت آزادیخواه خود را در معرض داوری جامعه قرار داده بود و همواره برای «سربلندی وطن» و ارتقاء آن در «زمره دول ترقیخواه جهان» کوشیده بود، جایگاه تاریخی ویژه ای در جنبش سیاسی و فرهنگی مدرن ایران دارد. بدون شک کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که هیچ کس تصور نمی کرد آنچنان سهل و آسان به ثمر نشیند ضربه جبران ناپذیری بر ترقی کشور و تفکر و فرهنگ سیاسی و مدنی و دمکراتیک در ایران وارد آورد و برای همیشه با ذهن تاریخی جامعه ایران عجین گردید، هنوز ماهها و سالهای زیادی لازم بود تا نا باوری و تشویش جای خود را به یاس و نا امیدی و تسلیم بدهد.

هفت سال پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی در خارج از کشور تشکیل گردید و در زندگی ۱۸ ساله خود تحولات گوناگونی را از سر گذراند. جوانانی که جنبش ملی شدن نفت را پشت سر گذاشته بودند، نقش برجسته ای در تشکیل کنفدراسیون داشتند و به همین دلیل در نخستین سالهای فعالیت خود با همان مسائلی روبرو بود که سر انجام به سقوط حکومت ملی منجر شد. در هر صورت این سازمان که در ابتدا شعار اجرای انتخابات آزاد، رعایت حقوق بشر و آزادی زنان را بر پرچم خود نوشته بود در سالهای بعد تحت تاثیر انقلاب کوبا و الجزایر و چندی بعد با الهام از انقلاب ویتنام و چین، به نقد دمکراسی کشیده شد. این گرایش که بازتابی از ستیز هیستریک کنفدراسیون با حکومت خودکامه ولی لائیک و مدرنیست شاه بود، تمدن و لیبرالیسم غرب را نشانه انحطاط و بی بندباری، چون مائیتی در راه آزادی محرومان به شمار می آورد و حق برخورداری از آزادی در جامعه آرمانی را تنها و تنها از آن مدافعان انقلاب می دانست و سرانجام سرنوشت محتوم خود را در بیراهه دیکتاتوری باز می یافت. از سوی دیگر این سازمان در زندگی برونی به موازین دمکراتیک و تنوع عقیده و آزادی بیان پای بند بود و در عرصه بیکار علیه قانون شکنی های رژیم شاه لحظه ای از بیکار باز نایستاد. این چندگانگی ارزشها این سازمان را ۴ سال قبل از وقوع انقلاب ۵۷ از هم پاشاند. حتی گروهی از کادر های تشکیل دهنده آن که سالها قبل از حزب توده بدلیل وابستگی اش خارج شده بودند به همان راهی رفتند که به آن اعتراض می کردند یعنی بریدن از مسکو و وابستگی به چین. در ده های ۴۰ و ۵۰ اکثر ستاره بخت حزب توده و با انفعال ملیون و هواداران دکتر مصدق، قهرمانان نسل های جوانتر کشور را طیف دیگری تشکیل میدادند که از فیدل کاسترو، چه گوارا و مائو تا صمد بهرنگی و منتقدان غرب زدگی مانند آل احمد و شریعتی امتداد می یافت. در این موج دیگر فرود اندهیبار اندیشه های مدنی و آغاز اوج گیری ارزشهای تمدن ستیزانه در پوشش عصیانگری و پرخاشجویی خودمحور بینانه ای آشکارا نمایان بود. با همه تفاوتهایی که میان این گردشها بود ولی از لحاظ محتوی تفکر و فرهنگ سیاسی و اجتماعی نه تنها دارای ارزش دمکراتیک و مدرنی نبودند، بلکه از موضعی عقب مانده و روستایی به تحولات پرشتاب شهروندی ایران می نگریستند. این جریان فکری و فرهنگی که نسبت به جنبش فکری ده ۲۰ چند گام به پس بود، عقب مانده ترین اقشار اجتماعی در نمایندگی می کرد. در آثار رهبران آن همه مظاهر زندگی شهروندی کشور و خردگرائی و تجد طلبی و نیز دستاورد های مادی و فرهنگی غرب با دیده تحقیر و تمسخر نگریسته می شد. از خمیر مایه این جریان فکری بود که جنبش چریکی با عاریت گرفتن چند واژه متداول مارکسیستی، جنبش مجاهدین با تکیه بر سنتهای ریشه دار اسلامی و چند سال بعد جریان کاملاً ارتجاعی خمینی شکل گرفتند و همچون واکنشی عصیان آلود

علیه دیکتاتوری شاه حاضر بودند برای اعتقادات خود بکشند و کشته شوند. این جنبش ها که جوانان کشور ما صادقانه همه نیرو و زندگی خود را در خدمت پیشبرد اهداف آنها قرار دادند و همه چیز خود را به موجودیت آنها سپردند، تنها بازتابی از دیکتاتوری حاکم بر ایران بود. این مبارزان بدون داشتن درکی از آزادی و دمکراسی و جامعه مدنی با هر آنچه که بنوعی به رژیم شاه صرفنظر از محتوی و نقاط ضعف و قوت آن، مربوط بود عمیقاً ستیز داشتند و تضاد آنها با رژیم شاه هر چه بود آزادی و دمکراسی و جامعه مدنی نبود.

از سوی دیگر دهها اقدام مدرنیستی و اصلاح طلبانه رژیم شاه نظیر حق رأی گیری برای زن و مرد، کشیده شدن زنان به بازار کار، اصلاحات ارثی و رشد صنایع و خدمات و مهارتهای تولیدی، ساختمان سازی، کاهش بیسوادی و رشد آموزش و پرورش مدرن، گسترش کتابخانه ها و بیمارستانها و مراکز درمانی و غیره به رشد اقشار گسترده ای از کارمندان، تحصیل کردگان و دیگر اقشار مدرنی منجر شد که مبنای اعتراضشان به نفس تجدید طلبی و مدرنیسم حکومت نبود. این اقشار متوسط جدید واقعاً خواهان آزادی و دمکراسی و جامعه مدنی و مشارکت در گردش امور همگانی جامعه بودند که از آنان سلب شده بود. با مدرن شدن سیستم تجارت و بانکداری و شکوفایی و پیشرفت اقتصادی صنعتی و اجتماعی کشور و توسازی آن، در واقع زمینه های عمومی شکل گیری یک جامعه مدنی تکامل جدی یافته بود و روحیاتی نظیر انضباط کار، زمان شناسی، روابط شهری مبتنی بر قرارداد، تضعیف اتوریته سنتی در خانواده، مدارس و دانشگاههای مختلف و غیره فراهم آمده بود. در یک کلام رژیم خمینی تنها محصول اختناق و دیکتاتوری رژیم شاه نبود. زیرا جز دکتر بختیار فقید که با تفکری سوسیال دمکرات و پیشرفته به سخنوری اقشار میانی و مدرن و شهروندی کشور در برابر دیکتاتوری شاه و خمینی تبدیل شد و سرسختانه پیگار کرد. در ذهنیت دیگر بخش های روشنفکری و اپوزیسیون اعم از فدائی و مجاهد و توده ای و مسلمان و بخش بزرگی از ملیون، هر چه بود اندیشه دمکراتیک و خواست جامعه مدنی نبود و یا بسیار شکننده و ضعیف بود. ذهنیت بخشهای بزرگی از جامعه به شدت متأثر از همین جنبش روشنفکری قرار داشت و علیرغم همه محدودیت های ناشی از دیکتاتوری، محصول فعالیت و بذرافشانی همین گروههای اپوزیسیون بود. از این بگذریم که همین گروهها در تبلیغات خود درباره ابعاد دیکتاتوری و خفقان رژیم شاه واقعاً غلو می کردند و می کنند. بعنوان نمونه تعداد زندانیان سیاسی بیش از صد هزار نفر عنوان می شد، در حالیکه رقم واقعی آن حدود سه هزار نفر بیشتر نبود که بخش زیادی از آنها هم در عمل و یا تفکر و رفتار به جنبش مسلحانه باور داشتند که در هیچ جای دنیای دمکراتیک، قانونی تلقی نمیشود و یا از مرتجعین اسلامی بودند که بهترین شکل مقابله با آنها درست بر خلاف شیوه رژیم شاه باید از طریق دمکراتیک صورت می گرفت. فضای اجتماعی و فرهنگی کشور نیز علیرغم دیکتاتوری شاه با پدیدار شدن و گسترش محل های تفریح، جدایی اوقات کار از زمان فراغت، سینما ها و کلوبها، دیسکو ها و فاحشه خانه ها، فعالیتهای ورزشی و فرهنگی و انجمن های مربوط به آنها و مدرن شدن رسانه های اطلاعاتی گوناگون دستخوش دگرگونی جدی شده بود. در چنین بستری که زمینه های یک جامعه مدنی، حکومت قانون و شکل گیری سندیکا ها و احزاب سیاسی مدرن بیش از هر زمان فراهم شده بود، ذهنیت جنبش روشنفکری و سیاسی ایران راه چاره را در ایجاد جامعه بی طبقه توحیدی، مبارزه ضد امپریالیستی، سرکردگی طبقه کارگر در انقلاب و دیگر تئوریهای انتزاعی مربوط به نظریه ۲ جهانی و ۲ جهانی و دکمهای ایدئولوژیک و تقسیم بندیهای طبقاتی جستجو می کرد. و از این طریق خدمت فکری و فرهنگی بی نظیری به حکومت اسلامی می کرد.

این سومین شانس بزرگ ایران برای شکل گیری جامعه مدنی بعد از انقلاب مشروطه و جنبش ملی شدن نفت بهره گیری دکتر مصدق بود که بدلیل نبود ذهنیت مدرن و دمکراتیک در روشنفکران و فعالین سیاسی و بالنتیجه و عدم ایجاد یک چشم انداز دمکراتیک واقع بینانه با شکست به مراتب هولناکتری نسبت به گذشته روبرو شد و بحران اعتماد بی سابقه در ذهنیت جامعه نسبت به نیرو های سیاسی و روشنفکری پدید آورد.

## برای تکمیل جامعه مدنی

اینک ۹۰ سال پس از انقلاب مشروطه، کشور ما هنوز با جامعه مدنی فاصله بسیاری دارد. اما تجربه انقلاب ۵۷ و تعمق در مبارزه نتایج ویرانگرش بخش های بزرگی از روشنفکران و سازمانهای سیاسی را نه تنها با بحرانی همه جانبه، بلکه یک دگرگونی فکری، فرهنگی و روانی روبرو ساخت. اینک اندیشه های مدرن و

خردگرایانه و توجه به اهمیت آزادی و دمکراسی و جامعه مدنی فرازی دوباره یافته است. تقدس زدایی و تلاش برای گسستن از افسونهای سنتی و عقب مانده در انحصار هیچ گروه، سازمان، فرد و گرایش نیست. تأمل اساسی نسبت به گذشته و از جمله رایج شدن خاطره نویسی و استقبال از آن در داخل و خارج از کشور، یکی از نشانه های آن است. خوانندگان می خواهند بدون توجه به وعده های طلایی و آرمانها و تئوریهای آسمانی، علل واقعی آنچه که جنبش ها و فداکاریهای گذشته را از شکست به شکست دیگری کشاندند، بشناسند. می خواهند در پشت نام گذاریها و اسطوره های چپ و راست و ملی و اسلامی سیمای واقعی و منش و رفتار و هیجان و فعالین را آنچنان که بوده است، ببینند. این تلاشی برای بخردانه کردن و قابل شناخت کردن و سترس پذیر کردن راز ها و کنش هایی است که در گذشته اغلب موارد با صاحبانشان به گور می رفت و تبدیل به افسانه سازی و افسانه پردازی می شد. هر چند هنوز هم کم نیستند گروهها و افرادی که از قضاوت عمومی گذاشتن مسائل می ترسند. اما بحران اعتماد عمومی در کشور ما بدون گذشتن از این مسیر دردناک و پر زایش نمی توان حل شود.

از سوی دیگر تمرکز شدید قدرت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در دست حکومت استبدادی جمهوری اسلامی و ضعف نهاد های مردمی و سرمایه مستقل از دولت همچنان علت اصلی ناتوانی جامعه در مقابل دولت است. اما تمایل دمکراتیک اقشار شهروندی و مدرن ایران که بدست رژیم جمهوری اسلامی در سالهای پیش بطور وحشیانه ای سرکوب شد، اینک و به شیوه خود برای کسب آزادیهای فردی و اجتماعی، حکومت قانون و تأمین مشارکت در امور همگانی جامعه پیگار می کند. این گرایش از تخریب و پاشیدن شیرازه جامعه مدنی و نیرو های افراطی و سلطه گر در حکومت و اپوزیسیون به شدت نگران است و منتظر فرصت برای دست زدن به «انتخاب عقلایی» است. حکومت ولایت فقیه در میان ویرانیهای باور نکردنی که بیار آورده است، چنان تیشه ای به ریشه مذهب حکومتی وارد آورده است که قبلاً در تصور جنبش لائیک و روشنفکری هم نمی گنجید. شعار های ضد امپریالیستی رژیم نیز برای بخش وسیعی از شهروندان معنایی جز ادامه خفقان و فقر و تنگدستی و عقب ماندگی عمومی کشور ندارد. بر چنین زمینه ای است که کوشش برای ایجاد یک ذهنیت مدرن و دمکراتیک در میان روشنفکران، تحصیل کردگان و اقشار وسیع شهروندی کشور به شرط مهم تحقق آزادی و دمکراسی و جامعه مدنی و همزیستی دمکراتیک گرایشهای گوناگون تبدیل شده است. این کاری فرهنگی، روشنگرانه و سیاسی است. تلاش برای تأمین حقوق و آزادیها از یکسو مبارزه ای سیاسی برای کنترل و محدودیت دولت توسط مردم و از سوی دیگر پیگیری فرهنگی برای ایجاد خودآگاهی در فرد و بلند نظری در اجتماع و بالاخره مبارزه ای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی برای تأمین شرایط مادی یک زندگی در شان انسان را در بر می گیرد. یکی از مهمترین مفاهیمی که در تکمیل جامعه مدنی در ایران باید بدان عمیقاً توجه کرد، پای بندی به مبارزه سیاسی دمکراتیک و مسالمت جوینانه و اتکاء به پیروزیهای گام به گام بعنوان محور اصلی سازماندهی مبارزات سیاسی و اجتماعی برای تحقق دمکراسی و مردم سالاری است. مبارزات سیاسی و دمکراتیک باید به تغییراتی در سیستم سیاسی کشور شود تا در سایه چنین تحولاتی بتوان در راه تأمین حاکمیت مردم از طریق انتخابات آزاد قدم برداشت. برای پرهیز از فروپاشیدن شیرازه جامعه مدنی و حفظ تمامیت ارثی ایران مبارزه فرهنگی برای طرد مظاهر خشونت و تملطیف وجدان اجتماعی اهمیت بزرگی دارد. و سر انجام همکاری بسیار گسترده و یک اتحاد ملی بزرگ و همگانی با شرکت همه گرایشهای فکری و سیاسی آزادیخواه متعلق به چپ، ملی، مشروطه خواه و مسلمانان نواندیش برای تحقق جامعه مدنی اهمیت مرکزی دارد. بدون برادری، خردگرایی و همزیستی دمکراتیک و ایجاد یک اتحاد ملی بزرگ، دستیابی به یک جامعه مدنی که سرآغاز توسعه اجتماعی و رفاه ملی در ایران خواهد بود، خواب و خیالی بیش نیست.

منابع تاریخی:

احمدی، بابک: مدرنیته و اندیشه انتقادی، تهران، ۱۳۷۲  
امیرخسروی، بابک: نقد خاطرات کیانوری، دفتر های ۱ و ۲،

پاریس ۱۳۷۳

شوکت، حمید: تاریخ بیست ساله کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی (اتحاد ملی) نشر بازتاب، آلمان، ۱۳۷۲  
تحریر تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی ایران: مجموعه برنامه داستان انقلاب از رادیو بی بی سی، به کوشش ع. باقی، تهران، ۱۳۷۳

تافلر، آلوین: موج سوم (ترجمه شهیندخت خوارزمی)، نشر نو، تهران، ۱۳۶۸



# جبهه جمهوریخواهان دمکرات

فرامرز

گرفته اند. در این رابطه تلاش آزادیخواهان چپ و ملیون می بایست در جهت تشکیل نیروی «سوم» یعنی طیف جمهوریخواهان باشد.

بحث اینست که مناسبترین استراتژی جهت نیل به خواسته بالا چیست؟ شکی نیست که در صورت امکان، حفظ دیالوگ و شرکت در بحث ها پیرامون مسائل ایران با تمامی نیروهای دیگر و هر سه «خانواده سیاسی» ضروری است. بدون برخورد نقد آمیز به برنامه ها، پلاتفرمها و سیاستهای گروههای مختلف نمی توان که هم در عین حال در متحدین و مخالفین سیاسی تاثیر تئوریک گذاشت و هم اینکه خود از برخورد های تجربه آمیز و بحث های سنووال برانگیز دیگران استفاده نمود. در واقع، سیاست ادامه دیالوگ و ارتباطات انتقادی در اشکال متفاوت از جمله برگزاری سمینارها، سخن رانی ها و در حیطه انتشاراتی لازم است. این طریق برخورد به نیروهای مخالف مانند مجاهدین خلق و مشروطه خواهان، در کنار اینکه خواسته ها، شعارها و اهداف ما را فرموله می کند در چگونگی صف آرایی سیاسی - تئوریک آنها نیز بی تاثیر نیست. چنین روشی، یعنی تداوم ارتباطات محاوره ای به رشد مشخص تر و دقیق تر طیف های سه گانه کمک می کند.

در این مورد مشخص، نظر بابک امیرخسروی ابهام آمیز است. با اینکه، ایشان پدرستی با مشروطه خواهان «شاه الهی» برخورد قاطع می کنند ولی با آن دسته از افرادی که در طیف مشروطه خواهان و بخصوص در درون سازمان نهضت مقاومت ملی فعالیت می کنند و هنوز در اعتقاد به نظام سیاسی جمهوری که می تواند تضمین کننده نهایی، حد اقل شرایط آزادی و دمکراسی باشد تردید دارند، برخوردی ناروشن می کند. ایشان سیاست «همکاری و اتحاد جبهه ای و ائتلاف سیاسی» را با این طیف از مشروطه خواهان (می توان آنها را بعنوان ادامه دهندگان راه مصدق هم شناخت) ترویج می کند که در عین حال در گذشته علیه رژیم پهلوی، بخاطر عدم اجرای کامل قانون اساسی مبارزه کرده اند. بی شک هدف از چنین سیاستی، یعنی فراخواندن این طیف از مشروطه خواهان به جبهه دمکراتیک جمهوریخواه در جهت تشویق آنها به انتخاب نظام جمهوری در آینده است. ولی آیا فقط با شرکت فعال آنها در یک ائتلاف سیاسی یک چنین تغییر عمده ای (گرایش به جمهوری) در میان آنها بوجود خواهد آمد. بنظر می رسد که در یک چنین سیاست الحاقی بخاطر ترغیب طیفهای ناروشن مشروطه خواه به انتخاب نظام سیاسی جمهوری در آینده خوش بینی افراطی نهفته است.

سیاست دیگری را هم می توان اتخاذ نمود و آن حرکت در جهت تشکیل جبهه جمهوریخواهان، دمکرات با شرکت سازمانها و گروهها و افرادی است که برایشان تشخیص برتر نظام جمهوری روشن شده است. وجود چنین جبهه ای که پتانسیل برای جذب وسیع ترین اقشار مردم و نیروهای آزادیخواه و دمکرات را دارد، از بدو تشکیل می تواند در عرصه های متفاوت تاثیر گسترده تبلیغاتی بگذارد. یکی از دستاوردهای آن تشویق افراد و گروهها می باشد که هنوز در عرصه انتخاب نظام سیاسی آینده ناروشنی دارند و امکاناً تحت تاثیر جبهه جمهوریخواهان به ناچار با تعمق بیشتری به دوران استبدادی شاهنشاهی و جمهوری اسلامی خواهند نگریست. در این بین می بایست مسائلی که در شرایط استبدادی مؤثرند از طرف معتقدین به دمکراسی شکافته شوند و از جمله به نقش زمینه های نهادی و سیاسی که فراهم کننده امکانات ساختاری و ایدئولوژیک برای بازگرداندن استبداد در اشکال نظام تک حزبی و سلطنتی هستند دامن زده شود. مناسبترین روش، ادامه دیالوگ و بحث های سیاسی با این طیفهای ناروشن است که مگر به شناخت تئوریک و تشخیص اشکال نهادی و سیاسی بهتر و دقیق تر برسند. یک استراتژی مؤثر جهت تشکیل جبهه دمکراتیک ملی و جمهوریخواه در گرو انتخاب آگاهانه و مشخص شرکت کنندگان از نظام سیاسی آینده است.

مسائل زیادی پیش روی آزادیخواهان ایران است. در میان آنها تدوین یک استراتژی مناسب برای اتحاد اپوزیسیون وسیع دمکرات که هنوز پراکنده است اهمیت ویژه ای دارد. در داخل ایران، بین نیروهای دمکرات، اسلامی و لائیک در یکطرف و حاکمیت ولایت فقیه در طرف دیگر، صف آرایی دقیق تری در حال بوجود آمدن است. یکی از عوامل مؤثر در این رابطه نقش سازمان های سیاسی نظیر نهضت آزادی و حزب ملت ایران و همچنین فعالیت شخصیت های معترض مانند عبد الکریم سروش، دکتر پیمان و عزت الله سبحانی است که در برخورد انتقادی به سیاست های رژیم اسلامی قاطعیت بیشتری نشان می دهند. در این رهگذر، شیوه درست برخورد اپوزیسیون دمکرات خارج از کشور به جمهوری اسلامی و به نیروهای مخالف حاکمیت در درون و خارج از کشور تاثیر قاطعی در شکل گیری آتی جبهه دمکراتیک جمهوریخواه درون مرزی و امکان همکاری آن با اپوزیسیون داخل می گذارد. و همانطور که بابک امیرخسروی در راه آزادی شماره ۱۸ مطرح می کند شعارها را استراتژی جهت نیل به شکل گیری یک «مرکزیت دمکراتیک» در خارج از کشور، یعنی در «پشت جبهه»، در مقایسه با اپوزیسیون دمکرات داخل می باید هر چه بیشتر «روشن تر، قاطع تر و بی پروا» باشد.

در این رابطه، مقاله نامبرده مطلبی روشن کننده در مورد سیاست اتحاد عمل و همکاری با سازمانها و گروهها را در مقاله «تاملاتی در باره سیاست های ائتلافی» می نویسد. اپوزیسیون خارج از کشور به سه «خانواده سیاسی»: ۱ - شورای ملی مقاومت و بالاخص مجاهدین خلق، ۲ - مشروطه خواهان سلطنتی و ۳ - طیف جمهوریخواهان تقسیم میشوند. وی پدرستی جایگاه نیروهای دمکراتیک و ملی را در طیف جمهوریخواهان می داند و اظهار می دارد: با اینکه این طیف بالقوه از هر دو جریان دیگر گسترده تر می باشد ولی بخاطر پراکندگی و عدم دسترسی به امکانات لازم بالفعل از هر دو ضعیف تر است. و البته موضوع حیاتی این است که چگونه میتوان جبهه جمهوریخواهان را متشکل نمود. چه سیاستهایی را می بایست در مقابله با حکومت و در رابطه با نیروهای اپوزیسیون اتخاذ نمود. و مهمتر از همه اینکه چطور می توان «اعتماد عمومی» مردم آزادیخواه و طیف های مترقی و دمکراتیک را جلب نمود. موضوعات زیادی، مانند روش مبارزه سیاسی، چگونگی پروسه تشکیل مجلس مؤسسان و نظام جمهوری در آینده، طریقه ضمانت اجرایی آزادیهای سیاسی بی قید و شرط و بخصوص اینکه طرح این مسائل آیا می بایست در عین تشکیل جبهه و یا در ضمن مبارزه با رژیم منمکس شوند، از جمله مواردی هستند که در پیش روی ما و بخصوص چپ دمکرات، برای بحث و تفاهم قرار گرفته اند. اما در این میان مسئله سیاست همکاری با سایر گروههای اپوزیسیون جهت براندازی رژیم از اهمیت ویژه مقطعی برخوردار است. در این رابطه یکی از سنووال های حیاتی این است که آیا در قبال گروههای مشروطه خواه و آنهاستیک هنوز تعیین نظام سیاسی آینده را نامعلوم گذاشته اند چه موضعی می بایست اتخاذ نمود؟

خیلی از هواداران و اعضای سازمان های چپ دمکرات و ملیون لیبرال و همچنین برخی از ایرانیان علاقمند به آزادی و دمکراسی خواهان جبهه ای هستند که بتوانند بعنوان یک الترناتیو جدی سیاسی و در عین حال گسترده، اکثریت طیف های آزادیخواه و جمهوریخواه را دربرگیرد. در این راستا، تشکیل چنین جبهه دمکراتیکی در قید پذیرش چند اصول کلی و در عین حال غیر ایدئولوژیک می باشد. تقریباً تمامی آزاد اندیشان چپ و لیبرال به این نتیجه رسیده اند که اعتقاد به اصول تجربی ایدئولوژیک و مکتبی نه فقط در یک جبهه گسترده دمکراتیک بلکه حتی در درون سازمانها دیگر کارکرد سازنده و انعطاف پذیر سیاسی - اجتماعی ندارد. در عین حال، در این مقطع و بخصوص بخاطر شدت گیری اعتراضات ماه های اخیر در درون کشور و پیش آمدن مسئله انتخابات مجلس و ریاست جمهوری در آینده نزدیک در ایران، حرکتها و فعالیتهای سیاسی جهت انسجام طیف های سیاسی در میان اپوزیسیون خارج کشور آشکار تر